

اسلام در مسير تاريخ

جلد هفتم

آراء، اختلافی در مکتب خلفاء، و اهل بیت

بخش اول : آراء، اختلافی کلامی در مکتب خلفاء، و اهل بیت

فصل اول: صورت خدا در دو مکتب

نقش شناسایی کاربرد الفاظ ، در فهم گفتار

حقیقت و مجاز^۱

چنانچه در گفتار ، لفظی در معنایی که برای آن وضع شده است ، به کار برده شود ، می‌گویند این لفظ در معنای حقیقی خود استعمال شده است . مانند به کار بردن لفظ «ید» (یعنی دست) در جمله : «قُطِعَتْ يَدُ السَّارِقِ» : «دست دزد بریده شد» .

در این مثال ، «ید» در جمله عربی و «دست» در جمله فارسی ، در معنای حقیقی به کار برده شده‌اند ، که این کاربرد را «استعمال حقیقی» می‌نامند .

اما چنانچه لفظی در جمله‌ای در غیر معنای وضعی خودش به کار رود ، یعنی در معنایی به کار رود که با معنای حقیقی خودش تناسبی داشته باشد ، این کاربرد را «استعمال مجازی» می‌نامند . مانند استعمال «دست» به معنای «نیرو» . چنانچه گفته می‌شود : «دست بالای دست بسیار است» .

در اینجا دست به معنای عضو بدن نیامده ، بلکه مقصود آن است که : «برتر از هر نیرویی ، نیروی وجود دارد» . در عربی هم ، چنین جمله‌ای می‌بینیم : «فَوْقَ كُلِّ ذِي يَدٍ يَدٌ» می‌باشد .

^۱ . مقصود از «مجاز» در این بحث و مثال هایی که برای مجاز آورده می‌شود ، همه انواع مجاز و استعاره و کنایه که در مقابل «استعمال حقیقی» است ، می‌باشد . ما همه این موارد را «استعمال مجازی» می‌نامیم ؛ چرا که تشخیص دقیق انواع آن ، نیازمند بحث‌های مفصلی است ، که جای آن در علم بلاغت است و مقصود از این بحث ، شناخت عمومی استعمال حقیقی و استعمال غیر حقیقی می‌باشد .

این گونه استعمال ، در همه زبان‌های بشر آمده است ؛ به خصوص در نظم و نثر ادبای اقوام و ملل ، که این مجازگویی‌ها ، زیبایی‌بخش گفتارهایشان می‌گردد .

در قرآن کریم نیز که بالاترین گفتار ادبی زبان عربی است ، این گونه کاربرد الفاظ ، بسیار آمده است . مانند : «وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا»^۱ .

ترجمه این آیه با توجه به معنای حقیقی الفاظ آن ، چنین است :

نه دست خود را با غل و زنجیر به گردن ببند و نه آن را بسیار دراز کن

اما بسیار روشن است که در اینجا معنای حقیقی عبارات - که آن را «معنای لغوی»^۲ می‌گوییم - منظور نیست ، بلکه مقصود این است که :

«در جود و بخشش ، نه خودداری و بخل ورز ، و نه هر چه که داری ، انفاق کن و بی چیز بمان ، که در نتیجه نکوهش شده و حسرت‌زده بر جای خود می‌مانی» .

مثال دیگر : معنای حقیقی و لغوی «صراط» در زبان عربی ، «جاده و راه‌زمینی» می‌باشد . اما این کلمه در سوره حمد ، در معنای حقیقی خود استعمال نشده ؛ در آنجا که می‌فرماید :

«اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ * صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا

^۱ . سوره اسراء : ۲۹ .

^۲ . از آنجا که تعبیر «معنای حقیقی» در عرف عمومی فرهنگ فارسی ، به معنای اصطلاحی مذکور استعمال نمی‌شود و گاهی «معنای مجازی» را می‌رساند ، برای مشتبه نشدن مطلب در مباحث آینده ، تعبیر «معنای لغوی» را برگزیدیم .

الضَّالِّينَ»^۱ .

اگر بگوییم «صراط» در این آیه به معنای حقیقی و لغوی خود استعمال شده ، ترجمه آیه چنین می شود :

خدایا ما را به جاده زمینی راست ، راهنمایی کن ؛ جاده و راه زمینی کسانی که به ایشان نعمت دادی ، نه راه زمینی آنان که بر ایشان خشم گرفتی ، و نه راه زمینی گم گشتان .

بنا بر این ، پر واضح است که مراد از «صراط» در این آیه ، معنای مذکور نیست ؛ بلکه مراد «راه راست انبیا به سوی خدا» می باشد که همان راه راستِ اسلام است ، و همه پیامبران ، از آدم تا خاتم ایشان ، بر آن راه رفته اند ، نه راه آنان که خداوند بر ایشان خشم گرفته و نه راه گمراهان .

خلاصه سخن اینکه : بر هیچ عرب‌زبانی پوشیده نیست که مقصود از «بسط ید» در آیه مورد بحث ، باز کردن دست - به معنی عضو بدن - نیست ؛ بلکه مقصود «باز کردن دست معنوی» است که بذل و بخشش می باشد .

و مقصود از «صراط» در آیه دوم ، راه زمینی و جاده خاکی نیست ؛ بلکه مقصود «راه معنوی» است که راه انبیا و راه اسلام باشد . بنا بر این ، هر دو استعمال مجازی می باشد ، نه حقیقی .

همه دانشمندان مکتب خلفا و مفسران ایشان نیز ، این گونه برداشت را صحیح دانسته اند و با ما در تفسیر امثال این آیات متفق هستند . مگر در مواردی که الفاظ مربوط

^۱ . سوره حمد : ۶ و ۷ .

به اعضای بدن ، مانند «ید» و «عین» و «ساق» ، درباره باری تعالی ذکر شده باشد . در چنین مواردی پیروان مکتب خلفا می گویند این الفاظ در معنی حقیقی و لغوی خود استعمال شده ، و مقصود از «ید» و «عین» و «ساق» ، عضوی از بدن می باشند .

در برابر آنان ، پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام قرار دارند که کاربرد این گونه الفاظ را در موارد مذکور نیز ، از نوع «استعمال مجازی» می دانند .

برای بررسی این دو بینش ، ضرورت دارد احادیثی را که هر یک از دو مکتب در این باره روایت کرده و به آن استناد نموده اند ، و نیز آیاتی را که به آن استدلال کرده اند ، با یکدیگر مقایسه نماییم تا شناخت ما در مورد صفات ربوبی کامل شود .

مقایسه دو کتاب توحید ، در دو مکتب

در مقایسه روایات مکتب خلفا با مکتب اهل بیت علیهم السلام در صفات ربوبی ، دو کتاب توحید ابن خزیمه از مکتب خلفا ، و توحید شیخ صدوق از مکتب اهل بیت علیهم السلام را اصل

قرار می دهیم . هر دو مؤلف ، کتاب خود را «توحید» نامیده اند ، یعنی کتابی که «یکتاپرستی» را معرفی می کند .

در ابتدا بهتر است آشنایی کوتاهی با دو مؤلف مورد نظر ، و مقام و موقعیت آن دو از دیدگاه پیروان مکتب خود ، به دست آوریم .

«ابن خزیمه» در مکتب خلفا

دانشمندان مکتب خلفا ، او را با چنین تعبیری یاد کرده اند :

امام الأئمة ، الحافظ الكبير والمجتهد المطلق ، بحر العلوم ، رأس المحدثین و حبر العلماء

العاملین ، کعبه العلماء ، محمد بن اسحاق بن خزیمه النیشابوری .

وی در سال ۲۱۳ ق به دنیا آمده و در سال ۳۱۱ ق درگذشته است . علمایی که از ابن خزیمه حدیث روایت کرده‌اند ، بسیارند . از جمله آنان ، صاحب کتاب صحیح بخاری و صاحب کتاب صحیح مسلم می‌باشند . خود ابن خزیمه نیز از این هر دو حدیث روایت کرده است .

ابن خزیمه علاوه بر رساله‌هایی که در جواب سؤال‌ها نوشته ، بیش از یک‌صد و چهل کتاب تألیف نموده است . از تألیفات او کتاب صحیح ابن خزیمه می‌باشد که بعضی از ائمه علم حدیث مکتب خلفا ، کتاب صحیح او را برتر از دو کتاب صحیح بخاری و صحیح مسلم وصف کرده‌اند .

ابن خزیمه در عقیده ، «سلفی» و در فقه ، پیرو مذهب شافعی بوده است .^۱

در این بحث به کتاب توحید او - به تصحیح «محمد خلیل هراس» ، استاد دانشکده اصول الدین ازهر قاهره ، چاپ کتابخانه الکلیات الازهریه ، سال ۱۳۷۸ ق - رجوع نموده‌ایم .

شیخ صدوق در مکتب اهل بیت علیهم‌السلام

«صدوق» لقب ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی می‌باشد که در سال ۳۸۱ ق درگذشته است . شیخ صدوق بی‌نیاز از تعریف است . او بیش از دویست کتاب

^۱ . آنچه درباره ابن خزیمه گفته شد ، از شرح حال وی در مقدمه کتابش التوحید ، صفحات ۱ - غ استفاده شده است .

در حدیث ، تألیف نموده است .

در این بحث به کتاب **توحید** ایشان - چاپ تهران ۱۳۸۱ ق ، به تصحیح آقای «سید هاشم حسینی تهرانی» - رجوع کرده‌ایم .

به جز این دو کتاب که آنها را اصل قرار داده‌ایم ، در بحث‌های آینده به دیگر مصادر حدیثی مشهور دو مکتب نیز - مانند کتاب **توحید از صحیح بخاری** و کتاب ایمان از **صحیح مسلم** از مکتب خلفا ، و کتاب **توحید از بحار الأنوار** مجلسی از مکتب اهل بیت علیهم‌السلام - مراجعه خواهیم کرد ؛ تا بدین ترتیب ، آن گونه که شایسته است ، بتوانیم عقاید دو مکتب را در باب توحید با یکدیگر مقایسه کنیم .

۱-۱ صورت خدا^۱ در روایات مکتب خلفا

در این باره دو روایت از مکتب خلفا می آوریم :

• در توحید ابن خزیمه و **صحیح بخاری** و **صحیح مسلم** و دیگر کتب حدیث مکتب خلفا ، چنین روایتی را می بینیم :

« ابو هریره از پیامبر (ص) روایت کرده که فرمود : خداوند آدم را به صورت خود ، با طول قامت شصت ذراع^۲ بیافرید . سپس به وی فرمود : برو و به آن گروه از ملائکه که نشسته اند ، سلام کن ، و به آنچه در جواب تو گویند ، گوش فراده ؛ که جواب ایشان همان درود بر تو و ذریه تو می باشد .

^۱ مقصود از « صورت » در اینجا ، جهره و رخسار نمی باشد ، بلکه مفهوم کلی کلمه منظور است که هیئت و شکل مادی را می رساند .

^۲ ذراع فاصله ارنج تا سر انگشت دست و حدود پنجاه سانتی متری است (مترجم)

آدم چنین کرد و به ایشان گفت : **السَّلَامُ عَلَيْكُمْ** . ملائکه و در جوابش گفتند : « السلام عليك ورحمة الله » . و در جواب او « ورحمة الله » را اضافه کردند. پس هر آن کس که وارد بهشت شود ، به صورت آدم خواهد بود. آدمیان از آن زمان به بعد ، روز به روز کوچک شدند تا به امروز [که به صورت کنونی درآمدند]^۱ .

• « ابو هريره روايت مي کند که پيامبر فرمود : هرگاه يکي از شما با برادرش زد و خورد کند ، از زدن بر چهره خودداری کند ؛ چه آنکه خداوند آدم را به صورت خود آفریده است »^۲ .

حال با رجوع به احاديث اهل بيت ، و مقایسه احاديث ایشان با دو حديث روايت شده از ابو هريره ، حقيقت داستان را جويای می شويم .

۲-۱- کشف حقيقت در روايات اهل بيت

امامان اهل بيت اين داستان را چنین بيان می فرمایند :

• « حسين بن خالد روايت کرده که به حضرت رضا گفتم : يابن رسول الله ! مردم روايت می کنند که پيامبر فرمود : « خداوند آدم را به صورت خود آفریده است » .

^۱ « عن ابی هريره عن النبی (ص) قال : خلق الله آدم علی صورته ، طولہ ستون ذراعا . فلما خلقه الله ، قال : اذهب فسلم علی اولئک النفر من الملائكة جلوس فاستمع ما یحیونک ؛ فانها تحتیک وتحيه ذريتک . فقال : السلام علیکم . فقالوا : السلام عليك . رحمة الله . فزادوه « ورحمة الله » . فکل من یدخل الجنة علی صورة آدم . فلم یزل الخلق ینقص بعد حتی الآن » .

صحیح بخاری ، کتاب الاستئذان ، باب بدء السلام : ج ۲ ص ۵۹ ؛ صحیح مسلم ، کتاب الجنة وصفة نعيمها ، باب یدخل الجنة اقوام افئدتهم مثل افئدة الطير : ص ۲۱۸۳-۲۱۸۴ ح ۲۸ ؛ توحيد ، ابن خزيمه ، باب ذکر اخبار رؤيته عن النبی : ص ۴۰-۴۱ .

^۲ « عن ابی هريره ، عن النبی : اذا قاتل احدکم اخاه ، فليتجنب الوجه ، فان الله خلق آدم علی صورة » . در یک روايت « فليتنق الوجه » ، و در روايت ديگر ، « فلا يلطمن الوجه » آمده است . صحیح مسلم ، کتاب البر والصلة والآداب ، باب النهي عن ضرب الوجه : ص ۲۰۱۶-۲۰۱۷ ح ۱۱۲-۱۱۶ . ونيز ر.ک به : مسند احمد : ج ۲ ص ۲۴۴-۲۵۱-۲۱۵ - ۳۲۳ - ۴۳۴ - ۴۶۳ - ۵۱۹ .

حضرت رضا فرمود: خدا بکشد آنان را که اول این حدیث را حذف کرده اند! [سپس امام واقعت ماجرا را چنین بیان می فرمایند:] پیامبر بر دو مرد که به یکدیگر دشنام می دادند، گذشت. در آن حال شنید یکی به دیگری می گفت: زشت دارد خدا صورت تو را و روی آن کس را که شبیه تو باشد!

پیامبر به گوینده فرمود: بنده خدا! به برادرت چنین مگوی؛ چه آنکه خداوند عز و جل، آدم را به صورت او آفریده است. [یعنی چهره حضرت آدم مانند روی او بوده است]^۱.

• اصل این خبر را در روایتی دیگر نیز چنین می یابیم:

« ابو الورد بن ثمامه از امیر المؤمنین، علی بن ابی طالب، روایت کرده است که فرمود: پیامبر شنید که مردی به دیگری می گفت: زشت دارد خدا تو را، و آن کس را که شبیه تو باشد! پیامبر فرمود: ساکت! چنین مگوی! چه آنکه خداوند آدم را نیز به صورت او آفریده است »^۲.

• گذشته از این، در برخی از روایات اهل بیت، صورت داشتن خدای تعالی به طور کلی مورد نفی و انکار قرلر گرفته است. مانند:

« راوی می گوید: به امام موسی بن جعفر نامه نوشتم و در مورد جسم و صورت [خدای

سبحان] را از ایشان پرسش نمودم. حضرتش در پاسخ چنین موقوم داشت:

^۱ « عن الحسين بن خالد : قلت للرضا : يا بن رسول الله ! ان الله يروون ان رسول الله قال : ان الله خلق آدم على صورته . فقال : قاتلهم الله ! لقد حذفوا اول الحديث . ان رسول الله مر برجلين يتسابان ، فسمع احدهما يقول لصاحبه : قبح الله وجهك ، ووجهه من يشبهك ! فقال : يا عبد الله ! لا تقل هذا لآخيك ، فان الله عزوجل خلق آدم على صورته » .
التوحيد ، صدوق : ص ۱۵۳، چ تهران ۱۳۸۱ق ؛ بحارالانوار؛ كتاب التوحيد : باب دوم ۱۱/۴، چ جدید تهران.

^۲ « عن ابی الورد بن ثمامة ، عن علی ، قال : سمع النبی رجلا یقول لرجل : قبح الله وجهك ، ووجه من يشبهك ! فقال : مه ! لا تقل هذا ؛ فان الله خلق آدم على صورته » . توحيد صدوق : ص ۱۵۲، و بحارالانوار : ج ۱۴ ص ۱۲ . ابو الورد بن ثمامه بن خزن قشیری بصری ، از طبقه هفتم راویان حدیث بوده است . ر. ک به : تقریب التهذیب : ج ۲ ص ۴۸۶ .

سبحان من لیس کمله شیء لا جسم ولا صورة.^۱

منزه است آن خدایی که هیچ چیز مانند او نیست؛ نه جسم است و نه صورت (نه او را جسم است و نه صورت).

۳-۱- بررسی و مقایسه بین احادیث

در بررسی و مقایسه دو حدیث ابو هریره با دو حدیث اهل بیت، آشکار می شود که احادیث ابو هریره، دو اضافه و یک حذف دارد.

حذف ابتدای احادیث

در روایت ابو هریره، این قسمت از ابتدای حدیث پیامبر حذف شده است:

« پیامبر دو نفر را دید که با هم نزاع می کردند و به یکدیگر دشنام می دادند. در آن حال یکی از ایشان به دیگری گفت: خداوند زشت دارد روی تو را و روی آن کس را که مانند تو باشد. پیامبر به او فرمود: به برادرت چنین مگوی... ».

تمام این چند جمله مهم، از ابتدای حدیث حذف شده و تنها از آخر خبر، این جمله روایت شده است: « پیامبر فرمود: خداوند آدم را به صورت او آفریده است ».

با این حذف، چنین توهم می شود که مرجع حدیث در « صورته » کلمه « الله » است. لذا معنای « صورته » به جای « صورت او »، « صورتش » یا « صورت خود » فهمیده می شود و شنونده چنین می پندارد که پیامبر فرموده: « خدا آدم را به صورت خود - یعنی خدا - آفریده است »؛ در این صورت معنای روایت، عین معنای عبارت تورات می شود که در آن چنین آمده بود: « خدا آدم را به صورت خود آفرید. او را به صورت خود آفرید ».

^۱ توحید صدوق، باب انه عز وجل لیس بجسم ولا صورة: ص ۱۰۱ ح ۱۶.

این حذف مفصل از حدیث پیامبر ، می تواند سه سبب داشته باشد :

• ابو هريره حدیث پیامبر را با اتکا بر حافظه اش نقل کرده است . زیرا وی امی بود^۱ و خواندن و نوشتن نیاموخته بود ، و همچنین خلفا نوشتن حدیث پیامبر را تا آخر قرن هجری تحریم کرده بودند .

• ابو هريره اندیشه های تحریف شده تورات را در مدتی قریب بیست سال پس از زمانی که حدیث را از پیامبر شنیده بود ، از کعب الاحبار فرا گرفته است . طبیعی است که بدین ترتیب ، حدیث کعب را بهتر از حدیث پیامبر در حافظه ابو هريره مانده است . بنا براین ، حدیث کعب را که در حافظه اش بوده ، به جای حدیث پیامبر و به نام حدیث پیامبر نقل کرده است .

• و نیز می توان گفت : این اشتباه از آن محدثانی می باشد که از ابو هريره حدیث نقل کرده اند ، نه از خود ابو هريره . ولی در هر حال نتیجه تغییری نمی کند .

دو اضافه در حدیث

در ابتدای حدیث دوم ، بر حدیث پیامبر چنین اضافه شده که آن حضرت فرمود : « هر گاه یکی از شما با برادرش زد و خورد کند ، از زدن بر چهره خودداری کند...» .

شاید این جمله ، تعبیر تحریف شده ای از همان قسمت روایت باشد که به حذف آن اشاره کردیم .

• ابو هريره در انتهای روایت اول ، از پیامبر نقل کرده که فرمود :

« خداوند طول قامت آدم را شصت ذراع آفرید ...» .

در صورتی که این گفتار ، با نتایج تحقیقات علمی امروز و واقعیت منافات دارد .

^۱ سند این مطلب را در ابتدای درس گذشته ، در ذیل عنوان « ابو هريره ، از صحابه پیامبر » عرضه داشتیم .

در این بخش از حدیث ابو هریره ، اثر افسانه های تورات در آغاز خلقت دیده می شود ، همان افسانه هایی که ابو هریره از آن بسیار برخوردار بود .

بنا بر آنچه بیان شد - که ابو هریره ، با حذف بخشی از حدیث پیامبر حدیث را با معنای عبارت تورات نقل کرده ، و نیز با اضافه افسانه ای از خود بر حدیث ، آن را همانند افسانه های تورات درباره آغاز خلقت روایت کرده است - دو روایت ابو هریره را می توان از جمله اسرائیلیات و اخبار بنی اسرائیلی به شمار آورد که از فرهنگ بنی اسرائیل به فرهنگ مسلمانان منتقل گردیده است.

واژ آنجا که این حدیث را صحابی شهیری چون ابو هریره روایت نموده ، پیروان مکتب خلفا به آن تمسک بسته و پنداشته اند که خداوند دارای شکل و اعضایی همانند انسان می باشد . بدین دلیل هر جا که در قرآن نیز لفظ « وجه به باری تعالی اضافه شده - مانند « وجه ربک » - وجه را به همان معنای لغوی (چهره و رخسار) ، که عضوی در بدن انسان و حیوان می باشد ، دانسته اند ؛ همچنان که در بحث آینده - بحوله تعالی - خواهیم دید.

فصل دوم: وجه الله در دو مکتب

۱-۲- وجه الله در مکتب خلفا

ابن خزیمه در کتاب توحید (صفحه ۱۰) گوید :

باب ثابت کردن رخسار برای خدا ؛ رخساری که خدا آن را به جلالت و اکرام توصیف نموده و در قرآن فرموده است :

(وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ)^۱

و باقی می ماند رخسار پروردگار تو ، که دارای جلالت و عظمت می باشد .

^۱ سوره الرحمن : ۲۷ .

وهلاکت و نابودی را از آن برطرف فرموده ... خدای جل و علا فرموده است :

(كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ) ^۱

همه چیز نابود شونده است ، مگر رخسار او .

سپس ابن خزیمه با استشهاد به چند آیه دیگر ، می گوید :

پس خداوند برای خویش رخساری را ثابت کرده است ، ووجه خود را به جلالت و گرامی بودن ، توصیف فرموده و برای رخسار خود حکم به بقا فرموده و هلاکت و نابودی را از آن نفی نموده است .

و در نتیجه می گوید : « ما نیز هر چه را خدا برای خود اثبات فرموده ، برای او اثبات می نمایم . لیکن رخسار او را شبیه رخسار مخلوقش نمی دانیم ! »

سپس (در صفحات ۱۱-۱۸ کتاب) در باب « بیان روایات پیامبر که داشتن وجه برای خدا را اثبات می کند » ، چهارده حدیث می آورد که مانند همان آیات ، در آنها ذکر « وجه الله » شده است . مثلاً در حدیث اول ، پیامبر فرموده است : « اعوذ بوجهک الکریم » . که « ابن خزیمه » می پندارد معنای آن چنین است : « پناه می برم به رخسار تو ، ای خدای کریم » .

بنا براین ، در همه آیات و روایاتی که ابن خزیمه به آن استدلال کرده است ، لفظ « وجه الله » یا « وجه الرب » آمده است ، و او « وجه » را در آنها رخسار و عضوی از اندام پنداشته است .

۲-۲-وجه الله در مکتب اهل بیت

در مقدمه ، یک حدیث از وصی پیامبر ، امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب ، نقل می نمایم که در آن ، دو قانون علمی برای شناخت صفات ربوبی و فهم آیات قرآن به ما تعلیم فرموده است .

^۱ سوره قصص: ۸۸ .

در این روایت طولانی ، فرد سوال کننده ، بسیاری از آیات قرآن کریم را مطرح کرده مورد تشکیک قرار می دهد. از آن جمله این دو آیه است :

(وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا)^۱

(هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ...)^۲

ترجمه و معنای لغوی این دو آیه چنین است : « و بیایید پروردگار تو با فرشتگان ، صف در صف [به عرصه محشر]

« آیا [منکران] انتظاری دارند جز آنکه فرشتگان [عذاب] بر آنها درآیند ، یا پروردگار تو بیاید ، یا بعضی از آیات [غضب و عذاب] پروردگار تو بر آنها برسد !؟ »

اشکال مطرح شده توسط سوال کننده در این دو آیه چنین می فرماید : « این امر ، همان گونه که خدای عزوجل فرموده است ، حق و راست است. اما [دقت داشته باش که] خدای را آمدنی همچون آمدن مخلوقات نمی باشد . و تو را آگاه نموده ام [درضمن توضیح آیات قبل] که بسا چیزی از کتاب خدا (کلمات و جملاتی از قرآن کریم) وجود دارد که تاویل آن غیر از تنزیلش می باشد و [کلام خدا] شبیه کلام بشر نیست . و فعل خدا نیز مانند فعل بشر نمی باشد.

اینک تو را بر برخی از این وارد ، آگاه می سازم تا ان شاء الله [إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَىٰ رَبِّي سَيِّهْدِينِ]^۳ : « من به سوی پروردگار می روم » .

در اینجا « رفتن ابراهیم به سوی پروردگارش » توجه و روی آوردن اوست به سوی خدای عز و جل ، از راه عبادت و تلاش در بندگی و تقرب جستن به آستان مقدس او [و مقصود از « رفتن » ، حرکت بدنی و راه رفتن با اندام و اعضا نیست] . آیا نمی بینی که تاویل این کلام [و آنچه

^۱ سوره فجر: ۲۲ .

^۲ سوره انعام: ۱۵۸ .

^۳ سوره صافات: ۹۹ .

واقعا مقصود و مراد از آن است [با تنزیل او] و معنای لغوی آن در زبان عرب [یکی نمی باشد؟!] سپس در توضیح معنای « انزال » ، ازدو آیه دیگر استفاده می کنند. آن دو آیه ، آیات زیر می باشد :

(أَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ)^۱

(وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ)^۲

معنای لغوی این آیات چنین است :

« برای شما هشت قسم از چهارپایان را فرو فرستاد » .

« آهن را که در آن سختی شدید [درکار جنگ] می باشد ، فرو فرستادیم » .

دراین دو آیه ، الفاظ « انزل » و « انزلنا » به معنای « فرو فرستاد » و « فرو فرستادیم » میباشد . با توجه به معنای لغوی ، معنی دو آیه چنین می شود : « خداوند هشت قسم از چهارپایان و آهن را از آسمان فرو فرستاد ! » .

وصی پیامبر پس از ذکر دو آیه می فرماید :

« بنا براین ، مقصود از « انزال » (فرو فرستادن) خلق کردن و آفریدن می باشد »^۳.

بدین ترتیب معنی دو آیه چنین می شود : « خداوند هشت نوع از چهار پایان را برای شما آفرید ... و آهن را آفرید ... »

^۱ سوره زمر: ۶ .

^۲ سوره حدید: ۲۵ .

^۳ التوحید ، صدوق ، باب الرد علی الثنویه والزنادقة : ص ۲۶۵ - ۲۶۶ ج ۵ ، تفسیر نورالثقلین ، ذیل آیه « وَجَاءَ رَبُّكَ ... » : ۵/۵۷۴ . (قسمت اخیر روایت و قسمتی از عبارات قبلی ، از این تفسیر آورده شده است) .

وصی پیامبر در این حدیث ، دو قانون علمی به ما آموخته است :

قانون اول برای شناخت صفات پروردگار

در این قانون می فرماید :

« افعال خدا ، مانند افعال مخلوق خدا نیست » .

برای شرح این قاعده چند مثال می آوریم:

۱. خداوند در قرآن می فرماید : « خداوند شنید » .^۱

درباره انسان و حیوان نیز می گویند : « شنید » .

شنیدن مخلوق خدا (انسان یا حیوان) با گوش که عضو بدن ایشان است ، می باشد .

لیکن خداوند چنین نیست .

۲. خداوند در قرآن می فرماید : « با دو دست خود آفریدم » .^۲

درباره انسان نیز گفته می شود : « با دو دست خود، کاری کرد » .

در این مجال توضیح لازم ، پیرامون عنایاتی کرد که می تواند در تعبیر « دو دست » باشد ، وجود ندارد . ولی آنچه مسلم است ، مقصود کار کردن با دو دستی که عضو بدن می باشد ، نیست.^۳

۳. خداوند در قرآن به حضرت موسی می فرماید : « من با شما دو نفر هستم . می شنوم و می بینم »^۴

۴. در باره انسان نیز گفته می شود : « فلانی با ایشان است . می شنود و می بیند » .

^۱ سوره مجادله : ۱. (قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ...) .

^۲ سوره ص: ۷۵. (... خَلَقْتُ بِيَدَيَّ...) .

^۳ در بحث « يد الله » ، تَنْضِيحٌ مَخْتَصِرٌ در این زمینه خواهد آمد .

^۴ سوره طه : ۴۶. (... نِنِّي مَعَكُمْ أَسْمَعُ وَأَرَى)

انسان ، مخلوق خدا ، ممکن است که با همه بدن خود با آن دو نفر باشد . لیکن هیچ گاه بودن خدا با بندگانش چنین نیست .

قانون دوم برای فهم جمله های قرآن

۱. در این قاعده ، وصی پیامبر می فرماید :
۲. « چه بسا چیزی (کلمه ای یا جمله ای) در قرآن باشد که تاویل آن غیر از تنزیلش (مغنای لغوی آن) باشد» .
۳. آن حضرت برای توضیح این قاعده دو مثال آورده است :
۴. مفهوم کلمه « ذاهب » در داستان حضرت ابراهیم .
۵. مفهوم « انزال » در دو آیه فرو فرستدن چهارپایان و آهن.
۶. بنا براین ، مواردی در قرآن هست که معنای آیات قرآن ، همان معنای حقیقی لغوی نمی باشد و مفاهیم مجازی مورد نظر هستند. در این گونه آیات ، اگر همان استعمال حقیقی در نظر گرفته شود ، مسلماً کاری غلط و نادرست است ، و موجب برداشت های غلط و پیدایش انحرافات اعتقادی می گردد.

۷. این دو قانون علمی را اوصیای پیامبر در همه بحث های صفات پیامبر ، تاویل آیات قرآن به کار برده اند؛ همچنان که در بحث های آینده ملاحظه خواهیم نمود .
۸. اکنون فرمایشات ائمه رادرباره فهم معنای « وجه خدا » نقل می نمایم .
۱۰. « ابو حمزه » گوید :

به ابو جعفر - امام باقر - گفتم : چه می فرمایید در قول خداوند عز وجل : (كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ)^۱ ؟ فرمود:

^۱ سوره قصص : ۸۸ .

« آیا [پنداشتید مفسود از « وجه » رخسار است و] همه چیز می میرد و نابود می گردد، ولی وجه (رخسار خدا) می ماند؟! خداوند عز و جل بزرگ تر از آن است که توصیف شود به دارا بودن رخسار! لیکن معنی این آیه چنین است: « هر چیزی نابود می شود، مگر دین خدا و آن سمتی که از آن سمت وجهت (راه) به سوی خدا می روند ».^۱

۲۰. در روایتی دیگر، امام صادق در معنی آیه می فرماید:

« هر چیز به هلاکت می رسد، مگر آن کس که راه حق را در پیش گرفته است ».^۲

به نظر ما، هر دو حدیث یک معنی را میرساند. چرا که راه حق همان « دین خدا » می باشد، و دین خدا نماینده همان راه وجهتی است که توسط پیمودن آن به سوی خدا می توان تقرب جست. در مکتب اهل بیت معنی « وجه الله » به مسلمانان این گونه فهمانیده شده است.

۳-۲- بررسی و مقایسه

نخست معنای « وجه » را در زبان عربی بررسی می نماییم:

« وجه » انسان در زبان عرب، همان چهره و رخسار انسان می باشد. ولی گذشته از این معنا، « وجه » در زبان عرب به معانی دیگری نیز آمده است، مانند:

• به معنای اول هر چیز. چنان که می گویند: « وجه النهار »^۱؛ یعنی: اول روز.

^۱ عن ابی حمزه ، قال : قلت لابی جعفر : قول الله عز وجل : (كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ) ؟ قال « فيهلك كل شيء و يبقى الوجه؟! ان الله عز وجل اعظم من ان يوصف بالوجه ، ولكن معناه : كل شيء هالك الا دینه ، و الوجه الذي يوتى منه » . (التوحيد ، صدوق ، باب تفسير قول الله عز وجل : (كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ) : ص ۱۴۹ ح ۱)

^۲ عن ابی بصیر ، عن الحارث بن المغيرة النصری ، قال : سالت ابا عبد الله عن قول عز و جل : (كل شيء هالك الا وجهه) قال : كل شيء هالك الا من اخذ طريق الحق . (التوحيد ، صدوق ، باب تفسير قول الله عز وجل : (كل شيء هالك الا وجهه) : ص ۱۴۹ ح ۲) .

• به معنای حقیقت امر . چنان که می گویند : « اصاب وجهه للتجارة » ؛ یعنی : قصد تجارت کرد ، به سوی تجارت رفت.^۲

علمای مکتب خلفا « وجه » را در عبارات « وجه الرب » و « وجه الله » ، به همان معنای رخساری که انسان دارد ، پنداشته اند . نتیجه آن نیز چنین می شود که طبق فرموده قرآن کریم ، خدا دارای رخساری مانند رخسار انسان می باشد.

ولی در مکتب اهل بیت ، معنای « وجه » را متفاوت از این دیدیم :

• مولای متقیان ، علی (ع) ، در یکی از کلماتش ، دو قانون علمی به ما تعلیم فرمود :

نمی توان افعال و صفات خداوند را با افعال و صفات بندگان و مخلوقاتش قیاس نمود و همچنان افعال و اوصاف آنان پنداشت . گاهی تاویل آیات قرآن ، موافق تنزیل (معنای لغوی) آنها نمی باشد . این قاعده علمی ، تا حدودی همان است که در علم بلاغت آن را (استعمال مجازی) می نامند . در بحث های قبلی ، تحت عنوان « نقش شناسایی کاربرد الفاظ ، در فهم گفتار » ، مطالبی را به اشاره بیان داشتیم .

• امام باقر و امام صادق ، بنا به دستور جدشان ، آیه هشتاد و هشت از سوره قصص را چنین

معنا فرمودند:

^۱ قرآن از مکر یهودیان در مدینه حکایت می فرماید که با یکدیگر می گفتند: (... آمِنُوا بِالَّذِي أَنْزَلَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَجْهَ النَّهَارِ وَآكْفُرُوا آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ) (آل عمران : ۷۲)

گفتند به دین و قرآنی که برای مسلمانان نازل شده است ، اول روز ، به خدعه ایمان آورید و آخر روز کافر شوید . شاید ایشان نیز (بدین حيله) از دین خود برگردند .

^۲ این معانی برای « وجه » ، در مفردات الفاظ القرآن راغب آمده است . و نیز در معجم الفاظ القرآن کریم (تالیف : الیهیئة المصریة العامة للتالیف والنشر ، چاپ سال ۱۲۹۰ ق) در لغت « وجه » چنین آمده است: الوجه : الجزء من الحيوان الذي فيه الفم والانف والعيان . والوجه : الذات ، وهذا من المجاز من اطلاق الجزء على كله . وقد يرد الوجه بهذا المعنى فيما ليس له جارحة ، كالباري جل وعز . و يقال : اصاب وجه المسألة ؛ اي ذاتها و حقيقتها . و الوجه : صدرالشيء يتوجه اليه ، كالقبلة... (عبارت کتاب را به طور اختصار در اینجا آوردیم) .

« هر چیز هلاک می شود ، مگر دین خدا و آن کس که راه حق را گرفته است » .

۴-۲- نتیجه بحث

بنا بر بحث گذشته ، دو امر برای ما روشن میشود :

• « وجه » در زبان عرب ، به چندین مهنی استعمال شده است که یکی از این معانی ، رخسار انسان می باشد. بنا براین ، پیروان مکتب خلفا ، هیچ دلیلی ندارند که « وجه » در عبارات « وجه الله » یا « وجه الرب » ، به معنای صورت انسان و حیوان می باشند .

سبب اصلی این عمل آنان ، روایت هایی است که در کتب حدیث ایشان آمده (از قبیل روایت گذشته ابو هریره) و ذهن ایشان را آشفته ساخته است . لذا « وجه الله » و « وجه الرب » را چنان معنی کرده اند که دیدیم .

• خط فکری دو مکتب ، در شناسایی صفات ربوبی و نیز در تاویل و تفسیر آیات قرآن ، بدین گونه روشن گردید :

در شناسایی صفات ربوبی و نسبت افعال به ذات مقدسش ، پیروان مکتب خلفا معتقداند که معنای صفت یا فعل پروردگار ، همان معنا و مفهوم صفت یا فعل در بندگان و مخلوقات است .

در مقابل ، پیروان کتب اهل بیت در این باره معتقداند که صفات و افعال ربوبی را نمی توان با توجه به معنای آن صفات در بندگان خدا ، تفسیر و تاویل نمود .

همچنین اعتقاد پیروان مکتب اهل بیت در تفسیر و تاویل آیات قرآن ، آن گونه است که عبارت قرآن را ممکن است تاویلی باشد غیر از تنزیل و معنای لغوی آن.

شاید این گونه آیات ، همان آیات « متشابه » می باشند که خدا درباره آنها فرموده است :

(... مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ...)^۱

بخشی از قرآن ، آیاتی محکم می باشد [که احتمال اشتباهی در آن آیات ندارد] و آن آیه ها اصل و مرجع آیات دیگر قرآن است. و بخشی از آیات قرآن ، آیات متشابه می باشند که معنای آن به آسانی درک نمی شود . [مردم نیز در برخورد با این آیات دو دسته اند :] و اما گروهی که دل هایشان میل به باطل است، از پی آیات متشابه می روند تا با تاویل آن آیات ، ایجاد شبهه کرده فتنه گری نمایند. در حالی که تاویل آن آیات را کسی جز خدا نداند... .

خدای متعال وظیفه بیان معنای آیات قرآن را برعهده اش گذاشته است ؛ آنجا که می فرماید :

(... وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ...)^۲

قرآن را بر تو نازل فرمودیم تا برای مردم آنچه را که برای [هدایت] آنان نازل شده است ، بیان نمایی .

و پیامبر آنچه را که مسلمانان در عصر حضرتش برای هدایت ، نیاز مند فهم آن بودند، در دسترس عموم قرارداد . سپس آن مطالب را بروصی اش ، حضرت علی ، املا فرمود . او نیز آن بیانات را در کتاب « جامعه » ثبت و ضبط نمود .

گذشته از این بیانات ، شرح آنچه از آیات قرآن را که مسلمانان در آینده نیاز مند فهم آن بودند ، به طور خصوصی بر علی املا فرمود ، و آن حضرت ، آنها را نیز در کتاب « جامعه » مکتوب ساخت. بدین گونه بود که پس از رحلت پیامبر ، هر چه مسلمانان درباره تاویل آیات قرآن از حضرت علی سوال می نمودند ، پاسخ کافی آن را بیان و ایراد می فرمود. پس از وصی اول

^۱ سوره آل عمران : ۷ .

^۲ سوره نحل : ۴۴ .

پیامبر ، کتاب « جامعه » نیز فرزندان او - که یازده امام معصوم هستند - دست به دست گردید و آنها نیز از آن ، نقل می فرمودند .^۱

با این توضیحات ، چگونگی تاویل آیات قرآن در کتب اهل بیت ، مشخص شد .

و اما در مکتب خلفا ، تاویل آیات ، با اعتماد بر آرا و اجتهادات شخصی مفسران و برداشت های ایشان از اخبار روایت شده در کتاب هایشان ، انجام می گیرد . چنان که در بحث گذشته شاهد آن بودیم ، و در بحث های آینده نیز شاهد روش هر دو مکتب در این باره خواهیم بود .

فصل سوم: عین الله در دو مکتب

۱-۳- عین الله در مکتب خلفا

در کتب حدیث و تفسیر و عقاید مکتب خلفا ، از « ابو هریره » روایت کرده اند که گفت :

« پیامبر را مشاهده کردم ، آنگاه که این آیه را می خواند :

(إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا)^۲

چون به « سمیعا بصیرا » می رسید ، انگشت شصت را برگوش می گذاشت و انگشت کنار آن را بر چشم « .

ابو هریره خود برای نشان دادن کار پیامبر آیه را می خواند ، و آنگاه که به « سمیعا بصیرا » می رسید ، دو انگشت خود را بر چشم و گوش خود می گذاشت و می گفت : پیامبر چنین می کرد .

^۱ این مطلب در بحث های گذشته ، بررسی شد .

^۲ سوره نسا ، ۵۸ .

ابو هریره با این کار می خواست این طور القا کند که پیامبر برای تاکید بر آنکه خداوند با گوش می شنود و با چشم می بیند ، یک انگشت را برگوش خود می گذاشت و انگشت دیگر را برچشم !

ابو داوود در سنن خود می گوید :

« این روایت ردی است بر جهمیه [که اعضا و جوارح داشتن خدا را انکار می کنند]^۱ .

این روایت ابو هریره ، سبب شده است که هر جا در قرآن لفظ « عین » به باری تعالی نسبت داده شده ، پیروان این روایت ، « عین » را به معنای چشم (عضو بدن) بدانند و بنا بر این ، معتقد شوند که خداوند دارای چشم می باشد !

چنان که ابن خزیمه ، امام الثمه مکتب خلفا ، در کتاب توحید خود ، باب « ذکر اثبات العین لله جل و علا » می گوید : « اثبات چشم برای خدا ؛ بنا بر آنچه خالق برای خود در کتاب منزلش اثبات کرده و از زبان پیامبر برگزیده اش ، آن فرموده ها شرح و بیان شده است » .

سپس از قرآن کریم به این استشهاد نموده است :

• (وَاصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا)^۲

• (تَجْرِي بِأَعْيُنِنَا)^۳

^۱ عن ابی یونس ، عن ابی هریره انه قال فی هذه الآیه : (إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا) (نساء : ۵۸) .
رایت رسول الله یضع ابهامه علی اذنه و اصبعه الی علیها علی عینه .
قال ابو هریره : رایت رسول الله یفعل ذلک .

^۲ هود : ۳۷ .

^۳ سوره قمر : ۱۴ .

• (وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِّنِّي وَلِتُصْنَعَ عَلَيَّ عَيْنِي)^۱

این آیه درباره حضرت موسی است .

• (وَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا)^۲

این آیه خطاب به پیامبر خاتم است .

آنگاه می گوید : « بنا بر آنچه در قرآن آمده^۳ ، بر هر مومنی واجب است برای خالق و آفریدگار خود اثبات کرده است »^۴ .

و نیز می گوید : « ایمان نیاورده است به خدا ، آن کس که نفی کند از خدای تبارک و تعالی هر آنچه را که او هر آنچه را که او در کتاب منزلش برای خود اثبات نموده است . و معنای آن در بیان پیامبر که خدا او را مبین قرآن قرارداد ، بیان شده است . خداوند در حق او فرموده است :

(وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ)^۵

ما قرآن را بر تو نازل کردیم تا برای مردم آنچه را برایشان فرو فرستاده شده است ، بیان کنی.^۱

^۱ سوره طه : ۳۹ .

^۲ سوره طور : ۴۸ .

^۳ مقصود ابن خزیمه از آنچه در قرآن آمده ، لفظ « عینی » و « اعیننا » می باشد .

^۴ التوحید ، ابن خزیمه : ص ۴۲ .

حدثني ابو يونس ، قال : سمعت ابا هريره يقرأ هذه الآية (ان الله يامرکم ان تودوا الامانات الى اهلها...) قرا الى « سميعا بصيرا » فيضع ابهامه على اذنه والتي تليها على عينه و يقول : هكذا سمعت رسول الله يقرأها ، ويعض اصبعيه .

و در تفسیر ابن کثیر و تفسیر سیوطی و مستدرک حاکم ، لفظ روایت چنین است :

عن ابي يونس ، سليم بن جبیر مولى ابي هريره ...

و در آخر روایت آمده : ان الله كان سميعا بصيرا يعني ان الله سمعا بصرا . قال ابى داوود : وهذا رد على الجهميه . (ر.ک به : توحید بن خزیمه : ص ۴۲ - ۴۳ ؛ سنن ابی داوود ، کتاب السنة : باب فى الجهميه : ج ۴ ص ۲۳۳ ؛ مستدرک حاکم : ج ۱ ص ۲۴ ؛ تفسیر ابن کثیر : ج ۱ ص ۵۱۶ ؛ الدر المنثور : ج ۲ ص ۱۷۵ - ۱۷۶) .

^۵ نحل : ۴۴ .

و می گوید :

پیامبر در مقام بیان قرآن ، فرموده که خدا دو چشم دارد ، بنا بر این ، سخن پیامبر با نص محکم و متقن قرآن موافقت دارد ؛ همان قرآنی که بین دو جلد نوشته شده و در محراب مسجد ها و مکتب ها آن را می خوانند.^۲

پس از گفتار گذشته ، ابن خزیمه به چند حدیث و روایت از پیامبر استشهد می نماید ؛ از جمله همان روایت گذشته ابو هریره .

و در حدیثی دیگر ، از « عبد الله بن عمر » چنین روایت کرده است : « پیامبر فرمود : خدا اعور (یک چشم) نیست ، و مسیح دجال چشم راستش نا بیناست ، گویا چشمش دانه انگوری است که از آب افتاده است . (از حدقه بیرون افتاده است) .^۳

۲-۳- عین الله در مکتب اهل بیت

در پاسخ به روایت های مکتب خلفا درباره « عین الله » و تفسیر های غلط ایشان بر آیات قرآن کریم ، از اوصیای پیامبر بیاناتی علمی رسیده است که نیاز به شرح و تفصیل دارد . همچنین در پاسخ های ایشان در بحث رؤیت ، جواب این کج فهمی آمده است .

^۱ التوحید ، ابن خزیمه : ص ۴۲ .

^۲ همان .

^۳ عن نافع ، قال عبد الله بن عمر : ذكر النبي يوما بين ظهراي الناس المسيح الدجال فقال : ان الله ليس باعور ، الا ان المسيح الدجال اعور العين اليمنى ، كان عينه عنبة طافيه .

رک به : توحید ابن خزیمه : ص ۴۳ - ۴۴ ، صحیح بخاری : کتاب الانبیا ء باب « واذکر فی کتاب مریم » : ج ۲ ص ۱۷۰ ، والمغازی ، باب حجة الوداع : ج ۳ ص ۵۷ ؛ صحیح مسلم ، کتاب الايمان ، باب ذکر مسیح بن مریم و المسيح الدجال : ص ۱۵۵ ح ۲۷۴ (ما لفظ مسلم را آورده ایم)

همین روایت به لفظ دیگری در مصادر ذیل نیز آمده است : صحیح بخاری ، کتاب الفتن ، باب ذکر الدجال : ج ۴ ص ۱۵۴ ؛ و کتاب التوحید ، باب قول الله تعالی : (ولتصنع علی عینی) : ج ۴ ص ۱۸۵ ؛ صحیح مسلم ، کتاب الفتن و اشراف الساعة ، باب ذکر الدجال و صفة : ص ۲۲۴۷ - ۲۲۴۸ ح ۱۰۰ .

مؤلف که خود یکی از پیروان مکتب اهل بیت می باشد، جواب تاویل های ناروای دانشمندان مکتب خلفا را که از احادیث کلی اهل بیت به دست آورده است، در بررسی این بحث بیان می نماید.

۳-۳- بررسی اقوال و احادیث مکتب خلفا درباره « عین الله »

ابن خزیمه به دو عبارت « عینی » و « اعیننا » که در قرآن آمده و در این عبارات، کلمه « عین » و جمع آن « اعین »، به خدای تعالی نسبت داده شده است، استدلال نموده و پنداشته است که « عین » در این موارد به معنی عضوی است که انسان و حیوان دارند. به این دلیل، معتقد شده که خدا دارای چشم است.

در پاسخ می گوئیم:

• لفظ «عین» و مشتقات آن در زبان عرب، در ده ها معنای حقیقی و مجازی استعمال رسیدگی شخص دوم زندگی می کند، و یا تحت رعایت و مراقبت اوست.

« عین » و « اعین » مورد بحث (در قرآن کریم) نیز در معنای مجازی استعمال شده است. چنان که در این باره « مجمع اللغة العربیة » مصر، پس از ذکر «عین» و مشتقات آن - مانند: « اعین » و « عیون » و « اعیننا » - می گویند:

« ممکن است ریشه این کلمات، واژه « عین »، یعنی عضو بینایی در بدن باشد، که جمع آن « اعین » و « عیون » است و به طور مجازی برای مفاهیمی چون حفظ و نگاهداری غبطه و خوشحالی نیز استعمال می گردد».

پس از آن می گویند: « در قرآن در این معانی استعمال شده است ». سپس موارد استعمال آن را ذکر می نمایند. در ضمن می گویند:

« معنای "عین" در قره عین لی ولک " و " قری عینا " ، چشم است ، ولی به طور مجازی ، در معنای سرور و شادی استعمال شده است »^۱ .

اینک برای روشن تر شدن مطلب ، دو عبارت اخیرا درقرآن ، مورد بررسی بیشتر قرار می دهیم :

(وَقَالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرَّتْ عَيْنِي لِي وَلَكِ لَا تَقْتُلُوهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ) .^۲

این آیه درباره به آب انداختن حضرت موسی در زمان تولد ، و از آب گرفته شدن وی توسط خاندان فرعون نازل شده است .

معنی این آیه بنا بر قول گذشته چنین می شود :

« زن فرعون به او گفت : [این کودک] مایه سرور من توست . او را مکشید؛ امید است برای ما سودمند باشد ، و یا او را به فرزندی خود بپذیریم ...» .

بنا بر گفتار دانشمندان مصری ، معنای حقیقی و لغوی لفظ « عین » ، چشم و عضو بدن می باشد ، ولی در اینجا در معنای حقیقی خود استعمال نشده ، بلکه در معنای مجازی آن ، که سرور و خوشحالی باشد ، بکار رفته است .

(كُلِّي وَاشْرَبِي وَقَرِّي عَيْنًا)^۳

^۱ دانشمندان مصری درباره واژه «عین» چنین گفته اند :
یمكن ان ترد المادة الى العين : عضو بصر ، وتجمع على اعين و عيون ، ومنها تجي ، معان في الحفظ والكلاءة ، ومن الابصار للمحفوظ وللغبطه والسرور .

« قری عینا » للباصرة ، بمعنی السرور . (ر.ک به : معجم الفاظ القرآن الکریم ، واژه « عین » ، چ قاهره ۱۳۹۰ ق ، چاپ دوم : ج ۲ ص ۲۶۶ - ۲۶۸) .

^۲ سوره قصص : ۹ .

^۳ سوره مریم : ۲۶ .

این آیه در بیان داستان حضرت مریم نازل شده ، واینکه چون حضرت عیسی را زایید ، چگونه پریشان شد . در آن حال به او خطاب چنین آمد :

اندوهناک مباش ... پس تناول کن [از رطب] و بنوش [از چشمه آب] و [به عیسی] دلخوش و مسرور شو... .

دانشمندان مصری ، به استعمال « عین در معنای مجازی خود در این دو آیه اشاره کرده اند ، ولی در بعضی موارد دیگر که « عین » در قرآن کریم ، در معانی مجازی استعمال شده سکوت کرده و چیزی نگفته اند . از آن جمله آیاتی است که لبن خزیمه به آنها استلال نموده و استعمال «عین» رادر آنها حقیقی پنداشته است. در حالیکه این کلمه در این آیات هم به معنای مجازی به کار رفته ؛ همچنان که راغب اصفهانی^۱ به این مطلب تصریح کرده و چنین گفته است :

« می گویی : " فلان بعینی " ، یعنی : او را حفظ می کنم و سرپرستی می نمایم . مانند آنکه می گویی : " فلان بمرای منی و مسمع " ، و نیز : (تجری باعیننا) و (واصنع الفلک باعیننا) ، یعنی به گونه ای که می بینیم و حفظ می کنیم .

و فرموده : (ولتصنع علی عینی) ، یعنی : در حفظ و حراست من .

واز این قبیل است : « راغب الاصفهانی » ، دانشمند بزرگ اسلامی و عالم مشهور ادبیات زبان عرب ، و مترجم و مفسر قرآن کریم - که ترجمه و تفسیر او از لغات قرآن نزد همه دانشمندان جهان اسلام پذیرفته است - این چهار مورد را - که « ابن خزیمه » در آن ، لفظ « عین » و « اعین » را درباره خدا به معنای حقیقی آن ، که عضو دیدن در بدن می باشد ، دانسته بود - در معنای مجازی آن ، که حفظ و حراست باشد ، دانسته است .

^۱ در شرح حال راغب اصفهانی نوشته اند: الحسن بن مفضل ، الامام ابو القاسم ، المعروف به ، « الراغب الاصفهانی » نزيل بغداد (در گذشته ۵۰۲ق). (رجوع شود به : معجم المؤلفین: ج ۱ ص ۲۱۱).

بنا بر این ، تفصیل معنی آیات چنین است :

• آیه اول در خطاب به پیامبر خاتم نازل شده و پس از ذکر آزار های کفار به آن حضرت ، چنین می فرماید :

(وَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا).^۱

ای پیامبر ! برحکم پروردگارت صبر کن که تو منظور نظر ما هستی و تورا حفظ می نمایم .

• آیات دوم و سوم مربوط به حکایت کشتی حضرت نوح می باشد .

در آیه دوم خطاب به وی فرموده است :

(وَاصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا).^۲

شبیبه به همین آیه ، در جای دیگر نیز فرموده است :

(أَنْ اصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحْيِنَا).^۳

با حفظ و حراست ما کشتی را بساز ، همان گونه که بتو وحی کردیم .

• ودر آیه سوم در مورد کشتی آن حضرت می فرماید :

(تَجْرِي بِأَعْيُنِنَا).^۴

آن کشتی با حفظ و حراست ما ، بر روی آب روان بود.

• آیه چهارم در ضمن داستان حضرت موسی می باشد ودر خطاب به او می فرماید :

^۱ سوره طور : ۴۸ .
^۲ سوره هود : ۳۷ .
^۳ سوره مومنون : ۲۷ .
^۴ سوره قمر : ۱۴ .

(...وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِّنِّي وَلِتُصْنَعَ عَلَى عَيْنِي).^۱

... واز تو بردل ها محبتی از جانب خویش افکندم ، و تا پرورش تو با عنایت و حفظ من انجام پذیرد.

پس از بررسی استدلال ابن خزیمه به آیات کریمه ، دو حدیث مورد استدلال او رانیز بررسی می نماییم :

روایت عبدالله بن عمر بن خطاب ، درباره « دجال »

در این روایت ، وی از پیامبر روایت می کند که فرمود :

« دجال یک چشم است و خداوند یک چشم نیست » .

در پاسخ به این استدلال ، می گوئیم :

بر فرض صحت این روایت پیامبر ، این حدیث بر این دلالت می کند که خدا مانند «دجال» نیست و یک چشم نیست ، ولی مستقیماً دلالتی ندارد بر اینکه خداوند دارای دو چشم باشد . آری با فرض صحت روایت ابو هریره در این باره ، می توان این حدیث را به عنوان مؤید در کنار آن قرارداد؛ ولی در غیر آن صورت ، به طور کلی ، این حدیث بر معنای روشنی دلالت ندارد .

روایت ابوهریره

روایت ابو هریره صریحاً می گوید که پیامبر با اشاره به چشم و گوش خود ، مشخص فرمود که مقصود آیه از اینکه « خدا بینا و شنوا می باشد » ، این است که خدا با چشم عضو بدن و گوش

^۱ سوره طه : ۳۹ .

عضو بدن می بیند و می شنود. در واقع همین روایت ابو هریره است که سبب کج فهمی « ابن خزیمه » و دیگر دانشمندان مکتب خلفا و پیروان ایشان تا به امروز گردیده است.

ما در گذشته، میزان ارزش و اعتبار روایات ابو هریره و نقاط ضعف او را بررسی کردیم و با ذکر دلایل و شواهد، یادآور شدیم که روایت های ابو هریره از اندیشه های بنی اسرائیل در تورات منشاء گرفته است؛ لذا به هیچ روی نمی توان برای دریافت عقاید اسلامی به احادیث او اتکا نمود.

فصل چهارم: ید الله در دو مکتب

۱-۴- ید الله در مکتب خلفا

در منابع حدیثی و اعتقادی مکتب خلفا، چند روایت از ابو هریره نقل شده که در آنها از پیامبر روایت کرده که فرموده اند:

آدم ابوالبشر و موسی با یکدیگر مجادله کردند. حضرت موسی به حضرت آدم گفت: خدا تورا دست خود خلق کرد... و تو با گناه خود، مردم را از بهشت به زمین آوردی.

حضرت آدم در جواب گفت: ای موسی! خداوند تورا برگزید و با تو مکالمه فرمود، و تورات را با دست خود برای تو نوشت.^۱

و در روایت دیگری از ابو هریره چنین آمده است:

خداوند به آسمان اول فرود می آید و دو دست خود را باز می کند و می گوید...^۲

^۱ مضمون دو روایت است در: صحیح مسلم، کتاب القدر، باب حجاج آدم و موسی: ص ۲۰۴۲ - ۲۰۴۳ ح ۱۳ - ۱۴ - ۱۵؛ صحیح بخاری، باب حجاج آدم و موسی عند الله عز وجل: ص ۹۸، و کتاب التوحید، باب قوله « و کلم الله موسی تکلیما »: ص ۱۹۹؛ سنن ابی داوود: کتاب السنة باب فی القدر: ج ۴ ص ۲۲۲؛ توحید ابن خزیمه: ص ۵۴ - ۵۷.

^۲ تمامی این حدیث و تحقیق پیرامون آن، در بحث خواهد آمد.

انگشتان خدا در روایت مکتب خلفا

در باب انگشتان خدا، آیه ای در قرآن نبوده است که ابن خزیمه به استدلال نماید. بدین سبب به ذکر احادیثی که از پیامبر روایت کرده اند، اکتفا کرده است. از آن جمله یک حدیث را در اینجا می آوریم.

در توحید ابن خزیمه، صحیح بخاری، صحیح مسلم، سنن ترمذی سنن ابن ماجه، و تفسیر های طبری، ابن کثیر، و طی و دیگران، آمده است:

از «عبد الله» روایت شده که گفت:

یکی از علمای یهود نزد پیامبر آمد و عرضه داشت:

یا محمد! در تورات می خوانیم که خداوند آسمان ها روی یک انگشت خود می گذارد، و زمین ها روی یک انگشت، و درخت ها روی یک انگشت، و آب را روی انگشت، و خاک را روی یک انگشت و مخلوقات دیگر را روی یک انگشت.

سپس در تایید گفتار او خندید، به قدری که دندان هایش نمایان شد.

سپس در تایید گفتار آن عالم یهودی، این آیه را قرائت فرمود:

(وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ)^۱

ترجمه و معنای لغوی آیه چنین است:

^۱ سوره زمر: ۶۷.

خدای را آنچنان که شایسته عظمت اوست ، نشناختند . زمین ، روز قیامت همه اش در مشت اوست ، و آسمان ها پیچیده در دست راست او می باشد .^۱

و نیز، در صحیح بخاری و کنز العمال از ابوهریره روایت کنند که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «دست خدا پر و انباشته است و انفاق و برداشت شب و روز از آن نکاهد. و فرمود: مگر نه آنکه از ابتدای آفرینش آسمان و زمین انفاق کرده و چیزی از آنچه در دست اوست کاسته نشده است. و فرمود: عرش او بر آب قرار گرفته و به دست دیگر اوست، و میزان پایین و بالا می رود.»^۲

و نیز، از ابو هریره روایت کنند که گفت:

از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: «خداوند زمین را قبضه کرده و آسمانها را

^۱ عن عبد الله ، قال : جاء حبر من السموت على اصبع ، والشجر على اصبع ، والماء على اصبع و سائر الخلائق على اصبع ؛ فيقول : انا الملك . فضحك النبي حتى بدت نواجده ، تصديقا لقول الحبر قبضته يوم القيامة و السموات مطويات بيمينه) . (توحيد ابن خزيمة ، باب ذكر اثبات اليد للخالق الباري جل و علا : ۵۳ - ۷۵ ، و باب ذكر امساك الله تبارك و تعالی اسمه و جل ثناؤه السموات و الأرض وما عليها على اصابعه : ص ۷۶ - ۷۹ ، و باب اثبات الأصابع لله عز و جل من سنة النبي قبيلا له لا حكاية عن غيره : ص ۷۹ - ۸۲ .

در این باره ۱۳ مورد از سنت پیامبر برای اثبات دست برای خداوند برشمرده است که در بعضی از این موارد، یک روایت و در بعضی دیگر چندین روایت از پیامبر آورده است .

صحیح بخاری ، کتاب تفسیر ، تفسیر سوره الزمر ، باب « ما قدروا الله حق قدره » : ج ۳ ص ۱۲۲ ، و کتاب التوحيد ، باب « ان الله يمسك السموات والأرض ان تزولا » : ج ۴ ص ۱۹۲ ؛ صحیح مسلم ، کتاب صفة القيامة والجنة والنار : ص ۲۱۴۷ - ۲۱۴۸ ح ۱۹ - ۲۰ - ۲۲ - ۲۴ - ۲۵ ؛ سنن ترمذی ، کتاب التفسیر سورة الزمر : ج ۵ ص ۳۷۱ ؛ سنن ابی داوود : ج ۴ ص ۲۳۴ ؛ تفسیر طبری : ج ۲۴ ص ۱۸ - ۱۹ ؛ تفسیر ابن کثیر : ج ۴ ص ۶۲ - ۶۳ ؛ تفسیر زاد المسیر : ج ۷ ص ۱۹۵ - ۱۹۶ ، الدر المنثور : ج ۵ ص ۳۳۴ - ۳۳۵) .

^۲ صحیح بخاری، کتاب التوحيد، ج ۴، ص ۱۸۶؛ کنز العمال، ج ۱، ص ۲۲۴، حدیث ۱۱۳۰ و ۱۱۳۱؛ الترغیب و التذہیب، ج ۲، ص ۴۸؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۱۲۶؛ تفسیر قرطبی، ج ۶، ص ۱۲۲؛ تفسیر سیوطی، ج ۲، ص ۵۲۶.

در ید قدرت خود در هم می پیچید و می گوید: منم سلطان و صاحب اختیار. پادشاهان و سلاطین زمین کجا هستند؟^۱

روایت های ذکر شده و همانند آنها ، سبب شده است که دانشمندان مکتب خلفا هر کجا در قرآن « ید الله » آمده است ، آن را به عضو بدن تاویل نمایند ؛ چنان که ابن خزیمه در کتاب خود گوید :

باب اثبات الید للخالق الباری جل و علا :

ان الله تعالی له یدان کما اعلمنا فی محکم تنزیله ...^۲.

باب اثبات وجود دو دست برای خالق باری جل و علا :

خداوند تعالی دو دست دارد ؛ همچنان که در آیات محکم قرآن به ما اعلام نموده است ..

سپس ابن خزیمه به چند آیه دیگر استدلال نموده که از جمله ، این آیات است :

(وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ...)

۳ .

معنی لغوی : « یهود گفتند : دست خدا بسته است . دستشان به سبب آنچه گفتند ، بسته باد و به لعنت خدا گرفتار شوند ! بلکه دو دست خدا گشاده است و هر گونه بخواهد انفاق می کند »

۱. صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۲۲؛ صحیح مسلم، کتاب صفات المنافقین، حدیث ۲۳، ص ۲۱۴۸.

۲. توحید ابن خزیمه : ص ۵۳.

۳. سوره مائده : ۶۴.

(فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ) .^۱

معنی لغوی : « پاک و منزّه است آن خدایی که در دست اوست زمام هستی و سیطره بر همه چیز » .

(تُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ) .^۲

[بارالها! تو هر که را بخواهی عزت و اقتدار بخشی و هر که را بخواهی خوار و ذلیل گردانی . در دست توست هر خیر و نیکی . تو بر هر چیز و هر کاری توانایی] .

چنین بود استدلال مکتب خلفا در اثبات پندار ایشان که خداوند دارای دو دست می باشد .

این پاسخ اوصیای پیامبر :

۲-۴-ید الله در مکتب اهل بیت

حدیث اول : بیان معنی یدالله در قرآن

راوی از امام باقر می پرسد :

آیه : « يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي! » چه چیز تو را باز داشت، از اینکه برای آنچه به دو دست خود آفریدم ، سجده نمایی ؟» چه معنایی دارد؟

امام باقر در جواب او می فرماید :

« ید " در زبان عرب به معنی " نیرومندی و نعمت دادن " آمده است » .^۳

^۱ سوره یس : ۸۳ .

^۲ سوره آل عمران : ۲۶ .

^۳ عن محمد بن مسلم قال : سألت ابا جعفر فقلت : قول عز وجل : « يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي » ؟

سپس آن حضرت چند مورد از استعمال « ید » را در قرآن و کلام عرب یادآور می شوند که ذیلا فقرات کلام آن حضرت و سپس ترجمه آنها را عرضه می داریم :

(وَأَذْكُرُ عَبْدَنَا دَاوُودَ ذَا الْأَيْدِ).^۱

[ای پیامبر! به یاد آور بنده ما داوود ، دارنده دست ها را .

طبق فرمایش امام ، « ید » که جمع می باشد ، در این آیه به طور مجزی استعمال شده و به معنی نیرو ها و توانایی ها می باشد . قرآن کریم پس از این آیه ، چند نوع از این نیروها که به حضرت داوود عنایت شده ، بر شمرده است .

(وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ)^۲ ای بقوة .

« آسمان ها را با دست ها بنا کردیم » . یعنی با قوت و نیرو .

(وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُ)^۳ ای قواهم .

« و آنها را توسط روحی از جانب خود دستگیری کرده است » . یعنی آنها را تقویت نموده و نیرو بخشیده است .

یقال : « لفلان عندي إيدى كثيرة » . ای فواضل و احسان .

(در کلام عرب) گفته می شود : « فلانی نزد من دست های بسیاری دارد » . یعنی انعام بسیار و احسان های بر من نموده است .

فقال : اليد في كلام عرب : القوة والنعمة . . . (التوحيد ، صدوق ، باب تفسير قول الله عز و جل : « يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِيَدِي » : ص ۱۵۳ ح ۱) .
^۱ سوره ص : ۱۷ .
^۲ سوره ذاریات : ۴۷ .
^۳ سوره مجادله : ۲۲ .

له عندی ید بیضاء ای نعمه .

فلانی نزد من دستی سفید دارد . یعنی بر من انعام نموده است .

حدیث دوم

راوی می گوید : از حضرت رضا درباره معنی فرموده خدای عز وجل به ابلیس (یابلیس ما منعک ان تسجد لما خلقت بیدی استکبرت) پرسیدم .

حضرت فرمود :

« منظور [از بیدی : به دو دست خودم] این است : " به قدرت و قوت خودم " »^۱.

حدیث سوم : بیان معنی « قبضته » در قرآن کریم

راوی از امام صادق می پرسد :

آیه (وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ)^۲ (تمامی زمین روز قیامت به چنگ و مشت اوست) .

چه معنایی دارد ؟

امام می فرماید :

« یعنی همه زمین در ملک اوست [به چنگ قدرت اوست] ، هیچ مالک دیگری ندارد ... »

سپس راوی در مورد ادامه آیه ، یعنی (والسّموات مطویت بيمينه) سوال می کند ، و حضرتش

در پاسخ چنین می فرماید :

^۱ عن محمد بن عبیده ، قال : سالت الرضا عن قول الله عز وجل : (یابلیس ما منعک ان تسجد لما خلقت بیدی استکبرت) . قال : یعنی بقدرتی و قوتی . (التوحید ، صدوق ، باب « یا ابلیس ما منعک ان تسجد لما خلقت بیدی » : ص ۱۵۳ - ۱۵۴ ح ۲) .

^۲ سوره زمر : ۶۷ .

« یمین »، همان "ید" (دست) است، و "ید" قدرت و نیرو است. خدای عز و جل می فرماید: آسمان ها در هم پیچیده به قدرت و قوت اوست»^۱.

بنا بر این، طبق فرمایش امام صادق، در آیه ۶۷ سوره زمر - که در ضمن روایت سوم منقول از مصادر مکتب خلفا در ابتدای این بحث، آمده است - کلمات «قبضه» و «یمین» به طور مجازی استعمال شده و مقصود از آنها قدرت و سیطره است.

امام صادق پس از عبارتی که ذکر شد، قسمت آخر همین آیه را تلاوت می فرماید که در حقیقت تنزیه خدای متعال، از دارا بودن دست عضو بدن و امثال این گونه پندارهای باطل می باشد:

(سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ).

منزه است خدا و برتر است از آنچه شرک می ورزند.

۳-۴- بررسی و مقایسه روایات و تاویل آیات در باره « یدالله »

آنچه وصیای پیامبر در معنی « ید » فرموده اند، از علومی نبوده اند که ایشان به وسیله کتاب «جامعه» یا توسط روایت از پدران بزرگوارشان از پیامبر اکرم نفل کرده باشند، بلکه دانشی بوده است که هر عرب زبانی از آن بهره مند است.

در این باره راغب اصفهانی در « مفردات القرآن » و دانشمند مصری در « معجم الفاظ القرآن کریم » گفته اند:^۱

^۱ عن سليمان بن مهران ، قال : سالت ابا عبد الله عن قول الله عز و جل : (وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ) فقال : یعنی ملکه لا یملکها معه احد ... قلت : فقوله عز و جل : (والسموات مطويات بيمينه) قال : اليمين اليد . واليد القدرة و القوة . يقول عز وجل : والسموات مطويات بقدرته و قوته (سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ) (التوحيد ، صدوق، باب تفسير قوله عز وجل : (وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ) : ص ۱۶۰ - ۱۶۱.

« ید » به معنی دست عضو بدن است که در معانی دیگری نیز بکار برده شده است . مانند آنکه اگر چیزی در تصرف کسی باشد ، می گویند : « در دست اوست » و همچنین اگر در ملک او یا در تحت امر او و در اختیار او باشد».

پس از آن دانشمندان مصری نه معنی مجازی برای « ید » ذکر کرده اند .

از جمله مواردی که مثال آورده اند که « ید » در آیه کریمه (و بیده ملکوت کل شیء) یعنی « در دست اوست زمام هستی و سلطنت بر همه چیز » .

و همچنین است در « بیدک الخیر » یعنی « خیر ، در تحت اختیار توست » .

و در « ید الله مغلوله » (در گفته یهود) ، یعنی « دست خدا بسته است و نمی تواند انفاق کند » . و « یدک مغلوله » در آیه ای است که درباره پیامبر اکرم آمده است.^۲

به راستی که روش پیروان مکتب خلفا شگفت آور است ! اینان در (ولا تجعل یدک مغلوله) در شان پیامبر آمده است ، « ید » را به معنی عضو بدن نمی گیرند^۳ ، ولی در « ید الله مغلوله » که درباره خدا آمده است ، « ید » را به معنی عضو بدن می دانند !

سبب این کج فهمی دانشمندان مکتب خلفا چه می تواند باشد ؟

پس از بررسی ، روشن می شود که سبب اصلی تاویل و تفسیر غلط آنان از آیات کریمه ای که در آن « ید » به خدا اضافه شده است ، وجود احادیثی است که در مکتب خلفا از صحابه رسول خدا در این مورد روایت شده است . البته اوصیای پیامبر خدا ، معنای « ید » و « قبضه » و... را در زبان عرب به ایشان یاد آور شدند ، ولی آنها نپذیرفتند و به گمراهی خویش ادامه دادند .

^۱ ر . ک به واژه « ید » در دو کتاب یاد شده .

^۲ سوره اسراء : ۲۹ . (وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا...)

^۳ ر . ک به بحث « حقیقت و مجاز » .

فصل پنجم: پا و ساق خدا در دو مکتب

۱-۵-۰ پا و ساق خدا در مکتب خلفا

• پا و ساق خدا، در روایت های مکتب خلفا: در کتاب توحید، «ابن خزیمه» در این باره چند روایت آورده که مفصل تر از همه، روایت ابو هریره می باشد. این روایت در صحیح بخاری و صحیح مسلم و سنن ترمذی و مسند احمد و تفسیر های طبری و ابن کثیر و سیوطی و ... نیز آمده است.

ابو هریره از پیامبر روایت کرده است که فرمود:

بهشت با جهنم در مجادله شدند و بر یکدیگر مباحث کردند. جهنم گفت: مرا برتری دادند به وجود مستکبران و جباران. بهشت گفت: چه شده است که داخل من نمی شود مگر مردمان ضعیف و بی ارج (غیر قابل توجه) و ابلهان؟!

خداوند به بهشت گفت: تو رحمت من می باشی و به واسطه تو هر کدام از بندگانم را که بخواهم، رحمت می نمایم. و به جهنم گفت: تو عذاب من می باشی و به واسطه تو هر کدام از بندگانم را که بخواهم، عذاب می کنم، و هر دو شما را پر می کنم.

ولی جهنم پر نمی شود تا خداوند تبارک و تعالی پای خود را [در آن] می گذارد! [آنگاه جهنم] می گوید: بس است! بس است!

در این هنگام جهنم پر می شود، یعنی [خدا با گذاشتن پای خود در جهنم، جهنم، پر می شود و] در هم جمع می شود. و خداوند به کسی از خلق خویش ظلم نمی کند.

اما بهشت؛ پس خداوند خلق هایی را می آفریند تا به بهشت در آیند.^۱

^۱ صحیح مسلم، کتاب الجنة و صفة نعیمها، باب النار یدخلها الجبارون: ص ۲۱۸۶-۲۱۸۷، ج ۳۵-۳۶-۳۸؛ صحیح البخاری، کتاب

• ساق خدا در روایت های مکتب خلفا: در صحیح بخاری و مستدرک حاکم و تفسیر های

طبری و ابن کثیر و سیوطی در تفسیر آیه (يَوْمَ يُكْشَفُ عَن سَاقٍ وَيُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ) ^۱ (روزی که ساق نمایان کرده می شود و به سجده کردن فرا خوانده می شوند ، آنگاه قادر بر آن نیستند) . از « ابو سعید » صحابی روایت کرده اند که گفت : شنیدم پیامبر می فرمود :

پروردگارا ما ساق را می نمایاند . پس هر مرد و زن مؤمنی برای خدا سجده می کند . و می ماند آنکه در دنیا به ریا و سمعه برای خدا سجده می کرده ، که کمرش می ماند و نمی تواند سجده کند .^۲

این روایت تفصیلی دارد که بخاری تمام آن را در کتاب التوحید از صحیح خود آورده است که خلاصه آن ، چنین است :

روز قیامت ندا می شود : هرکس به دنبال آنچه می پرستیده ، برود !

هرکس به دنبال آنچه می پرستیده ، به راه افتاده می رود . آنان که خدا پرست بوده اند ، در جای خود ، به انتظار پروردگار جبار می مانند . و آنگاه که پروردگار می آید ، از ایشان می پرسد : آیا بین شما و پروردگار را به آن نشانه بشناسید ؟ در جواب می گویند : ساق .

التفسیر ، تفسیر سوره ق ، باب قوله : « و تقول هل من مزيد » : ج ۳ ص ۱۲۸ ؛ و کتاب التوحید ، باب قوله تعالى : « وهو العزيز الحكيم سبحانه رب العزه عما يصفون » : ج ۴ ص ۱۸۲ - ۱۸۳ ؛ سنن ^۱ سوره قلم : ۴۲ .

^۲ صحیح البخاری ، کتاب تفسیر ، تفسیر سوره قلم « يوم يكشف عن ساق » ج ۳ ص ۱۳۹ (حدیث را به طور اختصار آورده است) ؛ صحیح مسلم ، کتاب الايمان ، باب معرفه طريق الرؤيه : ص ۱۶۷ - ۱۶۸ ج ۳۰۲ ؛ سنن ابی داوود ، کتاب الرقائق ، باب فی السجود المؤمنین يوم القيامة : ج ۲ ص ۲۵۴ - ۲۵۶ .

خداوند ساق خود را می نمایاند . آنگاه همه مؤمنان برای او سجده می کنند ... و به دنبال او به راه می افتند و به بهشت می روند...»^۱.

حدیث مزبور ، این پرسش ها را مطرح می سازد که شا یسته است پیروان مکتب خلفا جواب آن را عنایت فرمایند :

• پای خدا - معاذ الله! - که در روایات مکتب خلفا نشانه ای است بین خدا و مؤمنان ، از این دنیا تا آن دنیا ، چگونه می باشد؟!

• مؤمنان مکتب خلفا ، ساق پای خدا را کی و چگونه دیده اند؟!

• ساق خدا در این دنیا به چه شکل بوده است؟!

• ساق پای خدا که دیده اند ، چه اندازه بوده؟!

۲-۵-تفسیر « یکشف عن ساق » در احادیث اهل بیت

« عبید بن زراره » روایت می کند : از امام صادق درباره آیه (یکشف عن ساق) پرسش نمودم .

آن حضرت با دستی دامان پیراهن از ساق پای خود کنار زد ، و در حالیکه دست دیگر خود را بر سر گذاشته بود ، فرمود :

سبحان ربی الاعلی .

منزه است پروردگار والا یم »^۲ .

^۱ صحیح البخاری ، کتاب التوحید ، باب قوله تعالی « وجوه یومئذ ناظرة الی ربها ناظرة » : ج ۴ ص ۱۸۹ .

^۲ عن عبید بن زراره ، عن ابی عبد الله ، قال : سألته عن قول الله عز وجل (یکشف عن الساق) .

مقصود آن حضرت از ادای عبارات فوق ، این است که خداوند منزه است از اینکه مانند بشر ، این گونه ساق پا داشته باشد . چنان که شیخ صدوق نیز پس از نقل این روایت همین مطلب را یاد آوری نموده است . ضمناً دست بر سر گذاشتن آن حضرت ، کنایه از بزرگ شمردن این سخن نارواست.

راوی دیگر ، محمد بن علی حلبی ، چنین نقل کرده است :

امام صادق درباره قول خدای عز و جل (یکشف عن الساق) فرمود :

تبارک الجبار!

خدای جبار ، متعالی و منزه است از اینکه به داشتن ساقی این چنین ، توصیف شود .

در ادامه این روایت ، برای اینکه مفهوم عبارت - که اوج گرفتن سختی شرایط و شدت کار را می رساند - روشن تر گردد ، حضرتش بقیه آیه را تلاوت فرموده فضای تفسیر شده در آن را چنین بیان می فرماید : (و یدعون الی السجود فلا یستطیعون).

« [آن روز که کار شدت یابد] به سجده کردن خوانده می شوند ، اما قادر به آن نیستند » مردم ساکت شده [حجت برآنان تمام می شود] و دیگر سخنی برای گفتن ندارند . دلهره و هراس ناشی از هیبت و عظمت آن روز [به درونشان راه یافته ، دیدگان ، خیره ومات گشته بر هم نمی خورد و دل ها به گلوها رسیده است] بیانگر شدت اضطراب و ترس است.

(خشعۃ ابصرهم ترقهم ذلۃ و قد کانوا یدعون الی السجود وهم سلمون)^۱.

قال : كشف ازاره عن ساقه و یده علی راسه ، فقال : سبحان ربی الاعلی

قال الصدوق : معنی قوله « سبحان ربی الاعلی » تنزیه لله عز وجل ان یكون له ساق . (التوحید ، صدوق ، باب تفسیر قوله تعالی « یوم یکشف عن ساق » : ص ۱۵۵ ح ۳ : بحار الانوار : ج ۴ ص ۷ ح ۱۶ .
^۱ سوره قلم : ۴۳ .

در حالیکه دیدگان‌شان فرو افتاده است ، ذلت و خواری ، آنان را در خود گیرد. اینان [در دنیا] در حالت سلامت [و توانایی] ، به سجده [و خضوع در پیشگاه حق] فرا خوانده می شدند ولی از آن سر می تافتند [۱] .

به آوردن این دو روایت ، درباره « ساق » بسنده نموده در ارزیابی آن می گوئیم :

• تکرار سؤال راویان از این آیه ، شهرت تفسیر مورد سؤال - یعنی برداشت پیروان مکتب خلفا از این آیه - را می رساند .

• امام صادق با نشان دادن ساق پای خود ، در جواب هر دو پرسش ، معنای مورد سؤال را محسوس فرموده و نشان داده است که اعتقاد شایع و رایج چنین بوده که مراد از آیه آن است که ساق پا دارد و ساق پای خود را در روز قیامت چنین نشان می دهد.

و راویان با سکوت خود تصدیق می کرده اند که آنچه برای آنان ، موجب سوال شده ، همین تفسیر است .

• آن حضرت در پاسخ به راوی اول فرموده است : « خدا منزّه است از داشتن ساق پا » . و با گذاشتن دست بر سر خویش ، بزرگ دانستن این اعتقاد . سخن ناروا را مجسم کرده است .

^۱ عن محمد بن علی الحلبي ، عن ابي عبد الله في قوله عز وجل « يوم يكشف عن ساق » قال : تبارك الجبار . ثم اشار الى ساقه ، فكشف عنها الازار . قال : « و يدعون الى السجود فلا يستطيعون » قال : افحم القوم ، و دخلتهم الهيبة و شخصت الابصار ، و بلغت القلوب الحناجر (خاشعة ابصارهم تر هقهم ذلة و قد كانوا يدعون الى السجود وهم سالمون) .
قال الصدوق : قوله : « تبارك الجبار » و اشار الى ساقه ، فكشف عنها الازار ، يعني به : تبارك الجبار ان يوصف بالساق الذي هذا صفة .
(التوحيد ، صدوق ، باب تفسير قوله تعالى : « يوم يكشف عن ساق » : ص ۱۵۴ - ۱۵۵ ح ۲ ؛ بحار الانوار ، كتاب التوحيد ، باب تاويل قوله تعالى : خلقت بيدي ، و جنب الله ، و وجه الله ، و يوم يكشف عن ساق : ج ۴ ص ۷ ح ۱۵) .

• امام در جواب راوی دوم ، پاسخ علمی می دهد ، ولی در پاسخ راوی اول به انکار برداشت رایج ، اکتفا نموده است .

از اینجا معلوم می شود که مجلس اول علمی نبوده است - چه به مناسبت خود راوی باشد ، یا به مناسبت حاضران دیگر . ولی مجلس دوم جای طرح بحث علمی بوده است ، بدین سبب آن حضرت جواب علمی بیان فرموده است که شدح آن را در بررسی احادیث کشف ساق بیان می نمایم .

۳-۵- بررسی حدیث کشف ساق

در ابتدا لازم به تذکر است که در زبان عرب ، « کشف ساق » کنایه از شدت امر می باشد .

عبد الله ابن عباس^۱ ، عمو زاده پیامبر ، در این باره می گوید :

هرگاه تعبیری در قرآن کریم بر شما روشن نبود ، روشنگری آن را در اشعار عرب بجویید ؛ چرا که اشعار عرب ، کتاب لغت ایشان است . آیا شنیده اید شاعر عرب می گوید :

وقامت الحرب بنا علی ساق

شدت و دشواری جنگ به پا شد .

سپس ابن عباس می گوید :

یکشف عن ساق

در آیه ، بدین معنی است که روز قیامت از امر شدید و هول عظیم ، پرده برداشته می شود.^۱

^۱ عبد الله ، فرزند عموی پیامبر ، عباس بن عبد المطلب ، ده سال پس از بعثت پیامبر و سه سال قبل از هجرت به مدینه ، متولد شده و در سال ۶۸ هجری در شهر طائف وفات نموده است . مکتب خلفا او را « حبر الامه » (دانشمند امت اسلام) لقب داده اند . شاید از آنجا که خلفای بنی عباس از نژاد او بوده اند ، این چنین او را احترام می نمایند .

راغب اصفهانی نیز در کتاب خود ، مفردات الفاظ القرآن ، آیه را همانند ابن عباس و شاگردان او تفسیر کرده است .^۲

و دانشمندان مصری در عصر ما نیز در معجم الفاظ القرآن الکریم چنین می گوید:

یوم یکشف عن ساق

کشف از ساق در اینجا کنایه از شدت و سختی کار است.^۳

و چنان که دیدیم ، امام صادق نیز در جواب علمی خود ، همین معنا را شرح فرموده و روشن ساخته است.

بنا بر این ، با بررسی گفتارها در تفسیر این آیه کریمه ، از عصز صحابه تا به امروز ، روشن می گردد که این معنی همیشه نزد عرب مشهور بوده است.

در فارسی نیز شبیه به این تعبیر نیز هست ؛ در آنجا که می گوید : « جنگ به پا شد » . در اینجا نمی خواهد بگوید : جنگ بر روی پای مانند پای انسان ایستاده است ، بلکه معنی آن این است که : در گیری سختی آغاز شد .

اما در برابر معنای مشهور جمله « یکشف عن ساق » در طول چهارده قرن نزد عرب ، روایت های ابو هریره و دیگر صحابه هم فکر او در کتب تفسیر و حدیث به چشم می خورد که طبق آنها پیامبر در تفسیر آیه چنین فرموده است :

خداوند ساق پای خود را می نمایاند ، و انگاه مؤمنان برای او سجده می کنند !

و پیروان مکتب خلفا از آن ، چنین فهمیده اند که خداوند دارای پا و ساق پا می باشد -

^۱ الدر والمنثور : ج ۶ ص ۲۵۴ .

^۲ مفردات الفاظ قرآن کریم ، واژه « ساق » .

^۳ معجم الفاظ القرآن کریم ، واژه « سوق » .

نعوذ بالله من هذا القول .

اینان توجه نکرده اند که این روایت ، با لفظ « یکشف » که در قرآن آمده ، سازگار نیست . « یکشف » یعنی « نمایان کرده می شود » . ولی بنا بر روایت ایشان ، باید در قرآن « یکشف » یعنی « نمایان می کند » ، آمده باشد ، تا روایت بالا صحیح و درست باشد.

به هر حال ، این روایت و روایت های دیگر همانند ان ، زیان های ذیل را به بار آورده است :

• قرآن را غلط تفسیر کرده است ؛

• یک رکن از سنت پیامبر را که حدیث می باشد ، تخریب و تحریف کرده است ؛

• عقیده تجسیم و تشبیه را در میان مسلمانان نشر کرده است ؛

• اختلاف شدید بین مسلمانان ایجاد کرده است .

ولی پس از همه این آشفتگی ها ، دوازده وصی پیامبر در طول سه قرن ، مجاهدت ها نموده و تفسیر صحیح این آیه و همانند آن را ، و سنت صحیح پیامبر را در این باره و در مواردی دیگر ، به جامعه مسلمانان باز گردانیده اند .

فصل ششم: عرش و کرسی در دو مکتب

خدایی که در مکتب خلفا دارای دست و پا و دیگر اعضا می باشد ، جا و مکان نیز داشته باشد !

در این باره امام مجسمه در عصر خود ، « محمد بن عثمان دارمی » (متوفای ۲۸۰ق) در کتابش

^۱ می گوید :

^۱ الرد علی الجهمیه : ص ۹ .

ان الله عرشا معلوما موصوفا فوق السماء السابعة تحمله الملائكة . و الله فوق كما وصف نفسه
بائن من خلقه .

خداوند را عرش مشخص و معلومی ، بالای آسمان هفتم می باشد که ملائکه آن را حمل می
کنند و خداوند بالای آن قرار دارد ، همان گونه که خودش را وصف کرده جدای از خلقش می
باشد .

وی بابی به نام « قرار داشتن پروردگار تبارک و تعالی بر فراز عرش ، و بالا بودن او در آسمان
ها ، و جدا بودنش از خلق »^۱ در کتاب خود^۲ آورده است .

« ابن خزیمه » نیز در کتاب خود^۳ ، بابی به نام « قرار گرفتن خالق عای اعلای ما ، که هر کاری
که مشیتش قرار گیرد انجام می دهد ، بر عرش خویش ، و بودنش بر بالای عرش و بالای هر
چیز در بلندی »^۴ دارد .

دارمی از پیامبر روایت می کند که فرمود:^۵

منی پس از آنکه چهل شب در رحم ماند ، فرشته مسؤل نفوس بنی آدم ، آن منی را به معراج
نزد پروردگار بالا می برد و می گوید : پروردگارا ! این بنده تو مرد است یا زن ؟....

دارمی پس از نقل این روایت ، خطاب به جهیمیه می گوید :

چنانچه خداوند بنا بر دروغ شما در رحم زن و در شکم با همان منی می باشد ، پس این فرشته
منی را به کجا بالا می برد ؟

^۱ استواء الرب تبارک و تعالی علی العرش ، و ارتفاعه الی سماء و
بینوته من الخلق .

^۲ الرد الرب الجهیمیه : ص ۱۳ .

^۳ التوحید : ص ۱۰۱ .

^۴ باب استواء خلقنا العلی الاعلی الفعال لما یشاء علی عرشه فکان
فوقه و فوق کل شیء علیا .

^۵ الرد علی الجهیمیه : ص ۲۵ .

و نیز می گوید :

خداوند ملک قدوس که از خلقش جدا زیست می کند ، چه سبب می شود که جا و مکان گزیند در اماکن کثیف ، و در شکم انسان ها و مرغان و حیوانات ، و اینکه در هر گوشه ای جزئی از ذاتش قرار گیرد؟!^۱

یعنی بنا بر گفته مخالفان مجسمه که می گویند : « خداوند در همه جا هست » ، باید در هر جا و هر گوشه ای ، جزوی از اندام خداوند باشد . در این صورت چه سبب می شود که خداوند جای خود را از بالای عرش تغییر دهد . و اجزایی از ذات مقدسش در جاهای کثیف قرار گیرد؟!

« دارمی » ، « ابن خزیمه » و دانشمندانی دیگر از مکتب خلفا ، درباره مدعای خود در مورد عرش و کرسی ، به چندین آیه و چندین حدیث استدلال کرده اند که اکنون ما چند نمونه از آنها را بررسی می نماییم .

۱-۶- عرش و کرسی در مکتب خلفا

• عرش خدا قبل از خلق مخلوقات : در صحیح بخاری ، سنن ترمذی ، سنن ابن ماجه ، مسند احمد ، و تفسیر های طبری و ابن کثیر و سیوطی و دیگران آمده است :

از پیامبر سوال شد : خداوند پیش از آنکه موجودات عالم را خلق کند ، در کجا بود ؟ فرمود : در میان ابری بود که نه در زیر آن ابر ، هوا بود ، و نه بالایش و نه در عالم هیچ موجودی نبود ، و عرش خداوند بر روی آب قرار گرفته بود .^۲

^۱ الرد علی الجهمیه : ص ۱۹ .
^۲ در صحیح البخاری ، کتاب بدء الخلق ، از عمران بن حصین در ضمن روایت مفصلی آمده است .
همچنین ر . ک به : سنن ترمذی ، کتاب التفسیر ، باب تفسیر سوره هود : ج ۵ ص ۲۸۸ ؛ سنن ابن ماجه ، المقدمه ، باب فیما انکرت الجهمیه : ج (ص) ۶۴ - ۶۵ ح ۱۸۲ .

دانشمندان مکتب خلفا با این حدیث ، آیه (وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ)^۱ را تفسیر کرده و گفته اند :
عرش باری تعالی ، پیش از خلق مخلوقات ، بر آب قرار داشته است . آنگاه درباره عرش چنین
روایت کرده اند :

• عرش خدا بر پشت بز های کوهی : ابو داوود ، ابن ماجه و احمد بن حنبل روایت کرده اند :
« رسول خدا فرمود : فاصله زمین تا آسمان هفتاد و یک ، و یا هفتاد و دو ، و یا هفتاد و سه سال
است . فاصله آسمان دوم نیز تا آسمان سوم همان اندازه است » .
و همچنان تا هفت آسمان را شمرد . سپس فرمود :

در بالای آسمان هفتم دریایی قرار گرفته که عمق آن به اندازه فاصله د و آسمان است ، و در
بالای آن هشت بز کوهی قرار گرفته است ، که فاصله سم آنها تا زانو هایشان ، به اندازه دو
آسمان می باشد . و عرش بر پشت آن بز های کوهی قرار گرفته است . فاصله سطح پایین و
بالای عرش ، به اندازه دو آسمان است .

بعد فرمود : « و خداوند در بالای آن عرش قرار گرفته است »^۲ .

متن حدیث چنین است : عن ابی رزین قال : قلت یا رسول الله ! این کان
ربنا قبل ان یخلق خلقه ؟
قال : کان فی عما ، ما تحته هواء و ما فوقه هواء و ما ثم خلق ،
عرشه علی ماء .

^۱ سوره هود : ۷ .

^۲ سنن ابی داوود ، کتاب السنه ، باب فی الجهمیه : ج ۴ ص ۲۳۱ ح
۴۷۲۳ ؛ الرد الجهمیه (الدارمی) ، باب استواء الرب تبارک و
تعالی علی العرش ... : ص ۱۹ ، سنن ابن ماجه ، المقدمه ، باب فیما
انکرت الجهمیه : ج ۱ ص ۶۹ ح ۱۹۳ ، مسند احمد : ج ۱ ص ۲۰۷ .

حدیثی که از پیامبر روایت کرده اند چنین است که فرمود :
هل تدرون ما بین السماء و الارض ؟ قالوا : لا ندی . قال : بعد ما
بینهما ، اما واحدة او اثنتان او ثلاث و سبعون سنه . و السماء
فوقها کذلک - حتی عدد سبع سموات - ثم فوق السابعة بحر بین اسفله و
اعلاه مثل ما بین سماء الی سماء . ثم فوق ذلك - ثمانیه او عال ،
بین اظلافهم و رکبهم مثل ما بین سماء سما . ثم علی ظهورهم العرش بین
اسفله و اعلاه مثل ما بین سماء . ثم الله تبارک و تعالی فوق ذلك .

• سنگینی خدا بر عرش و کرسی یا « حدیث اطیط »: ابن خزیمه و ابوداود و دارمی ، و ابن اثیر در **نهایة اللغة** ، و آلوسی در تفسیرش ، روایت کرده اند:

رسول خدا با انگشت های خود شبیه قبه ای تشکیل داد . سپس فرمود : عرش خدا در بالای آسمان ها ، مانند این دست من است . و عرش [در اثر سنگینی خدا که بر آن قرار دارد] مانند جهاز شتر می ماند که وقتی کسی سوار آن می شود ، صدای غرغز می کند .

ابو داوود صاحب سنن می گوید : ابن بشار این حدیث را چنین نقل نموده است :

خداوند در بالای عرش ، و عرش او در بالای آسمان ها قرار گرفته ، و عرش در زیر خداوند صدا می کند ؛ مانند صدای جهاز شتر از سنگینی کسی که بر او سوار شده است .^۱

و نیز در تفسیر های طبری ، ابن کثیر و سیوطی ، از عمر روایت کرده اند :

«زنی به خدمت پیامبر رسید ، و از باری حضرت رفتن به بهشت را در خواست کرد. پیامبر در جواب او پس از گرامی داشتن باری تعالی فرمود : کرسی خدا به پهنای زمین و آسمان ها

همچنین دارمی در الرد علی الجهمیه : ص ۲۱ ، و ابن خزیمه در التوحید : ص ۱۰۶ ، از ابن مسعود روایت کرده اند که پیامبر فرمود : فاصله ها پانصد سال راه می باشد .
تفسیر الطبری : ج ۱۲ ص ۴ ، تفسیر ابن کثیر : ج ۳ ص ۴۳۷ ، الدر المنثور : ج ۳ ص ۳۲۲ ، تفسیر لباب التاویل فی معانی التنزیل (خازن) : ج ۲ ص ۳۲۱ - ۳۲۲ ، تفسیر روح المعانی : ج ۱۲ ص ۵ ، در تفسیر آیه هفتم از سوره هود . و نیز رجوع کنید به : واژه « عما » در نهایة اللغة : ج ۳ ص ۱۳۰ ، مسند احمد : ج ۴ ص ۱۱ - ۱۲ .
^۱ سنن ابی داوود ، کتاب السنة ، باب فی الجهمیه : ج ۲ ص ۲۳۳ ح ۴۷۲۶ ؛ سنن الدارمی ، کتاب الرقائق ، باب فی شان السعة : ج ۲ ص ۳۲۵ ، الرد علی الجهمیه : ص ۱۹ ، توحید ابن خزیمه : ص ۱۰۱ - ۱۱۰ ؛ نهایة اللغة ، واژه « اط » ؛ تفسیر الوسی : ۱۵۴/۱۶ .
حدیث در سنن ابی داوود چنین است : ان عرشه علی سماواته کهکذا - و قال باصابه مثل القبة علیه - و انه لیئط اطیط الرجل بالراکب .
و قال ابن بشار فی حدیثه : ان الله فوق عرشه ، و عرشه فوق سماواته - وساق الحدیث .

وسعت دارد ، و دارای صدای غرغری می باشد ، مانند صدای غرغثرر جهاز نوب شترکه از سنگینی خدا غرغز می کند. و [خدا] چهار انگشت از هر سمت [کرسی] بیشتر است»^۱.

یعنی اینکه نشیمنگاه خدا - العیاذ بالله - از هر طرف چهار انگشت بزرگ تر از پهنای کرسی می باشد ! همچنین معلوم می شود خداوند بسی سنگین و عظیم الجثه می باشد !

معاذ الله من هذا القول .

اینک بنگریم این روایت ها که آنها را « حدیث اطمیط » نام گذاردیم ، از کجا آمده است و اصل آن چیست .

« حدیث اطمیط » در روایت کعب الأحبار یهود : کعب گوید :

ان الله خلق سبع سموات ومن الأرض مثلهن . ثم جعل ما بین کل سمائین کما بین السماء الدنيا و الارض و کنفهن مثل ذلک . ثم رفع العرش فاستوی علیه . فما فی السموات سماء الا ولها اطمیط کاطیط الرحل العلافی اول ما یرتحل من ثقل الجبار فوقهن .^۲

خداوند ، هفت آسمان ، و مانند آن از زمین آفرید. سپس بین آسمانی تا آسمان دیگر ، فاصله ای به اندازه فاصله آسمان دنیا تا زمین قرارداد. و ضخامت هر آسمانی را به اندازه فاصله بین آسمان ها قرارداد. سپس عرش را بر افراشت و بر آن برآمد. آنگاه هیچ آسمانی نبود مگر آنکه به سبب سنگینی خدای جبار بر فراز آن صدای غرغری داشت ؛ مانند صدای غرغز جهاز شتر که تازه بر آن سوار شده باشند.

به نظر می رسد ، اصل روایت های اطمیط ، همین روایت کعب الأحبار می باشد.

^۱ تفسیر الطبری : ج ۳ ص ۸ ، تفسیر ابن کثیر : ج ۱ ص ۳۱۰ ، الدر المنثور : ج ۱ ص ۳۲۸ - ۳۲۹ . متن حدیث چنین است : عن عمر ان امرأة اتت النبی فقالت : ادع الله ان یدخلنی الجنة . فعظم الرب تبارک وتعالی و قال : ان کرسیه وسع السموات و الأرض وان له اطمیطا کاطیط الرحل الجدید اذا ركب من ثقله ما یفضل منه اربع اصابع .
^۲ ر . ک به : الرد علی الجهمیه : ص ۲۲ .

• روایتی درباره کرسی و عاملان کرسی : « مقاتل » در تفسیر آیه (سِعَ كُرْسِيُّهٗ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ)^۱، چنین روایت کرده است :

کرسی را چهار فرشته حمل می کنند ...

فرشته ای چهره اش مانند انسان است که او سرآمد شکل ها باشد. آن فرشته از خدا برای آدمیان روزی می طلبد .

و فرشته ای چهره اش بر شکل سرآمد چارپایان ، یعنی گاو نر ، می باشد. آن فرشته از برای چارپایان روزی طلب می کند.

و فرشته ای چهره اش بر مثال پرندگان است ، و او برای پرندگان روزی می خواهد که سرآمد پرندگان ، عقاب می باشد .

و فرشته ای به شکل سرآمد درندگان است که آن شیر می باشد ، و آن فرشته از برای درندگان روزی سوال می کند.^۲

روایات درباره عرش و کرسی ، در مکتب خلفا بسیار است . برخی از آنها را به مناسبت اعتقاد به رؤیت باری تعالی در بهشت ، در بحث رؤیت بیان می نمایم .

این روایت ها سبب شده است که دانشمندان مکتب خلفا ، « عرش » و « کرسی » را در قرآن به معنای یک جسم مادی تاویل کنند که خداوند بالای آن دو قرار گرفته است.

در این باره ابن خزیمه ، در کتاب توحید خود چنین گوید:

^۱ سوره بقره : ۲۵۵ .

^۲ تفسیر مقاتل : ج ۱ ص ۱۲۲ ، بنا بر نقل مؤلف : کتاب الآسرائیلیات : ص ۲۲۳ .

« باب ذکر اینکه خالق علی اعلا ، بالای آن دو قرار گرفته است .

در این باره ابن خزیمه ، در کتاب توحید خود چنین گوید :

« باب ذکر اینکه خالق علی اعلا ، بالای عرش قرار دارد و بالای هر چیزی می باشد .

همچنان که خود بما خبر داده است ؛ در آنجا که می فرماید :

(الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى) ^۱

سپس ابن خزیمه چند آیه دیگر را ذکر نموده به آنها استشهاد می کند. از آن جمله این دو آیه است :

• ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ الرَّحْمَنُ ^۲

• هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ... ^۳

در این باره ، دیگر دانشمندان مکتب خلفا نیز به این آیات استلال نموده و گفته اند :

خداوند بالای عرش جا دارد .^۴

و اما درباره کرسی ، یک آیه در قرآن کریم آمده است :

(وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ)^۵

کرسی خدا ، آسمان ها و زمین را فرا گرفته است.

^۱ سوره طه : ۵ .

^۲ سوره فرقان : ۵۹ .

^۳ سوره هود : ۷ .

^۴ رجوع کنید به : العلو العال للعلی الغفار : ص ۱۵؛ الرد علی

الجهمیه : ص ۱۲ .

^۵ سوره بقره : ۲۵۵ .

« کرسی » در زبان عربی ، چهار پایه ای را گویند که شاهان ، آنگاه که بر عرش جلوس می کنند ، پاهای خود را روی آن می گذارند.

گروهی از دانشمندان مکتب خلفا ، کرسی را در آیه کریمه (وسع کرسیه السموات و الأرض) به همین معنی دانسته اند.^۱

و بعضی دیگر کرسی را در این آیه ، همان عرش دانسته اند.^۲

خلاصه آنکه دانشمندان مشهور مکتب خلفا ، عرش و کرسی را یک جسم مادی پنداشته اند ، و گمان برده اند که باری تعالی خود نیز همانند یک جسم مادی ، بالای عرش قرار دارد . به این ترتیب ، آیات گذشته و آیات دیگر همانند آنها را ، طبق پنداشت خود تاویل می نماید.^۳

۲-۶- عرش و کرسی خدا در مکتب اهل بیت

• چند روایت در معنای کرسی : در توحید صدوق نقل شده است :

« راوی از امام جعفر صادق سوال کرد: (وسع کرسیه السموات والأرض) چه مهنی دارد؟

آن حضرت در جواب فرمود: "کرسی " علم خدا است « .

طبق این فرمایش حضرت صادق ، معنی آیه چنین است :

« علم خدا آسمان و زمین را فرا گرفته است « .

در چهار روایت دیگر نیز شیخ صدوق مطالبی را از امام صادق روایت کرده که میتوان همین

معنی را از آنها نیز فهمید . مانند :

^۱ رجوع کنید به : تفسیر طبری : ج ۳ ص ۹ - ۱۱ ، تفسیر ابن کثیر : ج ۱ ص ۵۴۹ .

^۲ رجوع کنید به : تفسیر طبری : ج ۳ ص ۱۵ ، تفسیر ابن کثیر : ج ۱ ص ۵۵۱ .
^۳ توحید ابن خزیمه : ص ۱۰۱ ، الرد علی الجهمیه ، باب استواء الرب علی العرش و ارتفاعه الی السما و بینوته من الخلق : ص ۱۳ .

« آسمان و زمین و همه چیز در "کرسی" می باشد ».^۱

یعنی علم خدا به آسمان و زمین و همه چیز احاطه دارد .

دو روایت درباره عرش

« راوی از حضرت صادق سؤال کرد : « كَانَتْ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ »^۲ (عرش او بر آب بود) به چه

معنی آن ؟

راوی گفت : می گوید عرش بر روی آب بود و پروردگار بالای آن قرار داشت.

حضرت فرمود : دروغ گفته اند . هرکس چنین پندارد ، خدا را « حمل شده » قرار داده [و گمان کرده است که خدا را چیزی حمل می کند] و صفت مخلوقات را به خدا نسبت داده است. چنین شخصی باید بپذیرد آن چیز دیگر که خدا را حمل نموده ، از خدا نیرومند تر است.

راوی گوید : عرض کردم : فدایت شوم ، شنایم برایم بیان فرمایید ...»^۳.

از جواب مفصل آن حضرت معلوم می شود که آب اولین مخلوق خدا بوده است.

صدوق روایت می کند که مامون از حضرت رضا در مورد آیه ذیل سؤال نمود :

(وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا).^۴

و اوست خدایی که آسمان ها و زمین را درشش روز [شش مرحله] افرید، و عرش او بر آب

بود ، تا ببازمایدتان که کدامین نیکو کارترید .

^۱ التوحید ، صدوق باب معنی قول الله عزوجل : (وسع كرسي السموات والارض) : ص ۲۲۷ - ۲۲۸ .

^۲ سوره هود : ۷ .

^۳ التوحید ، صدوق ، باب معنی قوله : (و كان عرشه على الماء) : ص ۳۱۹ ح ۱ .

^۴ سوره هود : ۷ .

آن حضرت در جواب فرمود :

خداوند تبارک و تعالی ، عرش و آب و ملائکه را قبل از آفرینش آسمان ها و زمین آفرید...^۱

• یک روایت درباره عرش و کرسی: راوی از حضرت صادق از عرش و کرسی سؤال نمود . آن حضرت فرمود:

« از برای عرش ، صفات متعدد و گوناگون هست ، و هر مورد آن در قرآن ، صفتی [معنایی] جداگانه دارد:

در آنجا که خداوند می فرماید : (رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ)^۲ منظور این است که خدا ملک عظیم دارد.

و آنجا که می فرماید : (الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى)^۳ منظور این است که قدرت او بر ملک احاطه دارد...^۴

۳-۶- مقایسه روایات و بررسی تاویل آیات در دو مکتب

• عرش و کرسی در مکتب خلفا : « عرش خدا » در قرآن کریم ، در بیست مورد ذکر شده است. مانند (الرحمن علی العرش استوی) . یک بار « کرسیه » آمده است.

ابن خزیمه و دانشمندانی دیگر از مکتب خلفا در همه موارد ، عرش و کرسی را یک جسم مادی پنداشته اند که خداوند بالای آن قرار دارد و به هفت آیه از قرآن که لفظ « عرش » با « استوی » با هم ذکر شده است ، استدلال کرده اند و در این موارد « استوی » را بالای عرش قرار گرفتن و روی آن بودن معنی کرده اند.

^۱ التوحید ، صدوق ، باب قوله : (وکان عرشه علی الماء) : ص ۳۲۰ ح ۲ .

^۲ سوره توبه : ۱۲۹ .

^۳ طه : ۵ .

^۴ التوحید ، صدوق ، باب العرش و صفاته : ص ۳۲۱ - ۳۲۴ .

و نیز چنین پنداشته اند که معنای آیه (وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ) این است که کرسی خدا به اندازه ای بزرگ است که آسمان ها و زمین را فرا می گیرد.

پس از بررسی ، سبب تاویل این چنین آیات را روایت های مکتب خلفا به شرح زیر یافتیم:

○ از پیامبر روایت کرده اند که خداوند قبل از خلق موجودات ، در میان لبری بود، و عرش خدا بر روی آب قرار گرفته بود.

○ روایت کرده اند که پیامبر فرمود : زمین زیر آسمان اول ، و آسمان اول زیر آسمان دوم ، و همچنین است تا هفت آسمان . و بالای آسمان هفتم دریایی است که بالای آن هشت بز کوهی ، و بالای آن بز ها عرش خدا ، و بالای عرش ، خداوند قرار گرفته است.

○ روایت کرده اند که خداوند بالای کرسی قرار گرفته ، و اندام او از هر سمت کرسی ، چهار انگشت بزرگ تر است ، و کرسی از سنگینی خداوند صدای غرغر دارد.

اکنون بجاست تا از راوی این روایات بپرسیم :

۱. آیا خدایی که آنها توصیف می کنند جثه او از هر سمت کرسی چهار انگشت بزرگ تر است ، پنداشته اند که خدا دارای چهار گوشه می باشد؟! چه آنکه کرسی چهار گوشه می باشد .

۲. آیا خدایی که توصیف کرده اند جثه او از هر سمت کرسی ، به اندازه چهار انگشت بزرگ تر است ، به اندازه چهار انگشت بندگان خدا بزرگ تر است ، یا به اندازه چهار انگشت خود خدایی که توصیف کرده اند؟! تعالی الله عما یقوله المجاهون .

۳. همه روایات مکتب خلفا می گوید : عرش بالای آسمان هفتم قرار دارد ، و آسمان هفتم ، بالای آسمان ششم و همچنین تا آسمان اول که بالای زمین قرار دارد. و بالای همه آنها و بر فراز عرش ، خدا مکان دارد و

همه این روایات با اندیشه هیئت قدیم درست در می آید که جهان را مانند ساختمان هفت یا هشت طبقه می پنداشتند ، و زمین را در طبقه زیرین آن ، و آسمان هارا در بالای آن قرار می دادند.

اما بنا بر هیئت جدید که در آن زمین یکی از کواکب است که دور خورشید می چرخد، و خورشید یکی از میلیون ها ستاره ای است که در کهکشان ما وجود دارد ، و این کهکشان نیز یکی از میلیون ها کهکشان دیگر می باشد، این احادیث را چگونه باید معنی کرد؟!

• معنی عرش و کرسی در روایات اهل بیت : روایت هایی که نقل کردیم و امثال آنها ، سبب شده است که دانشمندانی در مکتب خلفا ، عرش و کرسی را در قرآن مجید یک جسم مادی بیندارند.

ولی امامان اهل بیت فرموده اند: دروغ می گویند ، و هرکس چنین می گوید ، و هرکس چنین گوید ، پنداشته است که چیزی خدا را حمل کرده که در این صورت خدا را مانند مخلوقات پنداشته است. دیگر آنکه : طبق این عقیده آنچه خدا را حمل کرده ، باید از خدا نیرومند تر باشد .

همچنین فرموده اند: عرش صفت های متعددی دارد، به چندین معنی آمده است. در آنجا که می فرماید : (رب العرش العظيم) معنی آیه این است که : خداوند ملک عظیم دارد و ...

همچنین : (و كان عرشه على الماء) یعنی آب را قبل از آسمان و زمین آفریده است و پیش از همه ، تحت فرمان خدا بوده است. نتیجه فرمایش ایشان این است که : قبل از خلق آسمان و زمین ، آب تحت حکومت و سلطنت خداوند بوده است.

و فرموده اند: « کرسی خدا» به معنی علم خداست. بنا براین ، آیه (وسع كرسيه السموات والارض) یعنی علم خدا زمین و آسمان را فراگرفته است.

حال در اینجا لازماست با استعانت از فذهنگ زبان عرب ، احادیث اهل بیت را بررسی می نماییم.

○ عرش در زبان عربی: در لغت عرب ، عرش در اصل به معنای جایی است که سقف دارد. سپس در معانی دیگر نیز که از آن جمله است « عرش سلطان » که به جایگاه سلطان اطلاق می شود. در بیشتر موارد ، استعمال عرش در لغت ، کنایه از مملکت و سلطنت و حکومت کردن می باشد.^۱

○ معنی استوی : در قرآن کریم شش بار عبارت « استوی علی العرش » آمده^۲ ، و یک بار الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى^۳ آمده است .

راغب در شرح معنی « استوی» در مفردات القرآن گوید:

« متی عدی بعلی اقتضی معنی الاستیلاء کقوله : « الرحمن علی العرش استوی» « هرگاه "استوی" با "علی" بیاید ، به معنی استیلا می باشد» .

بنا براین ، معنای آیه چنین می شود:

« رحمان بر عرش مستولی و مسلط شد».

وهمین در شعر عرب آمده است؛ همچنان که شاعر در مدح « بشر» ، امیر عراق ،^۴ گفته است.

^۱ مفردات الفاظ القرآن ، وژه « عرش» . ونیز ر.ک به : الزینة فی الکلمات الاسلامیة العربیة (ابو هشام ، احمد بن حمدان رازی ، متوفای ۳۲۲ق) : ج ۲ ص ۱۵۵-۱۵۸ ، چ قاهره ۱۹۵۷ م ؛ لسان العرب ، واژه « عرش» .

^۲ سوره اعراف : ۵۴ ، سوره یونس : ۳ ، سوره رعد : ۲ ، سوره فرقان : ۵۹ ، سوره سجده : ۴ ، سوره حدید : ۴ .

^۳ سوره طه : ۵ .

^۴ بشر بن مروان ، برادر خلیفه اموی ، عبدالملک بن مروان ، و والی از قبل از او بر عراق در سال ۷۴ هجری بوده .
و در بصره وفات نموده است . ر.ک به : تاریخ مدینه دمشق ، شرح حال او بشر بن مروان .

قد استوی بشر علی العراق

من غیر سیف ودم مهراق

« بشر ، بی شمشیر زدن و خونریزی کردن ، بر عراق مسلط گردید » .

○ کرسی : کرسی در لغت عرب ، به معنای چهار پایه ای است که زیر پای شاهان گذارده می شود. همچنین به علم نیز گفته می شود.^۱ ودفتری را که در آن علم نوشته شده باشد ، « کراسه » گویند ، و علما را نیز « کراسی » گویند ؛ همان طور که شاعر میگوید :

تحف بهم بیض الوجوه و عصبه
کراسی بالاحداث حین تنوب^۲

« گروهی گرد ایشان را گرفته اند که صورت هایشان سفید می باشد و گروهی که از حوادث ، آنگاه که روی آورد ، با علم و اطلاع هستند » .

شاهد در این بیت ، عبارت « کراسی بالاحداث » می باشد که معنای « کراسی » در آن ، گروهی با علم می باشد.

بنا بر این ، معنای عبارت (وَسِعَ كُرْسِيُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آیه ۲۵۵ از سوره بقره ، این است که : علم او آسمان ها و زمین را فرا گرفته است .

و این معنی در چند آیه دیگر آمده است؛ چنان که از قول حضرت ابراهیم نقل می فرماید که به قوم خود گفت :

(وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا)^۳

این شعر را قاضی عبدالجبار (متوفای ۴۱۵ ق) در کتاب تنزیه القرآن : ص ۱۵۷ - ۱۵۹ ، چ قاهره ۱۳۲۹ ق ، آورده است. عبدالرحمن ابن احمد ، مشهور به « ایجی » (متوفای ۷۵۶ ق) در کتاب : الموافف : ص ۲۹۷ ، چ قاهره ۱۳۵۷ ق ، نیز آورده و بجای « بشر » ، « عمرو » آمده است .
^۱ ر.ک به : الزینه : ج ۲ ص ۱۵۱ ؛ اساس البلاغه ، شرح لغت « کرسی » .
^۲ تفسیر طبری : ج ۳ ص ۹ - ۱۱ .
^۳ سوره انعام : ۸۰ .

علم پروردگار من ، به همه چیز احاطه دارد.

و همچنین از قول حضرت شعیب نقل می فرماید که به قوم خود گفت:

(وَسِعَ رَبُّنَا كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا) ^۱

پروردگار ما علمش به همه اشیا احاطه دارد.

و از قول ملائکه حاملان عرش نقل می فرماید که می گوید :

(رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَّحْمَةً وَعِلْمًا) ^۲

پروردگارا ! علم و رحمت تو همه اشیا را فراگرفته است.

و از قول حضرت موسی نقل می فرماید که به قوم خود گفت :

(إِنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا). ^۳

همانا خدای ما الله است که خدایی جز او نیست ، و علمش محیط به همه اشیاست.

در همه این آیات « وسع علمه کل شیء » آمده است؛ یعنی علم خدا همه چیز را فرا گرفته است. پس معنای (وسع کرسیه السموات و الأرض) نیز این است که : « علم خداوند ، آسمان ها و زمین را فرا گرفته است » .

اکنون برای درک کامل معنای این عبارت ، مجدداً آن را بررسی می نماییم :

(وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ) خود یک جمله از آیه ۲۵۵ سوره بقره است که نباید آن را از باقی آیه جدا نمود و تنها معنی کرد . بنا بر این ، از ابتدا ، آیه را می خوانیم :

^۱ سوره اعراف: ۸۹ .
^۲ سوره غافر: ۷ .
^۳ سوره طه : ۹۸ .

(اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ... يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ...).

در این آیه ، درباره چند مطلب سخن رفته است که یکی از آنها علم خداست. در این باره چنین می فرماید:

خداوند عالم است به آنچه پیش از مخلوقات بوده و آنچه پس از ایشان می آید ، و آنان را دسترسی به علم خدا نیست، مگر آن مقداری که خدا بخواهد، و علم خدا برآسمان ها و زمین احاطه دارد.

و در جمله اخیر ، به جای لفظ « علم خدا برآسمان ها و زمین احاطه دارد » ، « کرسی خدا احاطه دارد » آمده ، که « کرسی » در اینجا به معنای علم است . زیرا همان طور که دیدیم ، در زبان عرب به علم ، کرسی نیز می گویند.

۴-۶- نتیجه بحث

« عرش » در زبان عرب به معنای تخت شاهی آمده ، و در بیشتر موارد در معنای سلطنت و حکومت کردن استعمال شده است. مراد از « عرش خدا » در قرآن کریم نیز ، قدرت و حکومت او بر همه مخلوقات است . همچنین ملاحظه کردیم که اگر « استوی » با « علی » استفاده گردد، به معنای « مستولی شد » و « تسلط یافت » می باشد.

و « رحمن » در اصطلاح اسلامی ، نام خاص خداوند است که صفت رحمت او همه چیز را فرا گرفته است ؛ چنان که می فرماید:

(رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَّحْمَةً وَعِلْمًا)^۱

پروردگارا ! رحمت و علم تو همه چیز را فرا گرفته است.

^۱ سوره غافر: ۷.

در عالم دنیا ، رحمت او مانند علمش ، همه خلق را فرا گرفته است؛ به فرعون روزی می دهد ، همچنان که به موسی عنایت می فرماید.

بنا بر این ، معنای (الرحمن علی العرش استوی) این است که:

« رحمانیت خداوند ، هرچه در تحت حکومت اوست، فرا گرفته است.»

و معنای (الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ الرَّحْمَنُ...)^۱ چنین است:

« خدایی که آسمان ها وزمین را در شش مرحله آفریده ، سپس با صفت رحمانیت خود بر همه حکومت فرموده است.»

بنا بر آنچه بیان شد: اولاً « عرش » یک اصطلاح اسلامی است و معنای آن « قدرت و سلطنت و حکومت خداوند بر همه مخلوقات » می باشد.

« رحمن » نیز یک اصطلاح اسلامی است و معنای آن « خدایی که رحمتش همه مخلوقات را در این عالم فرا گرفته می باشد .

« استوی علی » در لغت عرب به معنای « مسلط شد » ، و « کرسی » در زبان عرب ، به معنای علم نیز آمده است . در قرآن کریم این عبارات ، در همین معنی استعمال شده اند.

ثانیا کرسی خدا که علم خدا باشد، به یک اعتبار، جزئی از عرش خداوند است؛ یعنی جزئی از قدرت خداوند است، و جزئی دیگر از عرش خداوند (مثلاً) ، خلق کردن اوست

عرش خدا که قدرت او باشد، جزئی از علم خداست. و جزئی دیگر از علم خدا حساب آورد.^۲

^۱ سوره فرقان : ۵۹ .

^۲ در اصطلاح علمی گفته می شود : بینهما عموم و خصوص من وجه .

با این بیان ، می توان معنای بعضی از احادیث اهل بیت را درباره عرش و کرسی درک نمود. ولی به سبب اینکه فهم آن به توضیح و بحث علمی مفصل داشت ، ما آن احادیث را در این بحث نقل ننمودیم.

ثالثاً معنای « عرش » و « کرسی » و « استوی » ، آن چنان که نقل کردیم ، بر هر کسی که به فرهنگ و زبان عرب آشنا باشد ، واضح و آشکار است. ولی دانشمندان مکتب خلفا ، به سبب آنکه روایاتی خاص - که چند نمونه از آنها را نقل کردیم - در ذهنشان جای گرفته است، از این معنا های مشهور رو گردانیده و آیات قرآن را بر وفق آن روایات تاویل نموده اند، و کوشیده اند تا این فرهنگ بین مسلمانان منتشر شود.

بعد از رواج شدن تاویلات علمای مکتب خلفا ، ائمه اهل بیت مجاهدت فرمودند و معنای صحیح این آیات و عبارات قرآنی را بیان داشته اند. با مجاهدات ائمه بود که معنای صحیح آنها دوباره در جامعه اسلامی منتشر گردید .

فصل هفتم: مکان خدا در دو مکتب

در آغاز این بحث ، لازم است عقیده فرقه مجسمه و مشبهه را که امروزه سلفی ها و وهابی ها بدان اعتقاد دارند، روشن تر بیان کنیم. سپس ادله آنها و احادیث اوصیای پیامبر را در رد آن عرضه می نماییم.

اقوال گروه مجسمه و مشبهه

فرقه مجسمه و مشبهه ، در اثر ایمان به صحت روایت های گذشته ، می پندارند خدا را ظاهری چون آدمی است ؛ دارای رخساری مانند انسان ، چشم و گوش ، و جسمی با دست و پا...می باشد.

همچنین می‌پندارند که کمال معرفت به ذات مقدس الهی در این است که انسان معتقد شود که خدای متعال در بالای همه مخلوقات و بر روی عرش و کرسی قرار گرفته است. به همین دلیل است که در مورد مخالفان خود اشتباه می‌اندیشیدند. آنجا که آنها می‌گویند: « خداوند جا و مکان خاص ندارد و در همه جا هست»، پیروان مجسمه و مشبیه می‌پندارند که مراد همان جسم مادی مورد پذیرش ایشان می‌باشد؛ در حالی که مخالفان آنها می‌گویند: خداوند جسم نیست که در جایی باشد.

فراتر از احادیثی که ر بحث گذشته آوردیم، روایات دیگری نیز در مصادر مکتب خلفا وجود دارد که نقل و انتقال باری تعالی را از جایی به جایی اثبات می‌کند. به خصوص روایت‌هایی که از ابو هریره در این باره نقل شده است. مانند مواردی که اکنون نقل می‌نماییم ۱-۷-وایات مکتب خلفا در مکان داشتن باری تعالی و نقل و انتقال او

• فرود آمدن خدا از عرش به آسمان: در صحاح مکتب خلفا، از ابوهریره چنین روایت کرده اند که رسول خدا فرمود:
در جزئی از شب، یا ثلث آخر شب، خداوند به آسمان دنیا (آسمان اول) فرود می‌آید و می‌گوید: کیست که مرا بخواند تا دعای او را قبول کنم؟ یا از من بخواهید تا آنچه می‌خواهد به او عطا کنم؟! سپس می‌گوید: کیست که بر شخص ثروتمند و مستغنی، که خود هیچ ظلم هم نمی‌کند، قرض بدهد؟
در آخر روایت دیگر آمده است.

خداوند دست‌های خود را باز می‌کند، سپس می‌گوید: کیست که به علی خدای غنی و عادل قرض بدهد؟^۱

^۱ این حدیث را ما از صحیح مسلم آوردیم. نص حدیث چنین است: سمعت ابا هريرة يقول: قال رسول الله: ينزل الله في السماء الدنيا لسطر الليل او لثلث الليل الآخر فيقول: من يدعوني فاستجب له، او

حدیث نزول خداوند از عرش به آسمان اول ، با اختلاف در متن آن ، از ابو هریره نقل گردیده است.^۱

در بعضی از این حدیث ها ، نزول خداوند در ثلث آخر شب گفته شده است ، و در بعضی دیگر یک سوم از شب گذشته ، و در بعضی دیگر دو سوم از شب گذشته . نیز در بعضی دیگر ، قسمتی از شب گذشته تعیین گردیده است.

نیز در ذیل حدیث ، تعبیرات مختلف و گوناگون دارد که از نقل آنها و بررسی تناقضاتشان ، صرف نظر می کنیم. همچنین برای رعایت اختصار ، از نقل حدیث های دیگر در این باره - مانند حدیث نزول خداوند در روز عرفه - خودداری می کنیم.

روایت های گذشته که از ابو هریره نقل گشته ، سبب شده است که دانشمندان مکتب خلفا ، روایت

های دیگر او و غیر از او را به معنای جا و مکان داشتن خدا تصور کنند؛ مانند روایت هایی که ذیلا نقل خواهیم نمود.

یسالنی فا عطیه ؟ ثم یقول : من یقرض غیر عدیم و لا ظلوم . حدثنا هارون بن سعید بهذا الاسناد... و زاد :

^۱ صحیح البخاری ، کتاب التهجید ، باب الدعاء و الصلاة من آخر اللیل : ج ۱ ص ۱۳۹ ، و الدعوات ، باب الدعاء نصف اللیل : ج ۴ ص ۶۹ ، و کتاب التوحید ، باب قوله تعالی « یریدون ان یبدلوا کلام الله » : ج ۴ ص ۱۶۹ ؛ صحیح المسلم ، کتاب الصلاة المسافرین ، باب الترغیب فی الدعاء و ذکر فی آخر اللیل : ص ۵۲۱ - ۵۲۳ ؛ سنن ابی داوود ، کتاب السنة ، باب الرد علی الجهمیه : ج ۴ ص ۲۳۴ - ج ۴ ص ۴۷۳۲ ؛ سنن ابن ماجه ، کتاب اقامة الصلاة ، باب ما جاء فی ای ساعات اللیل افضل : ج ۳ ص ۴۳۵ ح ۱۳۶۶ ، و باب ما جاء فی لیلة النصف من شعبان : ج ۱ ص ۴۴۴ ح ۱۳۸۸ - ۱۳۸۹ ؛ سنن الترمذی ، کتاب الصلاة ، باب ما جاء فی نزول الرب عز و جل الی السماء الدنيا کل لیلة : ج ۲ ص ۲۳۳ ، و کتاب الصوم ، باب ما جاء فی لیلة النصف من شعبان : ج ۳ ص ۲۷۵ ، و کتاب الزهد ، باب ما جاء فی الریا و السمعة : ج ۹ ص ۲۲۹ ، و کتاب الدعوات ، باب حدیث ینزل ربنا کل لیلة الی السماء الدنيا : ج ۱۳ ص ۳۰ ؛ سنن الدارمی ، کتاب الصلاة ، باب ینزل الله الی السماء الدنيا : ج ۱ ص ۳۴۶ ، الموطأ ، مالک ، کتاب القرآن ، باب ما جاء فی الدعاء : ج ۱ ص ۲۱۵ - ۲۱۶ ؛ مسند احمد : ج ۲ ص ۲۶۴ - ۲۶۷ - ۲۸۲ - ۴۱۹ - ۴۳۳ ، ۴۸۷ - ۵۰۴ - ۵۲۱ و ج ۳ ص ۳۴ و ج ۴ ص ۱۶ .

• رفت و آمد ملائکه نزد خداوند: دارمی و ابن خزیمه از «ابو هریره» روایت کرده ندکه گفت:
رسول خدا فرمود:

«ملائکه شب و روز در نماز صبح و نماز عصر جمع می شوند. ملائکه شب بالا می روند و ملائکه روز می مانند.

آنگاه خداوند از ایشان (ملائکه شب) سؤال می فرماید: بندگانم، آنگاه که از ایشان جدا شدید، در چه حال بودند؟ ملائکه در جواب گویند: بر ایشان فرود آمدیم، در حالی که نماز می خواندند.»

سپس ابن خزیمه می گوید:

«از این خبر، ظاهر وثابت می گردد و صحت این مطلب معلوم می شود که: خداوند در آسمان می باشد، و ملائکه از دنیا به سوی او بالا می روند، و آنچنان که جهیمه - که صفات خدا را باطل کرده اند - می گویند: «خداوند در آسمان است و در زمین است»، نیست. اگر چنین بود، باید ملائکه در زمین نزد خدا بروند، یا در زیر طبقات زمین نزد خدا بروند. بر جهیمه لعنت های پیایی خداوند باد!» .

«دارمی» نیز پس از آنکه به چندین آیه - که در آنها درباره قرآن، لفظ «نزول» (نازل شد، فرود آمد) به کار رفته - استشهاد می کند، میگوید:

«این آیات و مانند آن زیاد است، و همه آنها دلالت دارد بر آنکه خداوند عز و جل قرآن را از نزد خود و از آسمان فرستاده است. اگر چنان بود که این گمراهان ادعا می کنند که او (باری تعالی) زیر زمین و بالای زمین می باشد، همچنان که بر فراز عرش و بالای آسمان هفتم قرار دارد، در این صورت خداوند می فرمود: قرآن را از پایین به بالا آوردیم، یا قرآن را برای تو در آوردیم، و یا آوردیم و مانند این تعبیر ها .

بنا براین ، ظاهر قرآن و باطن قرآن ، برآنچه گفتیم دلالت دارد و نیازی به تفسیر کردن ندارد. عوام و خواص مردم همگی آن را می فهمند و جای هیچ گونه تاویل در این باره نیست»^۱.

• خبر معراج: دارمی می گوید:

پیامبر در خبر معراج بیان فرموده که او را از آسمانی به آسمانی بالا می برند تا به سدره المتهی ، بالای هفت آسمان رسید. اگر خداوند در همه جا بود - چنانچه اینان پنداشته اند - اسراء (سیر دادن شبانه) و براق و معراج معنی نداشت! پیامبر را نزد چه کسی به آسمان می بردند، در حالی که به گمان دروغ شما خدا با او و در خانه اش بوده ، و هیچ حجابی بینشان نبوده؟!^۲

سپس دارمی خبر معراج را به روایت ابوذر ، از پیامبر نقل می کند.

روایت های گذشته سبب شده است تا دانشمندان مکتب خلفا ، آیاتی از قرآن را بر وفق عقیده تجسیم ، تاویل نمایند؛ همچنان که دارمی در « بب النزول» از کتابش ، همین روش را داشته می گوید:

« از جمله آیاتی که برآن ، علیه کسانی که منکر نزول خداوند می باشند ، استدلال می شود و حجت برای آنها آورده می شود ، قول خداوند تبارک و تعالی می باشد که فرمود:

(هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِّنَ الْعَمَامِ وَالْمَلَائِكَةِ)^۳

و اینکه فرموده است:

^۱ توحید ابن خزیمه : ص ۳۸۰ - ۳۸۱؛ الرد علی الجهمیه : ص ۲۴ - ۲۶ - ۲۷.

^۲ نص سنن دارمی چنین است:
ذکر رسول الله من قصته حين اسرى به فخرج به الى السماء ما كان للاسراء و البراق و المعراج اذا من معني ، والى من يعرج به الى السماء ؛ هو بزعمكم الكاذب معه في بيته في الارض ليس بينه و بينه ستر؟!
(الرد على الجهميه : ص ۲۸ ، و نظير اين روايت : توحيد ابن خزيمه : ص ۱۱۹).

^۳ سوره بقره : ۲۱۰.

(وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا)^۱

و این داستان ، در روز قیامت است؛ آنگاه که خداوند پایین می آید تا بین بندگان حکم فرماید..

آن کس که قدرت دارد روز قیامت از آسما ها به پایین می آید تا بین بندگان قضاوت کند، می تواند هر شب از آسمانی به آسمان دیگر نزول فرماید...»^۲

۲-۷- روایت های اوصیای پیامبر ، در نفی مکان و نقل و انتقال باری تعالی

درباره نفی مکان و انتقال باری تعالی ، و بیان تاویل آیات متشابهه آن ، و نیز پاسخ به برداشت های نادرست بعضی از احادیث ، روایت های بسیاری از اوصیای پیامبر آمده است. بعضی از این روایت ها ، علمی و نیازمند به شرح و بیان مفصل می باشد، و در بعضی دیگر ، متن روایت مفصل است.

با توجه به اینکه این رساله کوچک ، گنجایش این دو دسته از روایات را ندارد، به ناچار بعضی از آن روایات را نقل ، و بعضی را ترک می نمایم. و از بعضی دیگر جزیی از روایات را نقل خواهیم نمود.

• تاویل آیه « وَجَاءَ رَبُّكَ... » : راوی می گوید : « از حضرت رضا ، درباره معنی قول خداوند (وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا)^۳ سؤال نمودم .

آن حضرت فرمود : خدای عز و جل به آمدن و رفتن وصف کرده نمی شود. او از انتقال (از مکانی به مکان دیگر) منزّه است. جز این نیست که مقصود از این آیه این است که : " وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا"^۱.

^۱ سوره فجر: ۲۲ .

^۲ الرد علی الجهمیه : ص ۳۱ .

^۳ سوره فجر: ۲۲ .

بنا بر این ، معنای این آیه با توجه به آیه قبل از آن و توضیح امام رضا ، چنین است:

« آن زمان که ... و فرمان پروردگارت ، به همراه فرشتگان صف اندرصف ، فرا رسد».

• کشف حقیقت در حدیث نزول خدا به آسمان اول : راوی می گوید: به حضرت رضا عرض

کردم : درباره حدیثی که مردم از پیامبر روایت می کنند که فرمود: « خداوند تبارک و تعالی

هر شب به آسمان دنیا (آسمان اول) فرود می آید» ، شما چه می فرمایید؟

حضرت فرمود:

« خدا لعنت کند تحریف کنندگان کلام از جای خود را ! به خدا قسم ، رسول خدا چنین نگفته

است. آن حضرت فرمود:

« خداوند تبارک و تعالی ، ملکی را به آسمان دنیا فرو می فرستد ، در ثلث آخر هر شب ، و در

اول هر شب جمعه ، و دستور می دهد به او که ندا کند: آیا سائلی است که به او عطا کنم ؟ آیا

تائبی هست تا توبه او را قبول کنم ؟ آیا آمرزش طلب هست تا او را بیامرزم ؟ ای طالب خیر ،

روی آور [بر کار خود و فراتر آی] . ای پویای شر ، کوتاه کن [وازبدی دست بردار].

آن ملک همچنان ندا می دهد تا فجر آن شب طلوع کند. و چون فجر طالع شود ، به جایگاه

خود در ملکوت آسمان بازگردد». این چنین برایم روایت کرد پدرم ، از جدم ، از رسول خدا.^۲

^۱ تفسیر نور ثقلین : ج ۵ ص ۵۷۴ ح ۲۰ در تفسیر « و جاء ربك... » : التوحید ، صدوق ، باب تفسیر قوله : « و جاء ربك... » : ص ۱۶۲
^۲ عن عبدالعظیم بن عبدالله حسنی ، عن ابراهیم بن ابی محمود ، قال : قلت للرضا : یا ابن رسول الله ! ما تقول فی الحدیث الذی یرویه الناس عن الرسول الله انه قال : « ان الله تبارک و تعالی ینزل کل لیلة الی السماء الدنيا » ؟

فقال : لعن الله المحرفین الكلم عن مواضعه ، و الله ما قال رسول الله كذلك ، انما قال : « ان الله تبارک و تعالی ینزل ملکا الی السماء الدنيا کل لیلة فی الثلث الآخیر ، و لیلة الجمعة فی اول اللیل ، فیامره فینادی : هل من سائل فاعطیه ؟ هل من تائب فاتوب علیه ؟ هل من مستغفر فاغفر له ؟ یا طالب الخیر اقبل ، یا طالب الشر اقصر . فلا یزال ینادی بهذا ، حتی یطلع الفجر ، عاد الی المحله من ملکوت

• خبر عروج پیامبر: راوی می گوید: بهامام موسی کاظم عرض کردم:

به چه علت خداوند پیامبرش را به آسمان ها برد، واز آنجا به سدره‌المنتهی انتقال داد، و از آنجا به حجاب های نور برد، و [آنگاه پس از طی این مراحل] در آنجا اورا مخاطب قرارداده ئبا او مناجات فرمود؛ و حال آنکه خداوند را به جا و مان نتوان توصیف کرد!؟

آن حضرت در جواب فرمود:

خداوند متعال، هرگز به جاو مکان توصیف نمی گردد، و زمان براو جاری نمی گردد. ولی خواسته است، آسمان نشینان و فرشتگانش را به پیامبرش شرفیاب و گرامی بدارد. و نیز خواسته است که شگفتی های عظمت خداوندی را به پیامبرش نشان دهد تا پس از فرود آمدن، از آنچه دیده خبر دهد. واین مطلب (معراج) آن گونه که تشبیه کنندگان می گویند نسبت، خداوند از آنچه شرک می ورزند، منزّه و متعالی است.^۱

• رفع شبهه در خبر معراج: در برخی از روایات، پیرامون معراج آمده است که حضرت موسای کلیم به پیامبر اکرم عرضه داشت:

ارجع الی ربک... .

السماء. حدثني بذلك ابي، عن جدي، عن رسول الله. (التوحيد، صدوق، باب نفی المكان... ص: ۱۷۶ ح ۷) گاه از ترجمه حدیث پیامبر و اوصیای او به فارسی ناتوان هستیم، و آنچه را از حدیث درک می کنیم، نمی توانیم به فارسی برگردانیم. یکی از آن موارد ترجمه این حدیث است.

^۱ عن یونس بن عبدالرحمن، قال: قلت لابی الحسن، موسی بن الجعفر: لای علة عرج الله بنییه الی السماء، ومنها الی سدرة المنتهی، و منها الی حجب النور، و خاطیه و نجاه هناک؛ و الله لایوصف بمکان؟! فقال: ان الله تبارک و تعالی لا یوصف بمکان، و لایجری علیه زمان. و لکنه عز و جل اراد ان یشرف به ملائکته و سکان سمواته، و یکرّمهم بمشاهدته، و یریه من عجائب عظمته ما یخبر به بعد هبوطه. و لیس ذلک علی ما یقول المشبهون. سبحان الله و تعالی عما یشرکون، (التوحيد، صدوق، باب نفی المكان و... ص ۱۷۵ ح ۵)

به یوی پروردگارت بازگرد و کاهش نمازرا [که خداوند متعال پنجاه رکعت فرمان داده بود]
از او درخواست نما.

این مطلب در روایتی از زید بن علی بن الحسین نقل شده است. او پس از طرح آن برای پدر
بزرگوارش ، از امام زین العابدین در مورد معنای آن توضیح می خواهد.

وی در مورد عبارت « اَرْجِعْ اِلَى رَبِّكَ » چنین سؤال نموده است:

« عرض کردم : ای پدر ! بله ! آیا این چنین نیست که خداوند تعالی رانمی توان به جا و مکان
توصیف نمود؟

حضرت فرمود: بله . خدا منزّه و والا تر از آن است.

گفتم : پس معنی گفته حضرت موسی به پیامبر خدا : « ارجع الی ربک » (به سوی پروردگارت
برگرد) چه می باشد؟

حضرت فرمود: معنای آن ، همتن معنای گفته حضرت ابراهیم است:

(إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَىٰ رَبِّي سَيِّدِينَ)^۱

من بسوی پروردگارم می روم ، او مرا هدایت خواهد کرد.

و نیز همان معنای گفته حضرت موسی است:

(عَجَلْتُ إِلَيْكَ رَبُّ لَتَرْضَى)^۲

پروردگارا ! به سوی تو شتافتم تا تو راضی باشی

^۱ سوره صافات: ۹۹ .

^۲ سوره طه : ۸۴ .

و نیز همان معنای فرمایش خدای عزوجل است:

(فَقِرُّوا إِلَى اللَّهِ)^۱

به سوی خدا بگریزید.

این آیه ، بدین معنی می باشد که آهنگ خانه خدا کنید. (به حج بیت الله بروید)

ای پسرکم ! همانا کعبه ، خانه خداست. پس هرکس بسوی کعبه حج کند [یعنی آنرا قصد کند و بسوی آن رود] مانند این است که بسوی خدا قصد و حرکت کرده است. و نیز همانا مساجد ، خانه های خدایند . پس هرکس بسوی آنها رود ، مانند این است که به سوی خدا قصد کرده است.

و نماز گزار تا هنگامیکه در حال نماز است، همواره در پیشگاه خدای جل و علا ایستاده اند.

خداوند تبارک و تعالی در آسمان هایش جاهایی دارد که هرکس به آنجا ها عروج کند ، همانند آن است که به سوی خدا عروج کرده باشد. مگر نشینده ای که خداوند عز وجل می فرماید:

(تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ)^۲

فرشتگان و روح الامین ، به سوی او عروج می کنند.

و نیز می فرماید:

(إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ)^۳

به سوی او سخن نیک بال می رود و کردار شایسته آن را بالا می برد.^۱

^۱ سوره ذاریات : ۵۰.

^۲ سوره معارج : ۴.

^۳ سوره فاطر : ۱۰.

• جواب کلی در شبهه مکان داشتن خداوند : امام صادق فرموده است:

خداوند تبارک و تعالی ، نه به زمان توصیف می شود ، نه به مکان ، نه به حرکت ، نه به سکون ،
ونه به نقل و انتقال و جابه جا شدن. بلکه او آفریننده زمان و مکان و حرکت و سکون است. خدا
والا تذکر و برتر است از آنچه می گویند ، به برتری بزرگ.^۱

پس از نقل چند نمونه از روایات و تاویل آیات مکتب خلفا در اثبات مکان داشتن باری تعالی ،
و نیز نقل چند نمونه از روشنگری های اوصیای پیامبر در نفی آن ، اکنون به بررسی و مقایسه بین
عقیده دو مکتب می پردازیم .

۳-۷- بررسی و مقایسه

پیروان مکتب خلفا - به خصوص سلفی ها و وهابی ها - در اثر اعتماد به روایاتی که در بالای
عرش و کرسی قرار گرفته است ، و کمان می کنند که مخالفان آنها می پندارند آن جسم مادی
در همه جا هست.

^۱ عن زید بن علی قال : سألت ابي ، سيد العابدين ، فقلت له : يا ابي ! اخبرني عن جدنا رسول الله لما عرج به الى السماء و... فقلت له : يا ابي ! اليس الله تعالى ذكره لا يوصف بمكان؟ فقال : بلى . ، تعالى الله عن ذلك . فقلت : فما معنى قول موسى : « ارجع الى ربك » . فقال : معناه معنى قول ابراهيم : (انى ذاهب الى ربى سيهدين » و معنى قول الله : (و عجلت اليك رب لترضى) و معنى قوله عز و جل (ففروا الى السماء) يعنى : حجوا الى بيت الله .

يا بنى ! ان الكعبة بيت الله ، فمن حج بيت الله فقد قصد الى الله . والمساجد لله ، فمن سعى اليها ، فقد الى الله و قصد اليه ، و المصلى ما دام فى صلاته فهو واقف بين يدي الله ﷻ . و اهل موقف عرفات وقوف بين يدي الله

^۲ عن ابي بصير ، عن الصادق قال : ان الله تبارك و تعالى لا يوصف بزمان و لا مكان و لا حركة و لا انتقال و لا سکون ؛ بل هو خالق الزمان و المكان و الحركة و السكون . تعالى الله عما يقولون علوا كبيرا . (التوحيد ، صدوق ، باب نفى المكان و... : ص ۱۸۳ - ۱۸۴ ح ۲۰) و ان الله تبارك و تعالى بقاعا فى سمواته . فمن عرجه اليها ، فقد عرج به اليه . الا تسمع الله عز و جل يقول « تعرج الملائكة والروح اليه » و يقول « اليه يصعد الكلم الطيب والعمل الصالح يرفعه » . (التوحيد ، صدوق ، باب نفى المكان و... ص ۱۷۶ - ۱۷۷ ح ۸)

و نیز در اثر روایت هایی که نمونه هایی از آنها در این بحث ملاحظه شد، چنین می پندارند که خداوند گاهی نقل مکان فرموده ، جا به جا میشود . تعالی الله عما یقولون .

به خصوص در روایاتی از ابو هریره ، به صورتهای گوناگون ، این مضمون ها را روایت کرده اند ، و دو دست خود ذا باز می کند و به بندگان خود خطاب ها می کند... یا در روز عرفه نزول می فرماید و...

این روایت ها سبب شده است که دانشمندانی همچون « ابن خزیمه » ، روایت دیگر ابو هریره ر که می گوید: « فرشتگان روزان و شبان ، نماز گزارانرا نزد خداوند بالا می برند » ، دلیل بر مکان داشتن باری تعالی ر بالا بیندارند ؛ و یا مانند « دارمی » معارج پیامبر را به آسمان ، دلیل بر مکان داشتن باری تعالی در آسمان بدانند.

و نیز همین روایت های ابو هریره ، سبب شده تا دانشمندان مکتب خلفا ، عباراتی از آیات قرآن کریم - همچون « و جاء ربک » و « یاتیهم الله » و...راچنان تاویل کنند که گویی باری تعالی آمد و رفت دارد.

اما در مکتب اهل بیت ، در روشنگری های اوصیای پیامبر دیدیم:

• امام رضا می فرماید :

« و جاء ربک » به معنی « و جاء امر ربک » می باشد. یعنی امر پروردگار ، فرمان پروردگار ، زمان حکم پروردگار فرا رسد.

• حضرت رضا درباره روایت های نزول خداوند به آسمان اول فرمود:

حدیث را تحریف کرده اند ؛ پیامبر فرمود: خداوند فرشته ای به آسمان اول می فرستد تا آن مطالب را به بندگان خود برساند.

• راوی از امام کاظم سؤال کرد: خداوند به جا و مکان داشتن وصف نمی شود، پس به چه سبب پیامبرش را به سدره‌المنتهی به معراج برد؟!

آن حضرت فرمود :

خداوند پیامبرش را به اسمان ها برد تا ملائکه به دیدار پیامبر شرفیاب شوند، و نیز آن حضرت شگفتی های عظمت خداوند را بنگرد و آن را در زمین برای بندگان خدا وصف نماید.

• زید از پدر بزرگوارش ، امام زین العابدین ، سؤال کرد : با ذآنکه خداوند را نمی توان توصیف کرد ، پس سخن موسای کلیم به پیامبر خاتم : « به سوی پروردگارت بازگرد ...» چه معنا دارد؟

آن حضرت در جواب فرمود:

همان معنای قول موسی را دارد که در مناجات به پروردگار خود عرض کرد : « به سوی تو شتافتم ، برای درک رضای تو»

و...

پسرکم ! کعبه ، خانه خداست، و مسجدها نیز خانه های پروردگارند . پس هرکس قصد خانه خدا کند ، قصد خدا کرده و به سوی او رفته است.

و نیز نمازگزار و آنکه در عرفات به دعا ایستاده ، در پیشگاه پروردگار ایستاده است .

و خداوند رادر آسمان ها جاهایی است که هرکس به آنجا عروج کند ، مانند این است که هرکس به آنجا عروج کرده باشد . و این است معنای عروج کردن ملائکه به سوی او ، و بالا رفتن سخن نیک به سوی او» .

• امام صادق فرمود :

خداوند به زمان و مکان و حرکت و سکون و نقل و انتقال از جایی به جای دیگر، توصیف نمی شود. بلکه خداوند آفریننده زمان و مکان و سکون می باشد.

اینک از میان حدیث های گذشته، فرمایش امام رضا رادر باره « و جاء ربک » شرح می دهیم:

یکی از دوقانون علمی که در بحث « وجه الله »، از وصی پیامبر نقل نموده ایم، آن بود که گاهی تاویل قرآن، موافق با معنای لفظ نازل شده نیست.

در اینجا معنای لغوی «جاء ربک»، « پروردگار تو بیاید » می باشد، ولی امام رضا فرمود: مراد از این عبارت، « و جاء امر ربک » (امر پروردگار تو بیاید) می باشد، نه اینکه خدا بیاید.

بنا بر این، در اینجا لفظ « امر » در تقدیر می باشد.

شاهد بر فرمایش امام رضا این است که در سوره هود - آنجا که در نقل داستان فرستادن ملائکه عذاب بر قوم لوط می فرماید: « ابراهیم خلیل در رفع عذاب از قوم لوط با ما گفت و گو کرد » - خداوند متعال در جواب به ابراهیم می فرماید:

(يَا اِبْرَاهِيمُ اَعْرِضْ عَنْ هَذَا إِنَّهُ قَدْ جَاءَ اَمْرُ رَبِّكَ وَاِنَّهُمْ اَتِيهِمْ عَذَابٌ غَيْرُ مَرْدُودٍ)^۱.

ای ابراهیم! از این خواهش در گذر، که امر پروردگارت در عذاب قوم لوط صادر شده، و عذابی به قوم لوط خواهد رسید که باز گشت ندارد.

گذشته از این، در آیاتی دیگر از همین سوره، در باره نزول عذاب خدا بر اقوام پیامبران که طغیان کرده بودند، لفظ « امر » به کار رفته است. از جمله درباره قوم نوح می فرماید:

(... جَاءَ اَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ...)^۲.

^۱ سوره هود: ۷۶.

^۲ سوره هود: ۴۰.

آنگاه که امر ما [درباره عذاب قوم] آمد و از تنور آتش ، آب جوشید... .

جوشیدن آب از تنور ، علامت نزول ذاب بر قوم نوح بوده است . شاهد ما در اینجا لفظ « امرنا » (امر ما) ، میباشد که « امر خدا » همان نزول عذاب بر قوم نوح بوده است.

و نیز همین معنی در باره قوم هود ، چنین آمده است:

(وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا هُودًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ)^۱.

آنگاه که امر ما [به عذاب] رسید ، هود و آنان را که به او ایمان آورده بودند ، از آن عذاب نجات بخشیدیم .

و به همین عبارت ، درباره قوم صالح و قوم شعیب فرموده است :

(فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا صَالِحًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ)^۲.

(وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا شُعَيْبًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ)^۳.

و نیز پس از یادآوری داستان های نزول عذاب بر اقوام طغیانگر گذشته ، می فرماید :

(وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَمَا أَغْنَتْ عَنْهُمْ آلِهَتُهُمُ الَّتِي يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ لَمَّا جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ...)^۴.

[و اینکه آنها به هلاکت رسیده اند] ما بر آنها ستم نکردیم ، بلکه خود آن قوم ها بر خود ظلم کردند . و هنگامیکه فرمان پروردگارت [به عذاب] فرا رسید ، آن خدایانی که آنها غیر از الله می پرستیدند ، هیچ کاری برایشان نکردند و رفع عذاب از آنها ننمودند.

^۱ سوره هود : ۵۸ .

^۲ سوره هود : ۶۶ .

^۳ سوره هود : ۹۴ .

^۴ سوره هود : ۱۰۱ .

همان گونه که در این سوره ، رسیدن عذاب در دنیا با لفظ « و جاء امر ربك » آمده است ، در آیه مورد سؤال : (وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا - وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ...)^۱ - که گویای بعضی از مراحل برپایی قیامت و یاد آور زمان حساب و عقاب است - نیز لفظ « امر » در تقدیر است . و لذا معنای آیه چنین می شود :

« آن زمان که ... و امر پروردگارت (درباره حساب رسی اعمال بندگان و کیفر بدکاران و ...) با ملائکه صف در صف فرا رسد ، و در آن روز جهنم آورده شود... » .

این تقدیر را « حذف مضاف » می نامند؛ مانند آنکه در سوره یوسف ، از قول برادران یوسف به پدرشان ، فرموده است :

(وَاسْأَلِ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا...)^۲

معنای لغوی این آیه چنین می شود :

« و از آن ده که در آن بودیم ، سؤال کن » .

اما در اینجا لفظ « اهل » در تقدیر است، لذا باید به این صورت ، معنا شود :

« از اهل آن ده که در آن بودیم ، سؤال کن » .

از این قبیل حذف و تقدیر در قرآن بسیار است . در این باره « زرکشی » در کتاب **البرهان می گوید** : ... و گفته اند قریب به هزار مورد در قرآن مضاف حذف شده ، و مضاف الیه به جای آن آمده است... و این را دانشمندان ، یکی از انواع مجاز در کلام به حساب آورده اند.^۳

^۱ سوره فجر : ۲۲ - ۲۳ .

^۲ سوره یوسف : ۸۲ .

^۳ حذف المضاف و اقامة المضاف الیه مقامه ... و فی القرآن منه ء الف موضع ... و حذف مجاز . (البرهان فی علوم القرآن) بدرالدین محمد بن عبدالله زرکشی) : ج ۳ ص ۱۴۶ ، چ مصر ۱۳۷۷ .

فصل هشتم: در پس پرده بودن خدا

۱-۸- در تاویل آیات و روایات مکتب خلفا

« دارمی » در باب الاحتجاج ، سه روایت از پیامبر روایت می کند: ^۱

• از « جابر انصاری » روایت کرده است که پیامبر فرمود:

ما کلم الله احدا قط الا من وراء حجاب.

هرگز خداوند با کسی مکالمه نفرموده ، مگر از پس پرده حجاب.

در این جمله به آیه کریمه زیر اشاره شده است:

(وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ...)^۲

معنای لغوی آیه چنین است:

هیچ بشری را نمی رسد که خداوند با او مکالمه کند ، مگر به وسیله وحی یا از پس پرده حجاب .

• از « ابو موسی اشعری » روایت می کند که پیامبر فرمود:

« آتش ، حجاب پروردگار است ».

• از « زراره بن اوفی » روایت کرده است:

پیامبر از جبرویل پرسید: آیا پروردگار خود را دیده ای؟

^۱ الرد علی الجهمیة : ص ۳۰ .
حدیث دوم را بیهقی در : الاسماء و الصفات ، باب « ما جاء فی اثبات البصر » : ص ۱۸۱ ، آورده است. در لفظ حدیث بیهقی ، به جای « حجاب آتش » ، « حجاب نور » آمده است.
^۲ سوره شوری : ۵۱ .

جبرئیل گفت: ای محمد! بین من و او هفتاد حجاب از نور است که اگر به اولین حجاب او نزدیک شوم خواهم سوخت.

گذشته از این احادیث، از «عبد الله بن عمر» نیز نقل می‌کند که گفت: خداوند از بندگانش در پس حجاب آتش و ظلمت و نور پنهان است.

و اقوالی دیگر از صحابه در این باره نقل کرده؛ سپس می‌گوید:

روایت خبر جبرئیل دلالت دارد بر اینکه خداوند در پس حجاب بودن وی معنی نداشت.

ضمناً از جمله آیاتی که دانشمندان مکتب خلفا به آنها استدلال کرده‌اند، این آیه است:

(كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ).^۱

معنای لغوی این آیه چنین است:

چنین نیست که می‌پندارند؛ بلکه آنها از پروردگارشان محجوب می‌باشند.

در این باره «فخر رازی» در تفسیر این آیه می‌گوید:

«واجب است این آیه را چنین معنی کنیم: کفار از رویت پروردگار محجوب هستند».

واز «مقاتل» نقل می‌کند که گفت:

معنای این آیه چنین است: بعد از محشر و حساب، کفار خدا را نمی‌بینند مؤمنان پروردگار را می‌بینند.^۲

واز «مالک بن انس»، امام مالکی‌ها، نقل کرده است که گفت:

^۱ سوره مطفین: ۱۵.

^۲ ابن کثیر نیز این تفسیر را از حسن بصری نقل می‌کند.

« چون خداوند از دشمنانش در حجاب می شود ، برای دوستانش تجلی می نماید تا او را ببیند»
 . واز « محمد بن ادریس » ، امام شافعی ها ، نقل کرده که در تفسیر آیه گفته است: « اینکه
 خداوند از راه غضب از دشمنانش در حجاب می باشد ، دلالت بر این دارد که از راه رضامندی
 ، دوستانش او را می بینند»^۱ .

« ابن کثیر » نیز در تفسیر آیه ، همین معنی را اختیار کرده و استدلال شافعی را در معنای آیه
 تحسین کرده است.^۲

چنین بود سخن دانشمندان مکتب خلفا ، در استدلال بر حجاب داشتن خدا ، و به خصوص
 استدلال به آیه (کلا انهم عن ربهم یومئذ لمحبوبون) .

۲-۸- روشنگری اوصیای پیامبر

• یک داستان زیبا از امیرالمؤمنین ، علی بن ابی طالب : « حارث» روایت می کند:

« امیر المؤمنین به بازار کوفه وارد شد و از مردی که پشتش به جانب آن حضرت بود، شنید که
 می گفت : نه ، قسم به آن خدایی که در پس هفت آسمان حجاب گزیده است... آن حضرت به
 پشت آن مرد زد و فرمود : کیست آنکه در پس هفت آسمان در حجاب است؟ مرد در جواب
 گفت : خداوند است ، ای امیرالمؤمنین !

حضرت فرمود: مادرت به عزایت بنشیند ؛ به خطا رفته ای . بین خداوند عزو جل و مخلوقاتش
 حجاب نیست. او با آنهاست در هر کجا که باشند.

^۱ تفسیر الفخر الرازی : ص ۳۱ ج ۹۶ ، چ مصر (اول) .
^۲ تفسیر ابن کثیر : ج ۷ ص ۲۴۱ ، چ بیروت ۱۳۸۵ ق .

مرد گفت: کفاره گفتارم چیست؟ امیر المؤمنین فرمود: کفاره اش آن است که بدانی خدا با توست، هر جا که باشی. مرد گفت: اطعام مسکین کنم؟ آن حضرت فرمود: نه، جز این نیست که قسم به غیر پروردگارت خوردی»^۱.

چنان که ملاحظه می کنید، در این روایت امام به فردی که قسم خورده است، چنین می آموزد که باید برای جبران عمل نادرستی که از او سر زده، اعتقاد او را تصحیح نماید و بداند که خدای متعال، در پس هفت آسمان محجوب نگشته و در آن سوی آنها قرار ندارد. زیرا ذات الهی برتر از مکان، و محیط بر آن است؛ لذا در همه جا و با همه هست، و مکان او را محدود نمی سازد.

از سوی دیگر، آن مرد می پندارد که شاید لازم باشد برای جبران سوگند ناروای خویش، اطعام مسکین نیز بکند. ولی حضرتش یاد آور می شود: خیر، چنین کاری لازم نیست. زیرا تو بر فرض آنکه نخواهی به قسم خود نیز عمل نمایی، کفاره ای بر تو لازم نیست. چرا که وجوب کفاره در زمانی مطرح می شود که شخص به نام های پروردگار متعال، سوگند یاد کند، ولی تو به موجودی پنداری، غیر از خدای عز و جل، قسم یاد کرده ای.

• راوی می گوید: از امام رضا سؤال کردم از معنای قول خداوند: «کلا انهم عن ربهم یومئذ لمحجوبون».

در جواب فرمود:

^۱ عن الحارث الاعور، عن علی بن ابی طالب انه دخل السوق فاذا هو برجل مولیه ظهره یقول: لا، والذی احتجب بالسبع! فضرب علی ظهره، ثم قال: الذی احتجب بالسبع؟ قال: الله، یا امیر المؤمنین! قال علی: اخطات، ثکلتک امک، ان الله عزو جل لیس بینه و بین خلقه حجاب؛ لانه معهم اینما کانوا.

قال: ما کفاره ما قلت، یا امیر المؤمنین؟ قال علی: ان تعلم ان الله معک حیث کنت.

قال: اطعم المساکین؟ قال علی: لا، انما حلفت بغير ربک. (التوحید، صدوق، باب المكان: ص ۱۸۴ ج ۲۱).

خداوند تبارک و تعالی توصیف نمی شود به داشتن مکانی که در آن ، جا گرفته باشد و به این خاطر از بندگانش در پس حجاب باشد . بلکه معنی آیه آن است که : آنها از ثواب پروردگارا ، محجوب هستند [و به آن دسترسی ندارند].^۱

و در مورد تفسیر آیه (هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِّنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ...) ^۲ از امام سؤال نمودند . آن حضرت در جواب فرمود :

....ینزل امر الله فی ظلل من الغمام

امر خداوند (عذاب خداوند) در تاریکی ابرها فرود آید .^۳

۳-۱- بررسی و مقایسه

استدلال مکتب خلفا بر اینکه خداوند از مخلوقاتش در پس پرده حجاب ، بر دو پایه است :

• آیه کریمه (کلا انهم عن ربهم یومئذ لمحجوبون) .

• روایت های نقل شده

ولی حقیقت امر آن است که احادیثی که پس از این در باب رویت بررسی می نماییم ، سبب به وجود آمدن این پندار آنها شده است . و در روشنگری خطا بودن این پندار ، وصی پیامبر فرمود : « بین باری تعالی و خلقش حجاب نیست ، زیرا او با آنهاست ، هر کجا که باشند » . این فرمایش آن حضرت ، تفسیر دو آیه کریمه است :

• آیه اول :

^۱ التوحید ، صدوق ، باب تفسیر قوله : (کلا انهم عن ربهم یومئذ لمحجوبون) : ص ۱۶۲ ، تفسیر برهان : ج ۴ ص ۴۴۲ ؛ تفسیر نورالثقلین : ج ۵ ص ۵۳۲ ، در تفسیر آیه پانزدهم از سوره مطففین .

^۲ سوره بقره : ۲۱۰ .
^۳ تفسیر برهان : ج ۱ ص ۲۰۹ ؛ تفسیر نورالثقلین : ج ۱ ص ۱۷۳ ، در تفسیر آیه ۲۱۰ از سوره بقره .

(يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَلَا يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ وَهُمْ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّتُونَ مَا لَا يَرْضَى مِنَ الْقَوْلِ...) ^۱

از مردم پنهان می دارند و از خداوند پنهان نمی دارند و خداوند با ایشان است ، آنگاه که شباهنگاه سخن و قراری می گذارند که خداوند به آن رضایت ندارد.

• آیه دوم :

(مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا أَدْنَى مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا...) ^۲

هیچ رازی را سه نفری با هم نگویند ، جز آنکه خداوند چهارم آنهاست . و نه پنج نفری ، جز آنکه او ششم آنهاست . و نه کمتر از آن ، و نه بیشتر ، جز آنکه خداوند هر کجا باشند با ایشان است ...

مقصود از آنکه خدا بانهاست ، این است که چیزی از خدا پنهان نیست ؛ چنان که در آخر آیه اول می فرماید :

(وَكَانَ اللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطًا)

خداوند به کاری که می کنند احاطه دارد.[یعنی دانش خدا آن را فرا گرفته است و براو پوشیده نیست].

و در اول آیه دوم آمده است :

(أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ)

^۱ سوره نساء : ۱۰۸ .

^۲ سوره مجادله : ۷ .

آیا نمی بینی [و نمی دانی] که خداوند به آنچه که در آسمان ها و زمین است ، دانا و آگاه می باشد؟!

و اوصیای پیامبر در پاسخ به استشهداشان به آیه (انهم عن ربهم يومئذ لمحجوبون) فرمودند : کلمه (ثواب) در تقدیر است . بنا براین ، تفسیر آیه چنین می شود : « انهم عن ثواب ربهم لمحجوبون » ، یعنی : ایشان از ثواب پروردگارشان ممنوع هستند .

درباره این نوع تقدیر (حذف مضاف) در بحث گذشته ، شرح مفصلی بیان داشته ایم . به هر حال ، محدثان و مفسران و امامان مذاهب فقهی مکتب خلفا ، قائل بودند که خداوند از بندگان کافر در پس پرده حجاب است؛ ولی برای بندگان مومن خود ، در قیامت ، خود نمایی می کند ؛ که تفصیل گفتارشان در بحث آینده نقل و بررسی می شود.

فصل نهم: رؤیت خدا در دو مکتب

۱-۹- رؤیت خدا در مکتب خلفا

سخن درباره رؤیت باری تعالی - عز اسمه - توسط بندگان ، به سه بخش تقسیم می شود:

بخش اول : رؤیت شدن خداوند متعال در این دنیا توسط پیامبر

بخش دوم : رؤیت شدن باری تعالی توسط امت پیامبر ، در قیامت پیش از ورود به بهشت .

بخش سوم : رؤیت شدن خدای سبحان توسط امت پیامبر در بهشت.

دو بخش نخست را در بحث حاضر ، و بخش سوم را در بحث بعدی بررسی خواهیم نمود.

رؤیت شدن باری تعالی توسط پیامبر در دنیا

روایات مربوط به این بخش را « ابن خزیمه » از « ابن عباس » و « ابوذر » و « انس » روایت کرده است.^۱

در حدیث ابن عباس آمده که خداوند به ابراهیم ، خلیلی (دوستی با خدا) ، به موسی تکلم با خدا ، و به محمد رؤیت خدا را مرحمت فرمود.

در بیشتر اسناد این روایت ، نام « عکرمه » ، آزاد کرده ابن عباس ، آمده و او کسی است که روایات بسیاری ، به دروغ از ابن عباس نقل کرده است .

از طرف دیگر ، ابن عباس پیرو و شاگرد پسر عویش ، امیر المؤمنین ، بوده است؛ لذا هر روایتی مانند این روایت که مخالف با فرمایشات امیر المؤمنین از او نقل شده است ، به دروغ به ابن عباس نسبت داده اند

اصل این اندیشه را ابن خزیمه از « کعب الأحبار » چنین روایت کرده که گفته است :

« خداوند تقسیم کرد کلام خود و رؤیت خود را بین موسی و محمد . محمد دو بار باری تعالی را رؤیت کرد و موسی دو بار با خداوند تکلم فرمود».^۲

البته بیشتر پیروان مکتب خلفا انکار می نمایند که پیامبر ، خداوند را در این دنیا دیدار کرده باشد. در راس ایشان نیز ام المؤمنین عایشه است که آن را رد می کند. ولی « ابن خزیمه » ، از کسانی است که آن را اثبات می نماید و سخنی را رد می کند.^۳

^۱ توحید ابن خزیمه : ص ۲۲۱ - ۲۲۸ .

^۲ توحید ابن خزیمه : ص ۲۰۲ . عن کعب قال : ان الله قسم رؤيته و کلامه بین موسی و محمد . فرآه محمد مرتین ، و کلم موسی مرتین .

^۳ توحید ابن خزیمه : ص ۲۰۲ .

به هر حال ، از انجا که بیشتر دانشمندان مکتب خلفا ، مساله دیدار خداوند رادر این دنیا رد کرده اند، در بررسی این بخش از رؤیت ، به مطالبی که در ادامه بحث خواهد آمد ، بسنده می نمایم.

رؤیت شدن خداوند توسط امت پیامبر خاتم در قیامت

خدایی که در مکتب خلفا دارای اعضا اعضا و جوارح و مکان است ، از جایی به جای می رود و در پس پرده حجاب می باشد ، در زمان هایی نیز رؤیت می شود!

در این باره بخاری ، مسلم ، ابو داوود ، ابن ماجه ، ترمذی ، احمد بن حنبل و سیوطی ، از ابو هریره چنین روایت کرده اند که گفت :

عده ای از رسول خدا سؤال نموده اند : آیا خدا را در روز قیامت خواهیم دید ؟

رسول اکرم در جواب آنان فرمود : آیا در دیدن آفتاب که ابری مانع آن نباشد ، شک می کنید ؟

عرضه داشتند: نه ، یا رسول الله!

آنگاه حضرت رسول سؤال نمود: در دیدن ماه چهارده شبه که ابری جلوی آن نباشد، تردید دارید؟

عرضه داشتند: نه ، یا رسول الله !

فرمود: پس [بدانید که] شما خدا را مانند دیدن آفتاب و ماه ، بدون تردید خواهید دید.

خدا مردم را گرد می آوریم و می گوید : هرکس هر چیزی را می پرستیده ، به دنبال آن برود . عده ای از مردم در پی آفتاب می روند و عده ای هم از ماه پیروی می کنند . طایفه سوم پشت سر طاغوت ها به راه می افتند . تنها امت من ، با افراد منافق که در میان آنهاست می مانند . پس خداوند در غیر آن قیافه و شکلی که او را می شناخته اند ، به میان آنها می آید و می گوید: من خدای شما هستم. می گویند : از تو به خداوند پناه می بریم ! در اینجا می مانیم و هیچ حرکت

نمی‌کنیم ، تا خدای ما بیاید . و اگر خدای ما به میان ما آمد ، او را به خوبی می‌شناسیم. سپس خداوند به قیافه دیگری که او را می‌شناسند ، به میانشان می‌آید و می‌گوید : من خدای شما هستم. می‌گویید: آری ، تو خدای ما هستی . آنگاه در پشت سر خداوند به راه می‌افتادند . سپس پل جهنم کشیده می‌شود.

پس از این ، ابوهریره به تفصیل از جهنم و چگونگی نجات خداپرستان سخن رانده ، سپس می‌گوید:

از اهل محشر ، مردی می‌ماند که رویش به طرف آتش است . عرضه می‌دارد : خدایا ! عفونت جهنم مرا مسموم کرده و شعله‌هایش مرا سوزانده است . رویم را از آتش بر گردان ! و همچنان دعا می‌کند و تقاضای خود را تکرار می‌نماید .

خداوند می‌گوید : اگر خواسته تو را بدهم ، شاید چیز دیگری نیز تقاضا کنی . عرضه می‌دارد : نه ، قسم به عزتت ، غیر از این تقاضا ، خواسته دیگری ندارم .

خداوند روی او را از آتش بر می‌گرداند . بعد از آن عرضه می‌دارد : خدایا ! مرا به در بهشت نزدیک بگردان !

خداوند در جواب وی می‌گوید : آیا تو نبودی که می‌گفتی جز یک حاجت ، خواست دیگری ندارم و چیز دیگری سؤال نخواهم نمود؟! وای بر تو ای پسر آدم ! چه قدر نیرنگ بازی !

آن مرد پیوسته بر تقاضایش اصرار می‌ورزد. خداوند می‌گوید : اگر این خواسته تو را بدهم ، باز شاید چیز دیگری از من بخواهی .

عرضه می‌دارد : نه ، به عزتت قسم ، دیگر غیر از این تقاضا ، حاجتی ندارم.

خداوند با وی پیمان های محکمی می بندد که دیگر چیزی سوال نکند . سپس او را به در بهشت نزدیک می کند .

وقتی آنچه که در بهشت است می بیند ، مدتی سکوت می کند . سپس عرضه می دارد : خدایا !
مرا داخل بهشت کن!

خداوند می فرماید : آیا تو نبودی که می گفتمی دیگر تقاضایی ندارم ؟ وای بر تو ای پسر آدم!
چقدر پر مگری !

عرضه می دارد : خدایا ! مرا محروم ترین بندگانت قرار مده ! و آن قدر در خواسته اش پا
فشاری کرد که خداوند از او به خنده می افتد .

وقتی خداوند از وی خنده اش گرفت ، اجازه داخل شدن به بهشت را به او می دهد .

وقتی داخل بهشت شد ، به او گفته می شود : آنچه دلت می خواهد از ما بخواه ! باز هم آنچه
دلش می خواهد ، تقاضا می کند . باز به وی گفته می شود : آنچه را از ما می خواهی بخواه ! باز
هم آنچه دلش می خواهد ، سوال می کند. تا آنکه خواسته هایش به اتمام می رسد . خداوند به
او می فرماید : دو برابر آنچه را که می خواهی به تو می دهم .

ابو هریره گفت : و او آخرین کسی می باشد که به بهشت وارد می شود.^۱

^۱ عن ابی هریره ، قال : قال اناس : یا رسول الله ! هل نری ربنا یوم
القیامة ؟ فقال : هل تضارون فی الشمس لیس دونها سحاب؟! قالوا : لا ،
یا رسول الله ! قال : هل تضارون فی القمر لیلة البدر لیس دونه سحاب؟!
قالوا : لا ، یا رسول الله قال : فانکم ترونه یوم القیامة کذلک . یجمع
الله الناس ، فیقول : من کان یعبد شیئا فلیتبعه . فیتبع من کان یعبد
الشمس و یتبع من کان یعبد القمر و یتبع من کان یعبد الطواغیت و
تبقى هذه الامة فیها منافقوها . فیاتیهم الله فی غیر الصورة التي
یعرفون ؛ فیقول : انا ربکم! فیقولون : نعتذ بالله منک ! هذا مکاننا
حتى یاتینا ربنا . فاذا اتانا ربنا ، عرفناه . فیاتیهم الله فی
الصورة التي یعرفون ؛ فیقول : انا ربکم ! فیقولون : انت ربنا .
فیتبعونه ، و یضرب جسر جهنم . ثم افاض ابو هریره فی روايته عن
جهنم و کیف ینجی الله الموحدين من عذابها . ثم قال : ویبقى رجل مقبل
بوجه علی النار، فیقول : یا رب ، قد قشبنی ریحها ، و احرقنی

۲-۹- نفی رؤیت در مکتب اهل بیت

اوصیای پیامبر در نفی ورد رؤیت باری تعالی ، به دو شیوه روشنگری فرموده اند: یکی در نفی کلی رؤیت ، و دیگر در پاسخ به استدلال های غلط مکتب خلفا . ما در اینجا از هر کدام یک نمونه نقل می نمایم :

امام صادق می فرماید :

یک حبر (عالم اهل کتاب) به حضور امیرالمؤمنین ، علی ، شرفیاب گردید و گفت : ای امیر المؤمنین ! آیا پروردگارت را هنگامی که او را عبادت و اطاعت می کنی ، دیده ای ؟

آن حضرت فرمود : وای بر تو ! پروردگاری را که ندیده باشم ، اطاعت و عبادت نمی کنم . حبر گفت : چگونه او را دیده ای ؟

ذكاؤها ؛ فاصرف وجهي عن النار! فلا يزال يدعو الله . فيقول : لعلك ان اعطيتك ان تسالني غيره! فيقول : لا و عزتك لا اسالك غيره . فيصرف وجهه عن النار ثم يقول بعد ذلك : يا رب ، قربني الي باب الجنة ! فيقول : اليس قد زعمت ان لا تسالني غيره ؟ و يلک ابن آدم ! ما اغدرک ! فلا يزال يدعو . فيقول : لعلی ان اعطيتک ذلك ، تسالني غيره ؟ فيقول : لا و عزتك لا اسالك غيره . فيعطي الله من عهد و موثيق ان لا يساله غيره . فيقربه الي باب الجنة . فاذا رای ما فيها ، سکت ما شا ء الله ان يسکت ثم يقول : رب ، ادخاني الجنة! ثم يقول : اوليس قد زعمت ان لا تسالني غيره ؟ و يلک يا ابن آدم ! ما اغدرک ! فيقول : يا رب ، لا تجعلني اشقى خلقک ، فلا يزال يدعو حتى يضحک . فاذا ضحک منه ، اذن له بالدخول فيها ، فاذا دخل فيها قيل : تمن من کذا ، فيتمنى . ثم يقال له : تمن من کذا . فيتمنى ، حتى تنقطع به الآمانی . فيقول له : هذا لك و مثله معه . قال ابو هريره : و ذلك الرجل ، آخر اهل الجنة دخولا . (صحيح البخاری، کتاب الآذان ، باب السجود : ج ۱ص ۱۰۲، و کتاب التفسیر ، تفسیر سوره نساء باب الصراط جسر جهنم : ج ۴ ص ۹۳ - ۹۴ ، و کتاب التوحيد ، باب قول الله تعالی : « وجوه يومئذ ناضرة الى ربها ناضرة» : ج ۴ ص ۱۸۸ - ۱۸۹؛ صحيح مسلم ، کتاب الآیمان ، باب معرفه طريق الرؤية : ص ۱۶۳ - ۱۶۶ ج ۲۹۹ و ص ۱۶۷ ج ۳۰۰ حديث را به طور مختصر آورده است ؛ سنن ابی داوود ، کتاب السنة ، باب فی الرؤية : ج ۴ ص ۲۳۳ - ۲۳۴ ج ۴۷۲۹ - ۴۷۳۰ - ۴۷۳۱ . داستان مرد معصیت کار را نیاورده است؛ سنن الترمذی ، کتاب الجنة ، باب ما جاء فی رؤية الرب تبارک و تعالی : ج ۱۰ ص ۱۹ و باب ما جاء فی خلود اهل الجنة و اهل النار : ج ۱۰ ص ۲۱؛ مسند احمد : ج ۳ ص ۱۶ - ۱۷ و ج ۴ ص ۱۲ ؛ تفسیر الدر المنثور ، تفسیر آیه ۲۲ از سوره قیامت : ج ۶ ص ۲۹۰ - ۲۹۱ ، و نیز رجوع کنید به : تفسیرخازن : ج ۴ ص ۲۹۸ - ۲۹۹ - ۳۳۶ - ۳۳۷) .

حضرت فرمود: وای بر تو! چشم‌ها با مردمک چشم او را نمی‌بینند، لیکن قلب‌ها او را به حقایق ایمان دیده‌اند.^۱

«صفوان بن یحیی» نقل کرده است:

«ابو قره» (از راویان مکتب خلفا) پس از کسب اجازه، نزد حضرت رضا آمد و از ایشان در مورد مسائل حلال و حرام و احکام سؤال نمود، تا آنکه بحث به توحید رسید:

ابو قره گفت: ما در روایت داریم که خداوند سخن گفتن خود و دیدار خود را میان دو نفر تقسیم نموده: به موسی مکالمه با خود را عنایت فرموده و به محمد، دیدار خود را.

حضرت فرمود: پس چه کسی از جانب خداوند عزوجل به جن و انس [این حقایق را] تبلیغ فرموده است:

(لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ).^۲

دیدگان او را درک نمی‌کنند، و او دیدگان را درک می‌کند.

(لَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا).^۳

مخلوق از درک او عاجز می‌باشد.^۴

(لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ).^۵

هیچ چیز مانند او نیست.

^۱ التوحید، صدوق، باب ما جاء فی الرؤیة: ص ۱۰۹ ح ۶.

^۲ سوره انعام: ۱۰۳.

^۳ سوره طه: ۱۱۰.

^۴ آنچه را از این آیه می‌فهمیم، ازبیانش عاجزیم.

^۵ سوره شوری: ۱۱.

آیا محمد نبوده [که این آیه ها را به خلق ، تبلیغ فرموده] است؟!

ابو قره گفت : آری ؛ [همو بوده است].

حضرت فرمود :

پس چگونه می شود شخصی بیاید و به همه خلق بگوید : من از جانب خدا فرستاده شده ام و شما را به دستور خود او ، به سوی او دعوت می کنم . و بگوید : دیدگان او را نمی بیند ، و او دیدگان را درک می کند» و « علم خلق ، به او احاطه پیدا نمی کند» و « چیزی مانند او نیست » آنگاه همو بگوید : « من به چشم خود ، خدا را دیده ام ، و به او احاطه علمی یافته ام ، و صورت او مانند صورت انسان است؟! ^۱

آیا شرم و حیا نمی کنید [که این گونه سخنان را به پیامبر نسبت می دهید]؟!

زناده نتوانستند چنین افترا و تهمتی به پیامبر بزنند که بگویند : پیامبر از طرفی از جانب خدا سخنی ر تبلیغ کرده ، و از طرف دیگر خود او ، خلاف آن را گفته است!»

ابو قره گفت : پس چگونه است که خداوند می فرماید :

(وَأَقْدَرَهُ رَأَاهُ نَزْلَهُ أُخْرَى).^۲

بار دیگر هم پیامبر او را دید.^۳

امام رضا فرمود :

^۱ پیروان مکتب خلفا روایت کرده اند که پیامبر خدا را در صورت جوانی دیده است.

^۲ سوره نجم : ۱۳ .

^۳ پیروان مکتب خلفا ، ضمیر را در « رآه » (او را دید) به خداوند متعال برمی گردانند و این عبارت را « خدا را دید» معنا می کنند. لذاست که ابو قره این آیه را به عنوان اشکال مطرح کرده است.

« پس از این آیه ، آیه دیگری وجود دارد که نشان می دهد آنچه آن حضرت در این آیه و آیه قبل ، که می فرماید : (ما كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى)^۱ (قلب پیامبر در آنچه دید خطا نکرد) ، دیده، چه بوده است».

پس از این عبارت ، امام معنای آیه فوق (نجم: ۱۱) را چنین بیان می فرماید :

مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى.

قلب محمد ، آنچه را دو چشم او دیده بود ، دروغ نپنداشت و انکار نکرد.

آنگاه حضرتش آیه بعدی را که معلوم می کند مقصود از « ما رای » (آنچه پیامبر دید) ، چه بوده است ، چنین می فرماید :

« سپس خداوند متعال از آنچه که پیامبر دیده بود ، خبر داده و می فرماید :

« لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى »^۲.

پیامبر آیت های بزرگ خدا را دید.

و آیت های خدای عزوجل [که پیامبر دیده است] غیر از خود خداوند می باشند.

و نیز خداوند فرموده است : « علم ایشان به او احاطه پیدا کرده و شناخت [ذات خدا] تحقق یافته است » .

ابو قره گفت : پس روایت ها را تکذیب می کنی؟! (آیا روایت های بسیاری که درباره دیدار خدا ، از پیامبر روایت شده ، تکذیب می کنی؟!)

آن حضرت فرمود :

^۱ سوره نجم : ۱۱ .
^۲ سوره نجم : ۱۸ .

« چنانچه روایات ، مخالف با قرآن باشد، آنها را تکذیب می کنم»^۱.

۳-۹- بررسی و مقایسه

در این بحث از دو نوع رؤیت بحث می شود:

رؤیت شدن خداوند، توسط پیامبر در دنیا

رؤیت شدن خداوند ، توسط امت پیامبر در روز قیامت

درباره رؤیت باری تعالی توسط پیامبر ، روایات مکتب خلفا و اندیشه های آنان مختلف است .
یک روایت از کعب الاحبار بود با این مضمون که خداوند رؤیت و کلامش را بین دو پیامبرش تقسیم کرده ؛ به موسی مکالمه با خود را عنایت کرده ، و به محمد دیدار خود را.

و درباره دیدار خداوند توسط مؤمنان در روز قیامت ، به نقل یک حدیث صحیح و معتبر از صحاح مکتب خلفا بسنده کردیم .

در آن روایت ، ابو هریره از پیامبر روایت کرده بود که :

^۱ قال الراوی : سألتني ابوقره المحدث ان ادخله على ابي الحسن الرضا . فاستأذنته في ذلك . فاذن لي . فدخل عليه ، فسأله عن الحلال والحرام والاحكام حتى بلغ سؤاله التوحيد . فقال ابوقره : انا روينا ان الله عز وجل قسم الرؤية و الكلام بين اثنين ، فقسم لموسى الكلام و لمحمد الرؤية . فقال ابوالحسن : فمن عن الله عز وجل الى الجن وانس : (لا تدركه الابصار وهو يدرك الابصار) ، و (لا يحيطون به علما) ، و (ليس كمثله شيء) اليس مجازا؟! قال : بلى . قال : فكيف يجيء رجل الى الخلق جميعا ، فيخبرهم انه جاء من عند الله و انه يدعوهم الى الله بامر الله و يقول : (لا تدركه الابصار وهو يدرك الابصار) ، و (لا يحيطون به علما) ، و (ليس كمثله شيء) ثم يقول : انا رأيت به بعيني ، و احطت به علما و هو على صورة البشر؟! اما تسحيون؟! ما قدرت الزناقه ان ترميه بهذا يكون ياتي بخلافه من وجه آخر . قال ابوقره : فانه يقول: (لقد راه نزلة اخرى) فقال ابوالحسن : ان بعد هذه الآية ما يدل على ما راى حيث قال : (ما كذب الفؤاد ما راى) يقول : ما كذب فؤاد مجازا ما رات عيناه . ثم اخبر بما راى ، فقال (لقد راى من آيات ربه الكبرى) فايات الله عزوجل غير الله . وقد قال : (ولا يحيطون به علما) فاذا راته الابصار ، فقد احاطت به العلم ووقعت المعرفة . فقال ابوقره : اتكذب بالروايات؟! فقال ابوالحسن : اذا كانت الروايات مخالفه للقرآن ، كذبت بها . (التوحيد ، صدوق ، باب ما جاء في الرؤية : ص ۱۱۰- ۱۱۲ ح ۹)

« همچنان که در این دنیا قرص ماه و خورشید را ، در حالی که در پس ابر نباشد ، می بیند ، خدا را در روز قیامت رؤیت خواهید کرد.

در آن روز هرکس ، هرچه را می پرستیده به دنبال او به راه می افتد و به جهنم می رود. و امت پیامبر می مانند که در آن هنگام ، خداوند در غیر قیافه ای که او را میشناختند ، میان ایشان می آید و می گوید : من خدای شما هستم .

این امت می گویند : از تو به خداوند پناه می بریم ! ما در اینجا هستیم و هیچ حرکت نمی کنیم تا خدای ما بیاید . و ما او را خوب می شناسیم.

آنگاه خداوند در قیافه ای که او را می شناختند ، به میانشان می آید . ایشان می گویند : آری ، تو خدای ما هستی ! و به دنبال او به راه می افتند و به بهشت می روند». و در آخر روایت آمده است:

« یک مرد در محشر می ماند که صورتش رو به آتش است، که او هم با تقدیم خواسته های فراوان ، خداوند را فریب می دهد تا به در بهشت می رسد.

در آنجا خدا را می خنداند. وقتی خدا خنده اش گرفت ، به او اجازه می دهد وارد بهشت شود . و در بهشت به او می گوید : هر چه دلت می خواهد سؤال کن . او آنچه دلش می خواهد ، سوال می کند . وقتی خواسته هایش تمام شد ، خداوند دو برابر خواسته هایش را به او می بخشد» .

جا دارد برای آنان که این روایات را صحیح می دانند ، سوال های زیر را مطرح کنیم : در روایت ابو هریره می گوید : خدا قیافه عوض می کند.

مگر خدا بازیگر نمایشخانه است که برای هر قسمت از بازی قیافه عوض می کند؟!

در این روایت ، ابو هریره می گوید :

سپس خداوند با قیافه ای در میان مسلمانان می آید که او را با آن قیافه می شناسند .

این سخن دلالت بر آن دارد که مسلمانان پیش از این ، خدا در آن قیافه دیده اند. بنا براین ، آن قیافه ای که مؤمنان اهل سنت خدا را در آن قیافه دیده و می شناسند ، چگونه قیافه ای است ، و در چه زمانی دیده اند؟ در خردسالی یا بزرگسالی ؟ در شب یا روز؟ در خانه یا در مسجد؟! ... و سؤالی های دیگر مانند آن.

مگر خدا مانند انسان جسم دارد و دارای قیافه ای مخصوص است و راه می پیماید و ... که این گونه مؤمنان ، به دنبال او به راه می افتند؟!

مگر خدا مانند انسانها می خندد ، که به دست خنده اش معصیت کار را می بخشد . به او بهشت عطا می کند؟!

پس حساب روز قیامت چیست؟! و ثواب اعمال و عقاب آن کجاست و چه معنایی دارد؟!

به حقیقت حق ، نظیر این افسانه ها را در دو کتاب تحریف شده «تورات و انجیل» ، که پر از خرافات است ، ندیده ام!

این روایات ، همانند افسانه هایی است که پیر زنان در شب های دراز زمستان برای بچه های خردسال خود نقل می کنند ؛ با ای فرق که قهرمان افسانه های ایشان ، «خدا» نیست ، و قهرمان این روایات خداست!

این درد بس بزرگی است که علمای حدیث مکتب خلفا ، چنین روایاتی را در کتاب های «ایمان» و «توحید» خود آورده اند.

به سبب اعتقاد به صحت همین روایت هاست که سلفی ها و وهابی ها ، خدا را دارای جسم می دانند.

اما روایات اوصیای پیامبر ه در این باره نقل کردیم:

اولی روشنگری را از اولین وصی پیامبر آوردیم. آن حضرت رویت خدا را به وسیله قلب ثابت فرموده ، و دیدن با چشم عضو بدن را نفی کرده است. بدین وسیله به ما فمانیده که هر جا در مدارک اسلامی «رویت خدا» ذکر شده است ، مقصود رویت با قلب به حقایق ایمان است ، نه رویت با چشم عضو بدن .

اینک با الهام از روایتی که شیخ صدوق^۱ از حضرت رضا آورده است ، می گوئیم: رویت شدن ، خاص اجسام مادی است و موجوداتی که جسم نیستند- مانند روح و نیروی برق - دیده نمی شوند ، بلکه آثار آنها دیده می شود. مانند اثر برق که در چراغ برق ، به صورت روشنایی می باشد ، و در جایی دیگر به حرکت در آوردن ماشین هاست. همین طور اثر روح در انسان و حیوان ، وجود حرکت در آنهاست.

خداوند - جلت عظمته - جسم مادی نیست که با چشم دیده شود ، بلکه آثار او از قدرت و علم و حکمت و سایر آثار صفات ربوبی ، در معرض دید ماست.

همچنین در روایت دیگری که از حضرت رضا آوردیم ، آن حضرت در جواب سائل که از حضرتش درباره این روایات که خدا «خداوند مساله سخن گفتن و رویت خودش را بین موسای کلیم و پیامبر خاتم تقسیم کرده است» ، پرسش نموده ، در تکذیب آن روایت ، از وی می پرسد :

پس چه کسی از جانب خداوند به جنو انس این آیات را تبلیغ فرموده است :

^۱ التوحید ، صدوق ، باب ما جاء فی الرؤیة : ص ۱۰۹ ح ۷.

دیده ها او را (خدا را) درک نمی کنند و او دیدگان را درک می کند (درمی یابد ، می بیند).

مخلوق از درک ذات مقدسش عاجز است.

هیچ چیز مانند او نیست [و هیچ مانندی ندارد].

آیا پیامبر نبود که این آیات را به خلق تبلیغ نمود؟!

چگونه ممکن است پیامبر بگوید: من پیامبر خدایم و از جانب خدا به شما می گویم: «چشم ها

او ار نمی بیند ، علم خلق به او احاطه پیدا نمی کند و چیزی مانند او نیست» و سپس بگوید :

من به چشم خود خدا را دیدم ، صورت او مانند صورت انسان است؟!

زناده نتوانسته اند چنین افترا و تهمتی به پیامبر بزنند و بگویند از طرفی از جانب خدا سخن

حق را تبلیغ کرده ، و از طرفی خلاف آن را گفته است!

و چون راوی گفت :پس روایات را تکذیب می کنی؟! (روایاتی که درباره دیدار خدا از پیامبر

روایت شده است ، رد می نمایی)، حضرت فرمود: چنانچه روایات با قرآن مخالف باشد ، آنها را

تکذیب می نمائیم.

این حدیث یک کتاب شرح لازم دارد ، ولی ما در اینجا به چند نکته اکتفا می کنیم :

هر چیزی را ترازویی هست که کم و زیاد و یا صحت و سقم آن چیز را با آن می سنجند.مانند

اجسام که سنگینی و سبکی آنها را با ترازو و سنگ آن اندازه می گیرند و طول و عرض آنها را

با متر و ذرع. گرمای بدن و درجه حرارت اشیا را نیز با دماسنج می سنجند و شعر را با «تفعیله»

های مخصوص ابواب عروضی موازنه می کنند.

هرگاه ترازو شکسته شود ، سقیم و به جای صحیح به کار می رود ، و جامعه دچار آشفتگی های مرگ آور می شود.

پیامبر از جانب خداوند ، قرآن و اهل بیت خود را ترازوی شناخت اسلام قرار داد. عترت را گروهی ترازوی شناخت اسلام می دانند.

با این حال در تمام بحث های گذشته دیدیم که دانشمندان مکتب خلفا ، قرآن را بر وفق روایاتی که نقل کرده اند تاویل می کنند ، و به این نمی اندیشند که آیا اساس مطلب ، طبق آیات قرآن کریم قابل پذیرش هست یا نه.

اینان احادیثی را که از امثال «ابوهریره» نقل شده است و نمی توان اصولاً آنها را قابل اعتماد دانست ، ترازو قرار داده و آن را «سنت نبوی» و خود را اهل سنت نام نهاده اند! آنگاه آیات روشن و محکم کتاب خدا را با اعتماد به روایاتی آنچنانی ، از ظواهر خود منحرف کرده و صراحت آنها را در بیان معارف الهی نادیده گرفته اند ، و با این شیوه ناستوده و ضلالت بار ، ترازو بودن قرآن را در هم شکسته و تنها روایات را میزان قرار داده اند.^۱

حضرت رضا در این سؤال و جواب ، به طور قاطع ترازو بودن قرآن را مطرح ساخته است و یاد آور می شود : در صورتی که روایتی با آیات کتاب الهی ناسازگار باشد ، اساساً قابل پذیرش نیست ؛ تا چه رسد به اینکه بخواهیم آیه قرآن را طبق آن تحریف ، و از معنای راستین خود دور سازیم.

^۱ در زمان گذشته گاهی دیده شده است که برخی از محدثان شیعه - که آنها را «اخباری» می نامند - مانند دانشمندان مکتب خلفا ، احادیثی را ترازو قرار داده اند. ولی امروزه با کوشش های علمی علمای اصول ، دیگر از ایشان در جامعه های علمی خبری نیست.

و نیز همگان را متوجه ساخته اند: در صورتی که ابهام و تشابهی نیز در آیات قرآنی وجود داشته باشد، باید برای رفع اشکال به ترازوی دیگر که «اهل بیت و عترت پیامبر» می باشند روی آورد، تا از راسخان رد علم، پرده از حقیقت برگیرند.

چنان که در همین روایت، توضیح امام رد مورد آیه سوره نجم، حقیقت را آشکار می سازد و نشان می دهد که حاملین علوم قرآن چه کسانی هستند.

امام فرد سؤال کننده را متوجه ساخته که آنها با این شیوه خود، نه تنها پیامبر و سنت پیامبر را ترویج نکرده اند، بلکه شخصیت پیامبر را هم شکسته اند، و او را فردی تناقض گو معرفی کرده اند.

پیروان مکتب خلفا را متوجه نموده است که با نشر روایات دروغ، بیش از زناده و دیگر دشمنان اسلام، به پیامبر اسلام ضرر زده اند.

با آن بیان قاطع و صریح، همه روایت های رؤیت را تهمت و افترا به پیامبر معرفی کرده است.

ناگفته نماند که این چنین برخورد سختی با فرهنگ مکتب خلفا، جز از این وصی پیامبر کههی ولی عهد خلافت ایشان بود، پذیرفته نبود.

چنان که حضرت صادق در جواب بعضی از این سؤال ها، دست بر سر می گذاشت، و گاه سجده می کرد و «سبحان الله» می گفت؛ یعنی خدا منزّه است از آنچه می گوئید.

پس از بررسی این دو نمونه حدیث از مکتب خلفا، روایت و هم نشینی خدا را با اهل بهشت که بخش سوم مبحث رؤیت را تشکیل می دهد، در بحث آینده می نمایم.

فصل دهم: هم نشینی با خدا در دو مکتب

۱-۱۰- هم نشینی با خدا و رؤیت او در مکتب خلفا

در باره رؤیت باری تعالی توسط مؤمنان در بهشت ، روایات بسیاری در مصادر مکتب خلفا آمده است. اکنون چند نمونه از آن را در اینجا نقل می کنیم:

ابن ماجه و ترمذی در سنن خود ، روایت کرده اند:

ابو هریره به سعید بن مسیب گفت:

از خدا می خواهم من و تو را در بازار بهشت گرد هم آورد.

سعید گفت : آیا در بهشت بازاری هست؟

ابو هریره گفت: آری، رسول خدا مرا خبر داده که اهل بهشت چون به بهشت درآیند ، به تناسب عمل خویش ، منزل یابند. سپس به آنها اجازه داده می شود ، به مدت روز های جمعه دنیا، پروردگار خود را زیارت می کنند، و پروردگار عرش خود را برای ایشان ظاهر می سازد، و خود در یکی از باغ های بهشت ظاهر می گردد ، و برای ایشان منبر هایی از نور و در و یاقوت و...نهاده می شود. و فروپایه ترین آنان ...بر تل هایی از مشک و کافور می نشینند... .

ابو هریره گفت : گفتم : یا رسول الله ! آیا ما پروردگاران را می بینیم ؟

فرمود: آری ، آیا برای شما در دیدن خورشید و ماه شب چهارده ، مانعی هست؟!

گفتیم : نه.

فرمود : به همین صورت در رؤیت پروردگارتان ، مانعی وجود ندارد. در آن مجلس کسی نمی ماند، مگر خدا با او- رو به رو و- هم نشین گردد و صحبت کند. تا آنجا که در آن هم نشینی به شخصی از شما می گوید :

ای فلانی! آن روز را به خاطر می آوری که چنین و چنان کردی؟! و برخی از کارهی ناشایست او را یاد آور می شود.

آن شخص در جواب می گوید: پروردگارا! مگر مرا نیا مرزیده ای؟!!

خدا می گوید: بلی آمرزیده ام. گستردگی رحمت من بود که تو را بدین منزلت رسانید.

ابو هریره پس از آن، تفصیلی از تفضل های پروردگارا در آن روز بیان می کند.

سپس می گوید: آنگاه وارد بازاری از بهشت می شویم که ملائکه دور آن را گرفته اند... در آن بازار دادوستد انجام نمی گیرد... و اهل بهشت یکدیگر را در آن بازار ملاقات می کنند... پس از آن به خانه های خود باز می گردیم، و زنان ما پیشواز آمده می گویند: مرحبا، بازگشتی در حالی که رؤیت زیبا تر از وقت رفتن تو می باشد.

آنگاه در پاسخ می گوئیم: ما با پروردگار جبار خود هم نشین شدیم و شایسته است که چنین باز گردیم.^۱

^۱ حدثني سعيد بن المسيب انه لقي ابا هريره . فقال ابو هريره : اسأل الله ان يجتمع بيني و بينك في سوق الجنة . قال سعيد : او فيها سوق؟ قال : نعم . اخبرني رسول الله : ان اهل الجنة اذا دخلوا ها ، نزلوا فيها بفضل اعمالهم . فيؤذن لهم في مقدار يوم الجمعة من ايام الدنيا . فيزورون الله عز و جل و يبزرلهم عرشه و يتبدى لهم في روضة من رياض الجنة . فتوضع لهم منابر من نور ، و منابر من لؤلؤ ، و منبر من ياقوت ، و منبر من من زبرجد ، و منبر من ذهب ، و منبر من فضة و يجلس ادناهم - و ما فيهم دنى - على كئبان المسك و الكافور ؛ ما يرون ان اصحاب الكراسى بافضل منهم مجلسا . قال ابو هريره : قلت: يا رسول الله ! هل نرى ربنا ؟ قال : نعم هل تمارون في رؤية الشمس و القمر ليلة البدر؟! قلنا : لا . قال كذلك لا تمارون في رؤية ربكم عز و جل ، ولا يبقى في ذلك المجلس احد الا حاضرة؛ حتى انه يقول : للرجل منكم : الا تذكر- يا فلان! - يوم عملت كذا و كذا؟ (يذكره بعض غدراة في الدنيا) . فيقول : يا رب ، افلم تغفر لى؟! فيقول : بلى . فبسة مغفرتى بلغت منزلتك هذه . فبينما هم كذلك ، غشيتهم سحابة من فوقهم . فامطرت عليهم طيبا لم يجدوا مثل ريحه شيئا قط . ثم يقول: قوموا الى اعدت لكم من الكرامة . فخذوا ما اشتهيتم . (قال) : فناتى سوقا قد حفت به ملائكة . فيه ما لم تنظر العيون الى مثله ، و لم تسمع الاذان ، و لم يخطر على القلوب . (قال) : فيحمل لنا ما اشتهينا ، ليس يباع فيه شيء ولا يشتري . وفي ذلك سوق يلقي اهل الجنة بعضهم بعضا ، فيقبل الرجل ذوالمنزلة

اصل این روایت ، در «حدیث کعب الاحبار» چنین آمده است:

خداوند نظر نمی افکند بر بهشت ، مگر آنکه به او خطاب می فرماید: برای بهشتیان خوشبو شو!

پس برای اهل بهشت بهتر از آنچه بود ، می شود . و نمی گذرد بر آنها روزی که در دنیا

برایشان روز عید بود، مگر آنکه به اندازه آن روز به باغ های بهشت می روند.

و خداوند برایشان ظاهر می شود و آنها به او نگاه می کنند. و بر آنها باد می وزد، با بوی خوش

و بوی مشک.

در آن زمان چیزی را از خداوند خواهش نمی کنند ، مگر آنکه داوند به آنها عنایت می فرماید.

سپس باز می گردند به نزد خانواده هایشان ، در حالی که حسن و جمالشان هفتاد برابر شده

است.^۱

این حدیث کعب ، با خیال پردازی ابو هریره ، فزونی یافته و آنچه روایت شده است که

ملاحظه نمودیم .

اضافه بر این گونه روایات درمکتب خلفا ، روایاتی نیز در این باره ، در تفسیر آیاتی از قرآن

وجود دارد. مانند مواردی که می آید.

المرتفعة فيلقى من هو دونه - و ما فيهم دنى - فير وعه ما يرى عليه من اللباس . فما ينقضى آخر حديثه يتمثل له عليه احسن منه . و ذلك انه لا ينبغي لاحد ان يحزن فيها . قال : ثم ننصرف الى منازلنا ، فتلقانا ازواجنا فيقلن : مرحبا و اهلا لقد جئت وان بك من الجمال و الطيب افضل مما فارقتنا عليه ! فنقول : انا جالسنا اليوم ربنا الجبار عز وجل ، و يحقنا ان ننقلب بمثل ما انقلبنا . (سنن ابن ماجه ، كتاب الزهد ، باب صفة الجنة : ص ١٤٥١ - ١٤٥٢ ح ٤٣٣٦ ؛ سنن ترمذی ، كتاب صفة الجنة ، باب ما جاء في سوق الجنة : ج ١٠ ص ١٦ - ١٧) .
^١ عن كعب قال: ما نظر الله عز وجل الى الجنة ، الا قال : طيبى لا هلك. فزادت طيبا على ما كنت . وما مر يوم كان لهم عيدا فى الدنيا ، الا يخرجون فى مقداره فيرياض الجنة . يبرز لهم الرب ينظرون اليه . و تسفى عليهم الريح بالطيب والمسك ، فلا يسألون ربهم شيئا الا اعطاهم . فيرجعون الى اهلهم وقد ازدادوا على ما كانوا عليه من الحسن والجمال سبعين ضعفا (الرد على الجهميه (دارمى) ص: ٥٣) .

از جمله آیاتی که دانشمندان و مفسران مکتب خلفا، آن را به ددار مؤمنان با خداوند در بهشت تفسیر کرده اند، این آیه کریمه می باشد:

(لَلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَزِيَادَةٌ وَلَا يَرْهَقُ وُجُوهَهُمْ قَتَرٌ وَلَا ذِلَّةٌ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ).^۱

برای آنان که نیکوکاری کرده اند، [در آخرت] پاداش نیک داده می شود، و « فزونی » بر آن داده می شود. و هرگز بر رخسارشان گرد ذلت و خجالت ننشیند. آنها اهل بهشت می باشند و در بهشت مخلد می باشند.

مفسران مکتب خلفا، عبارت « زیاده » (آن « فزونی » که در بهشت داده می شود) را چنین تفسیر کرده اند: به اهل بهشت دیدار خداوند، به عنوان نعمت افزون داده می شود.

چنان که در تفسیر این آیه، طبری از چهار صحابه، و سیوطی از نه صحابی روایت کرده اند که پیامبر فرمود:

مقصود از « زیاده»، رؤیت باری تعالی توسط اهل بهشت می باشد.^۲

از این بین، ما فقط به نقل دو روایت اکتفا می نمایم:

« ابو موسی اشعری » از پیامبر روایت کرده است که فرمود:

خداوند روز قیامت منادی می فرستد و اهل بهشت را ندا می کند؛ به صدایی که اول به آخرشان می شنود. و می گوید: « ان الله وعدكم الحسنی و زیاده » (خدا به شما وعده پاداش نیکو و

^۱ سوره یونس: ۲۶.

^۲ تفسیر طبری: ج ۱ ص ۷۳-۷۶، الدر المنثور: ج ۳ ص ۳۰۵-۳۰۶.

افزون بر آن را داده است). پاداش نیکو برای شما، بهشت می باشد و افزون بر آن، نگاه کردن به رخساره رحمان است.^۱

طیالسی و احمد در مسند، مسلم در صحیح، ترمذی وابن ماجه در سنن، طبری و سیوطی در تفاسیر خویش، و دیگر محدثان و مفسران در مکتب خلفا، از «صهیب» روایت کرده اند:

پیامبر آیه (للذین احسنوا الحسنی و زیاده...) را تلاوت نمود و فرمود: آنگاه که اهل بهشت به بهشت درآیند و اهل جهنم به جهنم، منادی ندا می کند: ای اهل بهشت! شما رانزد خداوند وعدهای باقی مانده که می خواهد به آن وفا کند. اهل بهشت می گویند: آن وعده چیست؟ مگر ترازوی ما را سنگین نفرمودی؟!^۲

در این هنگام، حجاب راپس می زنند و چشمشان به خدا می افتد. به خدا سوگند، خداوند به ایشان چیزی عطا نفرموده که محبوب تر از نظر افکندن به روی خود او (باری تعالی) باشد و فرح انگیز تر از آن.^۲

ابن کثیر در تفسیر این آیه گوید:

برتر و بالا تر از آنچه در بهشت به مؤمنان می دهند، نظر کردن به روی پروردگارا است. و این تفسیر را از ابوبکر صدیق و... نقل کرده اند.

آنگاه نام پانزده نفر از صحابه و تابعین و دانشمندان را ذکر می کند که آیه را چنین تفسیر کرده اند سپس به دو حدیث گذشته و روایت های دیگر استدلال می نماید.^۱

^۱ تفسیر طبری: ج ۱۱ ص ۷۴؛ الدر المنثور: ج ۳ ص ۳۰۵، تفسیر ابن کثیر: ج ۳ ص ۴۹۷.

^۲ تفسیر طبری: ج ۱۱ ص ۷۵؛ تفسیر ابن کثیر: ج ۷ ص ۱۷۱، در تفسیر آیه «وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناضرة»؛ الدر المنثور: ج ۳ ص ۳۰۵؛ الرد علی الجهمیه: ص ۴۶؛ صحیح المسلم، کتاب الایمان باب اثبات ریه المؤمنین فی الآخرة ربهم سبحانه و تعالی: ص ۱۶۳ ج ۲۹۷-۲۹۸؛ سنن ابن ماجه، المقدمة، باب فی ما انکرت الجهمیه: ج ۱ ص ۶۷ ج ۱۸۷؛ مسند احمد: ج ۴ ص ۲۳۲-۲۳۳، وج ۶ ص ۱۵-۱۶؛ السماء و الصفات: ص ۳۰۷.

فخر رازی نیز در تفسیر این آیه همین رأی را اختیار کرده است.^۲

چندین روایت نیز در تفسیر آیه (وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاصِرَةٌ - إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ)^۳، از پیامبر نقل کرده اند که از آن جمله، روایات ذیل می باشد:

از انس بن مالک روایت کرده اند که پیامبر فرمود:

« روز قیامت، مردان مؤمن هر جمعه خداوند را می بینند، و زنان مؤمنه هر عید فطر و عید قربان».

و نیز از انس ابن مالک روایت کرده اند که پیامبر آیه (وجوه یومئذ ...) را بر من تلاوت نمود. سپس فرمود:

به خدا قسم این آیه نسخ شده است. پروردگار تبارک و تعالی را زیارت می کنند، آنها را خوراک و نوشیدنی می دهند، و بوی خوش و زیور می دهند، و بین ایشان و بارب تعالی حجاب برداشته می شود. ایشان خدا را می نگرند و خداوند ایشان را می نگرد. و این است معنای (وَأَلَّهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا)^۴ (ایشان در بهشت، صبح و شام روزی دارند).

از « جابر » روایت کرده اند که پیامبر فرمود:

خداوند خود نمایی عمومی می کند برای همه مردم، و برای ابوبکر صدیق خصوصی خود نمایی می کند.^۵

از « عبد الله بن عمر » روایت کرده اند که پیامبر فرمود:

^۱ تفسیر ابن کثیر: ج ۲ ص ۴۱۴.
^۲ تفسیر فخر رازی: ج ۱۷ ص ۷۸ - ۷۹. چنین می گوید: « قد بینا ان لفظ هذه آية يدل على ان الزيادة هي الرؤية ».
^۳ سوره قیامت: ۲۲ - ۲۳.
^۴ سوره مریم: ۶۲.
^۵ هر سه حدیث در الدر المنثور: ج ۶ ص ۲۹۲، آمده و حدیث سوم در ص ۲۹۱ نیز دیده می شود.

پایین ترین درجه مؤمن در بهشت آن است که به خدام و حشم و نعمت های خدا بر خودش ، به درازای هزار سال راه می نگرند . و گرامی ترین ایشان آن است که روی خدا صبح و شام می بیند.^۱

طبری در تفسیر آیه (وجوه یومئذ ...) ، به واسطه چهار صحابی ، و سیوطی به واسطه شش صحابی ، از پیامبر روایت کرده اند که آیه (الی ربها ناظره) را چنین تفسیر فرمود:
مؤمنان در بهشت خدا را می نگرند.

و نیز از تابعین ، این معنی را نقل کرده اند.^۲

فخر رازی در تفسیر کبیر، در این باره می گوید :

« این آیه ، معنایی جز رؤیت ندارد».^۳

و ابن کثیر می گوید :

« الی ربها ناظره» ای تراه عینا...و قد ثبتت رؤیة المؤمنین لله عز وجل فی الدار الآخرة فی الاحادیث الصحاح.

تفسیر آیه آن است که خدا را به چشم می بینند ، و رؤیت خدا توسط مؤمنان ، در احادیث صحیحه پیامبر ثابت شده است.^۴

خلاصه سخن آنکه مفسران مکتب خلفا ، از « مقاتل» (متوفای ۱۵۰ق) تا « سید قطب»^۱ متوفای ۱۳۶۸ق) ، آیه را چنین معنی کرده اند .

^۱ الدر المنثور : ج ۶ ص ۲۹۰ .

^۲ تفسیر طبری : ج ۱۸ ص ۱۱۹ ؛ الدر المنثور : ج ۶ ص ۲۹۰ - ۲۹۴ .

^۳ تفسیر الفخر رازی : ج ۲۹ ص ۲۲۸ : (و الذی ندعیه : ان النظر المقرون بحرف «الی» المعدی الی الوجوه لیس الا بمعنی الرؤیة» .

^۴ تفسیر ابن کثیر : ج ۷ ص ۱۷۰۲ - ۱۷۱ .

اینک گفتار سید قطب را در تفسیر این آیه می آوریم . او پس از عنوان آیه مورد بحث ، چنین می گوید:

این آیات به وضعی خاص از حالات روز قیامت اشاره دارد ، و حالتی از حالات روز قیامت را بیان می کند که درک آن برانسان بسی دشوار است: حالتی که هیچ مانند ندارد ، و نعمت های رنگارنگ بهشتی ، در بابر آن ناچیز و کوچک است. حالتی که روی مؤمنان ، خوش و خرم و شاداب است؛ شادابی از آن رو که به سوی پروردگار نظر می کنند . آری، نظر کردن به سوی ذات باری تعالی .

وه چه زیبا ! چه خوش حالتی ! چه سعادتی ! چه درجه والایی که مؤمنان در روز قیامت از آن برخوردارند. هنگامی که آدمی به بعضی از زیبایی های آفرینش الهی مانند ماه شب چهارده ، درخشش ستارگان در دل تاریک شب ، انگشت حیرت به دهان می برند.

انسان بادیدن آثار زیبایی از آفرینش ، چنین به وجد می آید؛ تا چه رسد به آن هنگام که چشمش به جمال ذات باری تعالی افتد .

آری ، چرا خوش و خرم نباشد ، و حال آنکه دید گانش به ذات اقدس الهی روشن شده است.

در این باره خداوند می فرماید :

(وجوه یومئذ ناظره- الی ربها ناظره)

این فرموده ، خود حکایت و اشاره به آن حالت است.

¹ سید قطب ، رئیس حزب اخوان المسلمین در مصر بود که داعیه برپا شدن حکومت اسلامی را داشتند. جمال عبد الناصر او را با چند نفر دیگر از یارانش ، در سال ۱۳۶۸ هجری اعدام کرد.

ذات انسانی به آن مقام والا نرسد ، مگر آنکه نفس وی از هر عیب و نقصی پاک منزّه باشد. چه آنکه عیب و نقص ، مانع از رسیدن به آن درجه و مقام است.

راستی چه شده است بعضی مردمان را که نمی خواهند این حقیقت را باور کنند؟! نمی خواهند روانشان با این حقیقت آشنا گردد ، و خود را از نور و جمال خدا محروم می دارند ، و به جنگ وجدال درباره وجود مطلق مشغول می سازند ، وجودی که نیرو های فکری و عقلی از درک آن عاجز است .

انسان باید خویش را متوجه آن عالم ، و ذهن را به تصور آن حالت مشغول دارد . که این توجه ، خود نعمتی است که جز نگاه کردن به رخسار ذات باری تعالی ، نعمتی از آن بالا تر نیست.^۱

۲-۱۰- روشنگری بحث رؤیت ، در مکتب اهل بیت

در این باره ، نخست یک روایت مفصل از امام رضا می آوریم که از چند شبهه مکتب خلفا روشنگری فرموده ، سپس چند روایت دیگر در تفسیر دو آیه خواهیم آورد:

پاسخ به احادیث رؤیت مؤمنان در بهشت

« ابا صلت هروی » می گوید:

^۱ ان هذا النص ليشير اشارة سريعة الى حالة تعجز الكلمات عن تصويرها ، كما يعجز الإدراك عن تصورها بكل حقيقتها . ذلك حين يعد الموعودين السعداء بحالة من السعادة لا تشبهها حالة . حتى لتتضاءل الى جوارها الجنة بكل ما فيها من الوان النعيم . هذه الوجوه الناظرة .. نضرها انها الى ربها ناظرة ، الى ربها .. فاي مستوى من الرفعة هذا ؟ اي مستوى من السعادة ؟ ان الروح الانسان لتستمع احيانا بلمحة من جمال الابداع الالهى فى الكون او النفس ، تراها فى الليلة القمرى ، او الليل النساجى ، او الفجر الوليد ، او .. فتغمرها النشوة و نقيض بالسعادة .. فكيف ؟ كيف بها و هى تنظر لا الى جمال صنع الله ، ولكن الى جمال ذات الله .. (وجوه يومئذ ناضة - الى ربها ناظرة) . وما لها لا تننصر ، و هى الى جمال ربها تنظر؟ .. فما تبلغ الكينونة الانسانية ذلك المقام ، الا وقد خلصت من كل شائبة تصد ها عن بلوغ ذلك المرتقى الى الله .. فما بال اناس يحرمون ارواحهم ان تعانق هذا النور الفائض بالفرح و السعادة ، و يشغلونها بالجدل حول مطلق لا تدركه العقول المفيدة بمالوفات العقل و مقرراته ...

به علی بن موسی الرضا عرض کردم : یا بن رسول الله ! چه می گویی در باره حدیثی که اهل حدیث (محدثان کتب خلفا) آن را روایت می کنند که مومنان در حالیکه در منزلهای خود در بهشت می باشند خدا را زیارت می کنند؟
آن حضرت فرمود:

« خداوند تبارک و تعالی پیامبرش ، محمد را بر همه انبیا و فرشتگانی که آفریده برتری داده ، و فرمانبرداری از او را فرمانبرداری از خود ، و پیروی از او را پیروی از خود، و زیارت و دیدار آن حضرت در دنیا و آخرت را ، به منزله زیارت خود قرار داده است. لذاست که فرموده است:

(مَنْ يُطِيعَ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ) ^۱.

« هرکس از پیامبر فرمان برد ، از خدا فرمانبرده است.

و نیز فرموده :

(إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ) ^۲.

آنان که با تو بیعت میکنند ، جز این است که با خدا بیعت می کنند. [در حال بیعت] دست خدا بالای دست ایشان است».

همچنین خود پیامبر فرموده است : هرکس در حال حیات یا پس از وفات من ، مرا زیارت کند ، خداوند را زیارت کرده است.

^۱ سوره نساء : ۸۰.

^۲ فتح : ۱۰.

فلنتطلع الي فيض السعادة الغامر الهادي ، و فيض الفرح المقدس الطهور ، الذي من مجرد تصورنا لحقيقة الموقف على قدر ما نملك . و لنشغل ارواحنا بالتطلع الي هذا الفيض. فهذا التطلع ذاته نعمة لا تفوقها الا نعمة النظر الي وجهه الكريم. (تفسير في ضلال القرآن كريم : ج ۲۹ ص ۲۰۸ - ۲۱۰ ، ج اول قاهره)

[این امر از این رو است که] درجه پیامبر در بهشت ، بالا ترین درجه بهشت می باشد ، و هرکس پیامبر را در آن درجه زیارت کند ، خداوند تبارک و تعالی را زیارت کرده است.

ابا صلت گوید : عرض کردم : یا بن رسول الله ! پس آنچه روایت کرده اند که ثواب گفتن « لا اله الا الله » نگاه کردن به وجه خداست ، چه معنی دارد؟

آن حضرت فرمود :

« ای ابا صلت ! هرکس خدا را به اینکه وجهی مانند دیگر وجه ها دارد، وصف کند ، کافر شده است. بلکه « وجه الله » (روی خدا) انبیای خدا و رسولان او و حجج او هستند؛ صلوات الله علیهم .

آنها هستند که [به راهنمایی و دستگیری ایشان] به سوی خدا و دین و معرفت او توجه می شود[و او پیموده می شود و تقرب حاصل می گردد].

خداوند عز وجل می فرماید:

« كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَيَبْقَى وَجْهٌ رَبِّكَ »^۱

هر چه بر روی زمین است نابود می شود ؛ و فقط راه به سوی پروردگارت باقی می ماند.

و نیز فرموده است:

« كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ »^۲

همه چیز نابود می شود ، مگر راه به سوی او.

^۱ سوره الرحمن : ۲۶-۲۷ .

^۲ سوره قصص : ۸۸ .

بنا بر این ، در روز قیامت ، نگاه کردن به انبیا و رسولان و حجج خدا در ایشان ؛ ثوابی عظیم برای مؤمنان می باشد.

[غیر مؤمنان از آن بی بهره اند ، چنان که] پیامبر فرموده است:

هرکس دشمن بدارد عترت و اهل بیت مرا ، هرگز مرا روز قیامت نمی بیند ، و هرگز من او را نمی بینم .

و نیز [خطاب به صحابه] فرمود:

در بین شما کسانی هستند که پس از مفارقت از من [در این دنیا] ، مرا نخواهند دید.

ای ابا صلت ! خداوند تبارک و تعالی به داشتن جا و مکان توصیف نمی شود [و اذا دربهشت نیز امکان ندارد که خدای سبحان ، در میان مؤمنان ظاهر گردد و آنان او را ببینند و او با ایشان هم نشینی نماید] و دیدگان و اوهام و اندیشه ها ، او را درک نمی کنند و در نمی یابند^۱.

امام رضا در تفسیر آیه (وجوه یومئذ ناضرة - الی ربها ناظرة) فرموده است:

^۱ عن عبد السلام بن صالح ، ابي الصلت الهروی ، قال : قلت لعلي بن موسى : يا ابن رسول الله ، ما تقول في الحديث الذي يروونه اهل الحديث ان المؤمنين يزورون ربهم من منازلهم في الجنة ؟ فقال : يا ابا صلت ، ان الله تبارك و تعالی فضل نبيه على جميع خلقه من النبيين و الملائكة ، و جعل طاعته طاعته ، و متابعه ، و زيارته في الدنيا و الآخرة زيارته . فقال عز وجل : (من يطع الرسول فقد اطاع الله) و قال ان الذين يبایعونك انما يبایعون الله يد الله فوق ايديهم) و قال النبي : (من زارني في حياتي ، او بعد موتي ، فقد زار الله) . درجة النبي في الجنة ارفع من الدرجات . فمن زاره الی درجته في الجنة من منزله فقد زار الله تبارك و تعالی . قال : فقلت له : يا ابن رسول الله ، فما معنى الخبر الذي روه ان ثواب « لا اله الا الله » النظر الی وجه الله ؟ فقال : يا ابا صلت ، من وصف الله بوجه كالوجه ، فقد كفر ؛ ولكن وجه الله ، انبیاؤه و رسله و حججه - صلوات الله علیهم . هم الذين بهم يتوجه الی الله و الی دینه و معرفته . و قال عز وجل : « كل من علیها فان - و يبقى وجه ربك » و قال عز وجل : « كل شيء هالك الا وجهه » فانظر الی انبیاء الله و رسله و حججه في درجاتهم ، ثواب عظیم المؤمنین يوم القيامة و قد قال النبي : « من ابغض اهل بيتی و عترتی لم یرنی و لم اره يوم القيامة » . و قد قال : « ان فيکم من لا یرانی بعد ان يفارقنی » . يا ابا صلت ، ان الله تبارك و تعالی لا یوصف بمكان و لا یدرکه الابصار و الاوہام . (التوحید ، صدوق ، باب ما جاء فی الرؤیة : ص ۱۱۷ - ۱۱۸ ح ۲۱)

مقصود این است که رو های ایشان ، درخشان است، و در انتظار ثواب پروردگار خود هستند.^۱
اوصیای پیامبر در تفسیر آیه (للذین احسنوا الحسنی و زیاده) در سه روایت متفقا یک معنی را بیان فرموده اند:

۱. امیر المؤمنین ، علی ابن ابی طالب فرموده است:

الحسنی هی الجنة ، والزیاده هی الدنيا.^۲

منظور از «حسنی» بهشت است ، و « زیاده » ، فزونی در دنیا است.

با این بیان، معنای این آیه چنین می شود:

از برای آنان که نیکویی کنند ، پاداش بهشت است ، و اضافه بر آن ، در دنیا نیز پاداش داده می شوند.

۲. حضرت باقر فرموده است:

الزیاده ، هی ما اعطاهم الله فی الدنيا ، و لم يحاسبهم فی الآخرة عن الزیاده.^۳

پاداش « فزونی » آن است که خدا به آنها در دنیا عطا فرموده ، و در آخرت پاداش « فزونی » را با آنها حساب نخواهند فرمود .

^۱ عن ابراهیم بن ابی محمود، قال : قال علی بن موسی الرضا فی قوله الله عز وجل : (وجوه یومئذ ناضرة - الی ربها ناظرة) یعنی : مشرقه تنتظر ثواب ربها . (التوحید ، صدوق ، باب ما جاء فی الرؤیة : ص ۱۱۶ ح ۱۹)

^۲ در ضمن عهد نامه امیر المؤمنین به محمد بن ابی بکر آمده است ؛ ج ۱ ص ۲۳۵ ، چ تهران ۱۳۹۵ ، الآمالی ، طوسی : ج ۱ ص ۲۵ ، چ نجف ۱۳۸۴ ، و در تفسیر آیه در : تفسیر برهان : ج ۲ ص ۱۸۳ ، تفسیر نورالثقلین : ج ۲ ص ۳۰۱ .

^۳ تفسیر آیه در : تفسیر نورالثقلین : ج ۲ ص ۳۰۱ ، به نقل از تفسیر علی بن ابی ابراهیم : تفسیر برهان : ج ۲ ص ۱۸۳ ، به نقل از تفسیر الطبرسی .

یعنی پاداش عمل آنها در قیامت ، محفوظ است و از آنها به جهت این پاداش دنیایی ، کاسته نخواهد شد.

۳. امام جعفر صادق فرموده است:

الزیاده فی الدنيا ، ما اعطاهم الله فیها ، و لم یحاسبهم فی الآخرة ، و یجمع لهم الله ثواب الدنيا والآخرة ، و یشبههم باحسن اعمالهم فی الدنيا والآخرة.^۱

زیادی در دنیا همان است که خداوند به ایشان در دنیا عطا فرموده ، و در آخرت آن را در حساب ایشان نمی آورد . و خداوند برای آنها پاداش دنیا و آخرت را جمع می کند ، و به ایشان بهترین اعمالشان را در دنیا و آخرت عنایت می فرماید.

۳-۱۰- بررسی و مقایسه

در کتب معتبر حدیث و تفسیر مکتب خلفا ، از ابوهریره و دیگر صحابه روایات مفصلی از پیامبر روایت کرده اند که به موجب آنها :

پروردگار در بهشت با مؤمنان روبه رو شده در جلسه ای مشترک ، با یکایک آنها به گفتگو می نشیند . پس از آن ، مؤمنان با روی خوش و بوی خوش به خانه های خود باز می گردند ، و همسرانشان از خوشرویی و خوشبویی آنها در شگفت می شوند ، و مومنان داستان هم نشینی خود را به همسران خود بازگو می نمایند.

و نیز اصل این حدیث ، در روایت کعب الاحباریهودی ملاحظه شد.

در اینجا شایسته است برای آنها که به صحت روایت ابوهریره معتقدند، این چند سوال مطرح شود:

^۱ ر.ک به تفسیرآیه در : تفسیر برهان: ج ۲ ص ۱۸۳.

این جلسه خداوند با مومنان ، در چه زمان هایی تشکیل می شود ؟ همه روزه است؟ یا هفتگی است؟ یا ماهیانه است؟ یا در زمان های دیگر ؟

به چه سبب دو راوی این روایت ، ابوهریره و کعب الأحبار ، زنان مؤمنه را از فیض هم نشینی با خداوند محروم ساخته اند؟

خدایی که عظمت و بزرگی اش ، به اندازه ای می باشد که در روایت های عرش و کرسی او را چنین توصیف کرد ند:

« بین زمین تا آسمان اول ، هفتاد و چند سال فاصله است، و بین آسمان اول تا به آسمان دوم نیز همین فاصله وجود دارد و همچنین است فاصله بین آسمان ها تا آسمان هفتم . بالای آسمان هفتم ، دریایی است به همان فاصله ها ، و بالای آن ، بزهای کوهی هستند که بین سم آنها تا زانوی آنها همان فاصله است . و عرش و آسمان ها از سنگینی جثه خداوند ، صدای « غرغز» می کند ، و اندام خداوند از هر سمت کرسی چهار انگشت بزرگ تر است!»

این خدا با چنین توصیفی ، چگونه می تواند با یکایک مردهای یک متر و نیم طول ، هم نشین شود؟! این نمونه ای بود از دلایل مکتب خلفا ، دایر بر دیدار مؤمنان با خداوند در بهشت.

نمونه دیگر از دلایل ایشان ، تاویلی است که ایشان از بعضی آیات و روایات نموده اند. مانند آیه کریمه (وجوه یومئذ ناضرة - الی ربها ناظرة) که جمله « الی ربها ناظرة» را در مکتب خلفا چنین تاویل کرده بودند که : « مؤمن در بهشت به روی پروردگار خود نظر می کند» .

اما امام اول و امام هشتم فرمودند : معنای آیه این است که : « مؤمن در انتظار ثواب پروردگار خود می باشد» .

شرح فرمایش ایشان چنین است:

اولاً « ناظره» در زبان عربی به چندین معنی آمده است . مانند :

نگاه کننده انتظار برنده^۱

در داستان بلقیس با حضرت سلیمان در قرآن کریم ، « ناظره» به معنای « انتظار برنده» استعمال شده است ؛ در آنجا که از قول بلقیس نقل می فرماید که گفت :

(وَإِنِّي مُرْسِلَةٌ إِلَيْهِمْ بِهَدِيَّةٍ فَنَظِرَةٌ بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ).^۲

من هدیه ای [برای سلیمان] می فرستم و در انتظار بازگشت فرستادگانم می مانم که چه پاسخ می آورند .

ثانیا در جمله « الی ربها ناظره» لفظ « ثواب » مقدر است که با ذکر آن می شود : « الی ثواب ربها ناظره» یعنی « در انتظار ثواب پروردگار خود تفصیل بیان داشتیم .

پیروان مکتب خلفا ، تفسیر « زیاده» در آیه « للذین احسنوا الحسنی و زیاده» را « بهره دیدار مؤمنان از خدا در بهشت » پنداشته اند ؛ دلیلشان هم همان روایت هایی است که خود نقل کرده اند .

در این باره ، وصی اول و پنجم وششم پیامبر فرموده اند:

« زیادت و فزونی در بهشت ، پاداش هایی است که خداوند برای عمل نیک مومنان در دنیا به آنها عنایت می فرماید » .

در آیه دیگری از قرآن کریم ، این تفسیر اوصیای پیامبر روشن شود :

یکم - در آیه مورد بحث خداوند می فرماید:

^۱ ر.ک به : المعجم الوسیط، واژه « نظر» ؛ مفردات الفاظ القرآن (راغب) واژه « نظر» .
^۲ سوره نمل : ۳۵ .

« للذین احسنوا الحسنی و زیاده »

« لِلَّذِينَ اتَّقَوْا مَاذَا أَنْزَلْ رَبُّكُمْ قَالُوا خَيْرًا لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَلَدَارِ الْآخِرَةِ خَيْرٌ
وَلِنَعْمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ »^۱

برای آنان که نیکوکاری کنند ، در دنیا نیکو پاداشی هست و در آخرت بهتر از آن . وجه نیکو
ست سرای تقوا پیشگان.

بنا بر این ، در هر دو آیه ، پاداش نیکو کاری در دنیا و آخرت مطرح شده است.

برای روشن تر شدن معنای « زیاده » و تفسیر آن نزد ائمه می گوئیم :

پاداش نیکو کاری مؤمنان در دنیا ، بهشت است که با لفظ « الحسنی » آمده ، و این تفسیر در
روایات دو مکتب به اتفاق آمده است. خداوند علاوه بر این پاداش ، در دنیا نیز جزای نیک می
دهد.

به عنوان مثال می توان مساله « صله رحم » ر مطرح نمود؛ پیامبر فرموده است: صله رحم ،
حساب روز قیامت را آسان می کند.^۲

این پاداش مربوط به آخرت است. اما اضافه بر آن ، خداوند به آن کس که صله رحم کند، در
دنیا طول عمر و برکت در مال عنایت می فرماید، و این زیادت و فزونی بر پاداش عمل صالح
در بهشت می باشد.

کمال روشنگری در این بحث ، فذرمایش امام رضا می باشد. ایشان می فرماید:

^۱ سوره نحل: ۳۰.
^۲ ر.ک به : سفینة البحار ، واژه « رحم » ؛ صحیح مسلم ؛ کتاب البر و
الصلة : باب صله رحم : ص ۱۹۸۲ ح ۲۰-۲۱.

در صفات خدا گفته نمی شود که او مکان دارد دیدگان سر و اندیشه ها او را در می یابند .
روی خدا ، انبیا و رسولان و حجج او می باشند که به راهنمایی ایشان به سوی خدا راه پیموده
می شود.

هر چه روی زمین است نا بود می شود ، مگر راه به سوی پروردگار .

خداوند می فرماید : هرکس با پیامبر بیعت کند ، با خدا بیعت کرده و دست خدا بر روی دست
ایشان می باشد .

و هرکس در حال حیات ، پیامبر را زیارت کند ، خدا را زیارت کرده است. و هرکس پیامبر را
در بهشت زیارت کند ، به زیارت خدا نائل شده است.

پیامبر فرموده است : هرکس دشمن بدارد عترت و اهل بیت مرا ، هرگز مرا روز قیامت نمی
بیند.

فصل یازده: خلاصه سخن دو مکتب در توحید

۱-۱۱- پیروان مکتب خلفا پیرامون توحید

در اعتقادات ، پیروان مکتب خلفا پیرامون توحید روایاتی با مضامین زیر دیدیم:

خدا را رخساری است مانند انسان ؛ همچنین او دارای ساق و پا و دست و انگشتان می باشد !

او بر فراز عرش و کرسی قرار گرفته ، جثه او از هر سمت کرسی چهار انگشت بزرگ تر است!
آن کرسی بر پشت هشت بز کوهی که بر روی دریایی بر فراز آسمان هفتم ایستاده اند،
قرار دارد!

فاصله بین زمین و آسمان اول ، هفتاد و یک یا دو یا سه سال است . فاصله بین هریک از
آسمانها نیز همین مقدار می باشد . عمق دریا و فاصله بین سم بزها انو هایشان نیز به همین اندازه
است!

کرسی از سنگینی جثه خداوند ، صدای « غرغز » می کند ؛ مانند تخته جهاز شتری از سنگینی
سوارش صدای « غرغز » می کند!

گاهی خداوند به آسمان اول فرود می آید و بندگانش را ندا می کند تا از او حاجت بخواهند !
در روز محشر ندا می شود : هرکس دنبال معبودش برود پس آنهایی که غیر از خدا را می
پرستیده اند ، به دنبال معبود های خود به راه افتاده به جهنم می روند . سر انجام تنها مسلمانان
در صحرای محشر باقی مانند . آنگاه خداوند نزد ایشان به غیر شکلی که او را می شناخته اند ،
می آید و آنها را می خواند تا دنبال او به راه افتاده بروند .

ایشان نمی پذیرند و می گویند : ما در اینجا می مانیم تا پروردگار ما بیاید و به دنبال او بروئیم .
خداوند از آنها می پرسند : آیا نشانه ای بین شما و پروردگارتان هست؟ می گوید : آری، ساق
پا! در این هنگام ، خداوند ساق پایش را بع ایشان نشان می دهد. ایشان با دیدن آن نشانه ،
پروردگار را می شناسد و می گوید : تو پروردگار ما هستی !

سپس پروردگار پیشاپیش ایشان به راه می افتد ، و ایشان هم به دنبال او به بهشت می روند. در
بهشت در اوقاتی خاص ، پروردگار می آید و با هر یک از ایشان می نشیند و گفت و گو می
کند !

در مکتب خلفا از این گونه روایات بسیار نقل شده که آنها را « روایات توحید و ایمان! » نام نهاده اند .

ابن خزیمه که یکی از سر شناسان بزرگ این مکتب است ، این روایت را در کتابی ویژه گرد آورده و آن را **کتاب التوحید** نامیده است.

بخاری و مسلم نیز در کتب خود (**صحیح**) ، این روایات را در یک فصل جدا گانه جمع آوری کرده و آن فصل را **کتاب التوحید و کتاب الایمان** ام نهاده اند .

این دسته از روایت ها بیش از هرکس دیگر ، از « ابو هریره » و استادش « کعب الاحبار » یهودی روایت شده است . بدین سبب و به علت اینکه این روایات همانند اخباری است که در تورات پیرامون صفات ربوبی بیان شده است ، ما آن روایات را « اخبار بنی اسرائیلی » می نامیم .

بینش و عقیده تجسیم پروردگار ؛ به سبب این روایات در مکتب خلفا منتشر شده است. بر اثر این بینش ، دانشمندان مکتب خلفا ، آیات بسیاری از قرآن و نیز احادیثی از پیامبر را که در آن ذکر « وجه الله » و « یدالله » و امثال آنها آمده ، به غلط تاویل نموده اند و این کلمات را که در معانی مجازی استعمال شده است ، حقیقی گرفته و به معنای اعضای بدن دانسته اند ، و با اتکا به آنها مدعی هستند که خداوند چون آدمیان درای اعضا و اندام است.

در نتیجه ، عقیده توحید رسمی دربار خلافت اسلامی که در بحث های گذشته بیان داشتیم و اکثریت مسلمانان در صفات ربوبی جز این عقیده را نمی شناسند ، به وجود آمده است .

۲-۱۱- احیای عقیده به توحید توسط اوصیای پیامبر

در بابر چنین پنداری، در مکتب اهل بیت، اوصیای پیامبر از وصی اول تا وصی هشتم^۱ را دیدیم که بسیار مجاهدت کردند تا احادیث تحریف شده را به مردم نشان دهند و صحیح آن را بیان نمایند.

مانند اینکه از پیامبر روایت کرده بودند: «خدا به آسمان اول فرود می آید و مردم را ندا می کند...» در این مورد، اوصیای پیامبر فرمودند: این حدیث تحریف شده است و صحیح آن، این است که پیامبر فرمود «خداوند ملکی را به آسمان اول می فرستد تا مردم را آنچنان خطاب کند».

همچنین دروغ بودن دسته ای دیگر از آن احادیث را روشن کردند و معنی صحیح آیات را بر وفق زبان عرب شرح دادند.

در اثر مجاهدت های ایشان، این روایات غلط تصحیح شد و آیات قرآن - که به شیوه ای نادرست و انحرافی تفسی شده بود - بر طبق قواعد زبان عرب تفسیر - و بین دسته ای از مسلمانان نشر شد.

و در پی آن مجاهدت ها و کوشش های پیگیر و مستمر، معتقدان و پیروان مکتب اهل بیت پدید آمدند. دانشمندان این مکتب، این احادیث تصحیح شده و تفسیر صحیح آیات را در کتاب های خود، به نام کتاب توحید و صفات رب تعالی ثبت نمودند؛ مانند شیخ صدوق در کتاب «التوحید» و مجلسی در باب توحید کتاب بحارالانوار.

^۱ پس از وصی هشتم، وصیای پیامبر خدا همگی در پایتخت خلفا تحت نظر بودند و کوچک ترین کار های ایشان از نظر مأموران حکومتی وقت، پنهان نمی مانده است. به ویژه عسکریین که در شهر سامرا و در پادگان نظامی آنجا، در حقیقت زندانی بودند و حکومت از تماس ایشان با مسلمانان به شدت جلوگیری می کرد.

بدین ترتیب ، در نتیجه مجاهدتهای امامان اهل بیت و کوشش های اصحاب ایشان و سپس دانشمندان مکتبشان ، بار دیگر عقیده صحیح توحید رب العالمین ، در دسترس هر انسانی که بخواهد به آن معرفت دست یابد ، قرا گرفت .

بنا بر آنچه گفته شد، اوصیای پیامبر عقیده توحید را این چنین احیا کردند ، و ما به فضل باری تعالی ، توحید صحیح رب العالمین را از ایشان آموخته ایم.

گذشته از اینها ، به طوری که در بحث های گذشته دیدیم ، امامان اهل بیت در ضمن آن تعلیمات ، چندین قانون علمی نیز به ما آموخته اند که خود ترازویی برای معرفت صفات باری تعالی و شناخت مقام انبیا و وصیای آنها می باشند . همچنین قواعد علمی دیگری به ما یاد دادند که خود ترازویی برای شناخت حقایق آیات قرآن کریم و دستیابی به معانی صحیح آنها ، و بررسی و شناسایی حدیث پیامبر می باشد .

از مجموعه این تعالیم ، مکتبی بین مسلمانان پدید آمد که در شناخت صفات باری تعالی ، مقام انبیا و اوصیای انبیا ، و نیز فهم آیات قرآن و حدیث پیامبر بینش روشنی دارد. ما این مکتب را « مکتب اهل بیت » ، و پیروانش را « پیروان مکتب اهل بیت » می نامیم . بینش خلاف این بینش را نیز - که شمه ای از آن در مباحث گذشته بیان داشتیم بینش « مکتب خلفا » ، و پیروان چنان مکتبی را « پیروان مکتب خلفا » می نامیم .

با توجه به آنچه گفته شد ، بسیار بجاست که این چند جمله زیبا از زیارت جامعه را بخوانیم :

السلام علیکم یا اهل بیت نبوة... و خزائن العلم... السلام علی ائمة الهدی و مصابیح
الدجی... السلام علی محال معرفة الله... السلام علی الدعاء الی الله... والمخلصین فی توحید الله ...
ورضیکم... انصارا لدینہ... و تراجمه لوحیه و ارکانا لتوحیده...

ودعوتهم الى سبيله بالحكمة والموعظة الحسنة...

فثبتني الله ابدًا ما حييت على مولاتكم و محبتكم و دينكم ... وجعلني ممن يقتص آثاركم
ويسلك سبيلكم و يهتدي بهداكم» .

سلام بر شما ای خاندان نبوت و گنجینه های علم و دانش . سلام بر رهبران راه هدایت و چراغ
های روشن کننده تاریکی ها ، سلام بر [دل های] جایگاه معرفت خدا . سلام بر آنان که مردمان
را به سوی خدا فرا می خوانند ، و خود در توحید خداوند اخلاص دارند . خداوند شما را برای
یاری دینش ، و ترجمان وحی خود ، و پایه و اساس مقررات یکتا پرستی خویش ، پسندید.
و شما مردم را با حکمت و اندرز نیکو به راه خدا دعوت نمودید .

خدا مرا تازنده ام ؛ در موالات و محبت و دین شما ، ثابت قدم بدارد . و مرا از جمله کسانی
قرار دهد که راه شما را می پیمایند و رفتار شما را دنبال می کنند و به راه شما می روند و به
هدایت شما راهنمایی می شوند.

فصل دوازدهم: بحث پیرامون قرآن ؛ قدیم ، مخلوق یا هیچ یک

۱-۱۲- در مکتب خلفا

در مکتب خلفا، به جز اختلافی که در باره صفات خداوند ، از لحاظ داشتن یا نداشتن اعضا
دیده نمی شود، اختلاف دیگری نیز به چشم می خورد . به این معنی که آن فرقه که در صفات
خداوند ، قائل به وجود اعضا و جوارح ، چون چشم و دست و پا برای ذات مقدسش هستند ،
کلام خدا را نیز جزء صفات حضرتش به حساب آورده مدعی اند همچنان که خداوند و
صفاتش قدیم است ، قرآن که کلام باری تعالی است ، مانند ذاتش قدیم می باشد و هرکس که
بگوید قرآن مخلوق است ، یکی از صفات خدا را مخلوق دانسته و کافر شده است.

فرقه دای دیگر گوید : جزء ذات خداوند قدیم نیست و قرآن مخلوق خداست و هرکس بگوید قرآن قدیم است ، قائل به دو وجود قدیم شده ؛ یکی خداوند و دیگری کلام خداوند . به این ترتیب برای خدا شریک قائل شده و به خدا شرک آورده است .

فرقه اول همان مجسمه و مشبهه بودند ، و فرقه دوم جهمیه و پس از ایشان معتزله ، و از هردو فرقه ، فرقه های متعدد پدید آمد.^۱

اینک بیان تاریخ این داستان:

نخستین درگیری معروف بین این دو طرز تفکر ، بین مقاتل بن سلیمان (متوفای ۱۵۰ق) از حشویه اهل حدیث ، و جهم (متوفی ۱۲۸ق) و فرقه او که پیشگامان اهل کلام بودند، صورت گرفته و از آن پس ، درگیری طولانی دیگری بین فرقه های معتزله با فرقه های اشعریه و اهل حدیث به پا شد؛ چنان که در باب شناسایی فرقه های مسلمانان اشاره اییدان داشتیم .

اولین درگیری رسمی و خونین را بین این دو گروه ، مامون ، خلیفه عباسی (متوفی ۲۱۸ق) آغاز نمود و سپس آنرا در طول سی سال مدت حکومت معتصم (متوفی ۲۲۷ق) ، برادر مامون و واثق (متوفی ۲۳۲ق) و متوکل (متوفی ۲۴۷ق) ، دو فرزند معتصم به شرح ذیل به پا داشتند.

خلیفه عباسی ، مامون ، در سال ۲۱۱هجری در دستوری مدح معاویه رامنع کرد و اعلام داشت که پس از پیامبر

، علی افضل و برتر از دیگران است و هرکس معاویه را مدح کند ، خویش هدر است.^۲

^۱ در این باره ر.ک به : الفرق بین الفرق: ص ۱۱۴ - ۱۸۴ و ۲۱۱ - ۲۲۸؛ املل و النحل : ج ۱ ص ۴۳ - ۱۰۳

^۲ تاریخ الخلفاء، ترجمه مامون : ص ۳۰۸ ، چ مصر ۱۳۷۱ق .
وفی سنة احدى عشرة امر مامون بان ینادی : برئت الذمة ممن ذکر معاوية بخیر ، وان افضل الخلق بعد رسول الله ، علی ابن ابی طالب .

و در سال ۲۱۲ هجری اعلام داشت که قرآن مخلوق خداست و علی افضل از ابوبکر و عمر و عثمان است. از این اعلامیه پیروان مکتب خلفا ناراحت شدند و نزدیک بود فتنه به پا شود. بدین سبب خلیفه در آن سال سکوت اختیار کرد. سپس در سال ۲۱۸ هجری، قول خود را درباره قرآن تجدید کرد^۱ و در حالیکه در شهر رقه شام بود، در نامه مفصلی به والی بغداد نوشت:

« گروهی بی خردان می پندارند که قرآن را خدا خلق نکرده و قدیم است»، و پس از استشهاد به چند آیه از قرآن که دلالت دارد بر آنکه قرآن قدیم نیست و آفریده خداست^۲ نوشت:

آنها خود را از اهل سنت و جماعت می شمارند و مخالفان خود را کافر و بر باطل می دانند، در حالی که آنها خود در ایمان به توحید خداوند نقص دارند. به آنها در مشاغل دینی نباید اعتماد کرد و نباید شهادت آنها را پذیرفت. چه آنکه دروغگو ترین مردم، آن کسی می باشد که درباره وحی خداوند دروغ گوید. بنا بر این، قضات را گرد آور و آنها را در قول به خلق قرآن امتحان کرده به آنها اعلام کن: من در کارهایم (ماموریت های دولتی) کسی رانمی گمارم که به دینداری اش اطمینانی نباشد. از آنها در برابر گواهان، در باره قولشان در امر قرآن سوال و بازجویی کن، و نیز این دستور را به همه جا صادر کن و نتیجه را از کارگزاران خود گرفته به ما بنویس.^۳

^۱ تاریخ الخلفا، ترجمه مامون: ص ۳۰۸. و فی سنة اثنی عشرة اظهر المامون القول بخلق القرآن مضافا الی تفضیل علی علی ابی بکر و عمر؛ فاشمازت النفوس منه، و کاد البلد یفتتن، ولم یلتئم له من ذلك ما اراد، فکف عنه الی سنة ثمان عشرة.

^۲ این استدلال را پس از این می آوریم.

^۳ تاریخ الخلفا، ترجمه مامون: ص ۳۰۸ - ۳۰۹. و فی سنة ثمان عشرة امتحن الناس بالقول بخلق قرآن؛ فکتب الی نائبه علی بغداد، اسحاق بن ابراهیم الخزاعی بن عم طاهر بن الحسین، فی امتحان العلماء کتابا یقول (هذا الكتاب فی تاریخ الطبری: ج ۱۰ ص ۲۸۴) فیه:

و قد عرف امیرالمومنین ان الجمهور الاعظم و السواد الاکبر من حشوة الرعية و سفلة العامة ممن لا نظر له و لارؤية و لا ابتغاء بنور

والی بغداد به دستور خلیفه ، علمای مکتب خلافت را احضار کرد و گفتار های مفصلی با آنها داشت که تفصیل آن را طبری و ابن اثیر و ابن کثیر ، در تاریخ های خود آورده اند.

پس از آن ، والی بغداد در نامه ای جریان را به مامون نوشت و دستور داد تا چند نفر از کسانی را که قائل به خلق خدا نشدند به دلیل آنکه مشترک هستند ، گردن بزند و چند تن را نزد خلیفه بفرستد تا خود با آنها مناظره کند و هرکس نپذیرفت ، او را بکشند . والی آنها را دوباره احضار کرد و دستور خلیفه را به ایشان ابلاغ داشت . همه اعلام داشتند قرآن مخلوق است ، مگر احمد بن حنبل و یک تن دیگر . والی آن دو را نزد خلیفه روانه کرد ، لیکن مامون پیش از آنکه با آنها رو به رو شود ، در همان سال وفات کرد.^۱

العلم و برهانه اهل جهالة بالله و عمی عنه ، و ضلالة عن الحقيقة دینه ، و قصور ان یقدروا الله حق قدره ، و یعرفوه کنه معرفته ، و یفرقوا بینه و بین خلقه ، و ذلك انهم ساووا بین الله و بین ما نزل من القرآن ؛ فاطبقوا علی انه قدیم لم یخلقه الله و یخترعه ، و قد قال الله تعالی : « انا جعلنا قرآنا عربیا » فكل ما جعله الله فقد خلقه كما قال الله تعالی : « و جعل الظلمات الی النور » و قال : « كذلك نقص علیك من انباء ما قد سبق » فاخبرانه قصص لامور احده بعد ها ، و قال : « احکمت آیاته ثم فصلت » والله محکم کتابه و مفصله فهو خالقه و مبتدعه ، ثم انتسبوا الی السنة و اظهروا انهم اهل الحق و الجماعة ، و ان من سواهم اهل الباطل و الکفر ؛ فاستطالوا بذلك و غروا به الجهال ، حتی مال قوم من اهل السمات الکاذب و التخشع لغير الله الی موافقتهم ، فتركوا الحق الی باطلهم ، و اتخذوا دون الله وليجة الی ضلالهم ، الی ان قال : فرای امیرالمومنین ان اولئك شر الامة المنقوصون من التوحيد حظا و اوعية الجهالة و اعلام الکذب و لسان ابليس الناطق فی اولیائه و الهائل علی اعدائه من اهل دین الله ، و احق من یتهم فی صدقه و تطرح شهادته و لایوثق به عمی عن رشفه و حظه من الايمان و لم یعرف الله حق معرفته ، فاجمع من بحضر تک من القضاة فاقرأ علیهم کتابنا ، و امتحنهم فیما یقولون ، و اکشفتهم عما یعتقدون فی خلقه و احداثه ، و اعلمهم انی غیر مستعین فی عملی ، و لا واثق بمن لا یوثق بدينه ، فاذا اقرؤا بذلك و واقفوا فمرهم بنص من بحضرتهم من الشهود و مسالتهم عن علمهم فی القرآن و ترک شهادة من لم یقر انه مخلوق ، و اکتب الینا بما یاتیک عن قضاة اهل عملک فی مسالتهم و الامر لهم بمثل ذلك .

^۱ تاریخ الخلفا ، ترجمه مامون : ص ۳۰۶ - ۳۱۲ .

ثم کتب مامون کتابا آخر من جنس الاول الی اسحاق ، و امره باحضار من امتنع ، فاحضر جماعة منهم احمد بن حنبل ، و بشر بن الولید الکندی ، و ابوحسان الزیادی ، و علی بن ابی مقاتل ، و الفضل بن غانم ، و عبید الله بن عمر القواریری ، و علی بن الجعد ، و سجادة ، و الذیال بن الهیثم ، و قتیبه بن سعید ، و سعد ویه الواسطی ، و اسحاق بن ابی اسرائیل ، و ابن الهرس ، و ابن علیه الاکبر ، و محمد بنوح العجلی ، و یحیی بن عبد الرحمن العمری ، و ابو نصر تمار ، و ابو معمر القطیعی ، و محمد

آتش افروز این معرکه

آتش افروز این معرکه در مکتب خلفا ، احمد بن ابی دؤاد (متوفی ۲۴۰ق) بود.^۱ وی در زمان مامون مورد مشورت وی بود. مامون در حال احتضار، به خلیفه بعد از خود ، معتصم ، چنین وصیت کرد:

« هیچ گاه احمد ابن ابی دؤاد از تو جدا نشود وبا طرف مشورت قراردادن او ، وی رادر همه کاره‌ایت شرکت ده که اهلیت این کار را دارد ، و پس از من برای خود هیچ وزیر به کار نگیر.»^۲

بدین سبب احمد بن ابی دؤاد ، یگانه مرد طرف شور خلیفه معتصم گردید و خلیفه ، او را منصب قاضی القضاة داد و هیچ کاری را در آشکارا و پنهان ، بدون مشورت وی انجام نمی داد.^۳

بن حاتم بن میمون ، وغیرهم . وعرض علیهم کتاب مامون ، فعرضوا وروا ولم ینکروا ، فقال لبشر بن الولید : ما تقول ؟ قال : قد عرفت امیر المومنین غیر مره ، قال : والآن فقد تجدد من امیر المومنین کتاب ، قال : اقول : کلام الله ، قال : لم سالک عن هذا ، مخلوق هو ؟ قال : ما احسن غیر ما قلت لک ، وقد استهدت امیرالمومنین ان لا اتکلم فیه ، ثم قال لعلی بن ابی مقاتل : ما تقول ؟ قال : القرآن کلام الله ، وان امرنا امیرالمومنین بشیء سمعنا واطعنا ، واجاب ابوحنسان الزیادی بنحو من ذلک ، ثم قال لا یجد بن حنبل : ما تقول ؟ قال کلام الله ، قال : امخلوق هو ؟ قال : هو کلام الله ، لا ازید علی هذا ، ثم امتحن الباقین وکتب بجواباتهم ، ثم بلغ المامون ان الذین جابوا مکرهین ، فغضب وامر باحضارهم الیه ، فحملوا الیه ، فبلغتهم وفاة المامون قبل وصولهم الیه و لطف الله بهم ، و فرج عنهم .

^۱ وفيات الاعیان ، ترجمه احمد بن ابی دؤاد : ج ۱ ص ۶۷؛ تاریخ الخلفاء ، ترجمه واثق : ص ۳۴۱؛ تاریخ بغداد: ج ۱ ص ۱۴۲ .

^۲ وفيات الاعیان ، ترجمه احمد بن ابی دؤاد : ج ۱ ص ۶۷ .

^۳ وفيات الاعیان ، ترجمه احمد بن ابی دؤاد : ج ۱ ص ۶۷ .

ولما ولی المعتصم الخلفه جعل ابن ابی دؤاد قاضی القضاة ، وعزل یحیی بن اکتف ، وخص به احمد ، حتی کان لایعفل فعلا باطنا ولا ظاهرا الا برایه .

معتصم در سال ۲۱۸ هجری ، در نامه ای از استاندارانش خواست تا مسلمانان ر در قول مخلوق بودن قرآن امتحان کنند و دستور داد معلمان به شاگردان این عقیده را تعلیم دهند . او گروهی از علما را به سبب مخالفت با این عقیده به قتل رسانید.^۱

ابن ابی دؤاد در سال ۲۲۰ هجری ، احمد بن حنبل را احضار کرد و با تازیانه مجبورش نمود که بگوید قرآن مخلوق است.^۲

وقتی معتصم در سال ۲۲۷ هجری وفات کرد و فرزندش ، واثق به جای او بر مسند خلافت تکیه زد ؛ اعتماد واثق بر ابن ابی داؤد بیشتر شد.^۳

واثق در سال ۲۳۱ هجری ، نامه ای به والی بصره نوشت و به وی دستور داد که ائمه جماعت و مؤذنان را در عقیده به مخلوق بودن قرآن امتحان کند.^۴

در همین سال ، احمد بن نصر خزاعی از اهل حدیث را با غل و زنجیر از بغداد به سامرا و به محضر واثق آوردند.

^۱ تاریخ الخلفاء ، ترجمه معتصم : ص ۳۳۵ .
بویع له بالخلافة بعد المامون ، فی شهر رجب سنة ثمان عشرة ومائتين ، فسلك ما كان المامون عليه و ختم به عمره من امتحان الناس بخلق القرآن ، فكتب الى بلاد بذلك، وامر المعلمين ان يعلموا الصبيان ذلك ، وقاسى الناس منه مشقة في ذلك وقتل عليه خلقا من العلماء .

^۲ تاریخ الخلفاء ، ترجمه ابن معتصم :
وضرب الامام احمد بن حنبل ، و كان ضربه في سنة عشرين . وفيات الاعيان ، ترجمه احمد بن ابی داؤد : ج ۱ ص ۶۷ ، و ترجمه احمد بن حنبل : ج ۱ ص ۴۸ : و امتحن ابن ابی دؤاد الامام احمد بن حنبل ، والزمه القول بخلق القرآن كريم ، وذلك في شهر رمضان سنة عشرين و مائتين . تاريخ بغداد ، ترجمه احمد بن حنبل : ج ۴ ص ۴۲۲ - ۴۲۳ :
اخبرنا علي بن احمد بن عمر المقرئ اخبرنا ابوبكر بن محمد بن عبد الله الشافعي حدثنا ابو غالب ابن بنت معاوية حدثنا ابو عبدالله احمد بن محمد بن حنبل الشيباني وولد سنة اربع و ستين ومائه ، وضرب بالسياط في الله ، فقام مقام الصديقين في عشر الاواخر من شهر رمضان سنة عشرين و مائتين .

و في سنة احدى و ثلاثين ورد كتابه الى امير البصرة يامره ان يمتحن الائمة والمؤذنين بخلق القرآن ، و كان قد تبع آباه في ذلك ، ثم رجع في آخر امره .

^۳ وفيات الاعيان ، ترجمه ابن ابی دؤاد : ج ۱ ص ۶۷ ، تاريخ الخلفاء ، ترجمه واثق : ص ۲۴۱ .

^۴ تاريخ الخلفاء ، ترجمه واثق : ص ۳۴۰ .

از وی درباره قرآن سؤال شد . احمد گفت: قرآن مخلوق نیست.

واثق پرسید : در مورد رؤیت خداوند در روز قیامت چه می گویی ؟

احمد گفت : در روایت چنین آمده است ؛ سپس روایت را خواند.

واثق گفت : دروغ می گویی !

احمد جواب داد : چنین نیست، دروغ می گویی !

واثق : وای بر تو ! خدا دیده می شود چنان که جسم محدود دیده می شود ، و مکان او رافرا

می گیرد و بیننده او را در جایی بخصوص می بیند؟!!

گروهی از دانشمندان معتزله که در مجلس حاضر بودند ، گفتند : زدن گردنش حلال است.

واثق شمشیر طلب کرد و به حاضران گفت : هنگامی که برای زدن گردنش بر می خیزم ، کسی به کمک من برنخیزد . من گام های خود را برای کشتن این کافر برمی دارم، در پیشگاه خداوند ذخیره می کنم . کافری که پروردگاری را می پرستد که ما نمی پرستیم و به او صفات که او می گوید ، وصف نمی کنیم .

سپس دستور داد نطع^۱ را بگسترانند .

احمد را با غل و زنجیر بر روی نطع نشانده . خلیفه با شمشیر به سوی او رفت و گردن او را زد و دستور داد سر او را به بغداد برده برچوبه دار بیاویزند. سپس نوشته ای از گوش آن سر بریده آویختند که در آن نوشته بود :

^۱ بساطی از پوست چهار پایان بود که در وقت گردن زدن ، بر روی فرش ها می گسترانیدند تا فرش ها به خون آلوده نشود.

این سر احمد است که امام (واثق) او را خواند تا قبول کند که قرآن مخلوق است، ونفی کند تشبیه خدا را به مخلوق . او نپذیرفت و خدا او را به سزایش رسانید.

آن سر را پایین آوردند و دفن کردند .

در همین سال (۲۳۱ق) هزار و ششصد اسیر مسلمان را از روم باز گرفتند و آزاد کردند. در این باره احمد بن ابی دؤاد دستورداد تا اسیران مسلمان را در قول مخلوق بودن قرآن امتحان کنند . هر اسیری که پذیرفت چنین بگوید (که قرآن مخلوق است) ، او را از دست رومیان باز گیرند و آزاد کنند و دودینار به او بدهند . و هرکس نپذیرفت ، او را در حال اسیری واگذارند.^۱

واثق در سال ۲۳۲ هجری وفات کرد و پس از او برادرش ، متوکل خلیفه شد.

متوکل در همه اندیشه ها و کارهایش بر خلاف سه خلیفه قبل ، مامون و معتصم و واثق ، عمل می کرد. وی پیر حشویه اهل حدیث بود و معتقدان به قدیم بودن قرآن را اعزاز و اکرام می نمود و معتقدان به مخلوق بودن قرآن را منخول و منکوب می داشت. همچنین مانند حشویه اهل

^۱ تاریخ خلفا ترجمه واثق : ص ۳۴۰-۳۴۲ ، تاریخ بغداد : ج ۴ ص ۱۴۱ - ۱۵۶ .

وفی هذه السنة قتل احمد بن نصر الخزائي ، و كان من اهل الدحيث ، قائما بالامر بالمعروف و النهي عن المنكر ، احضره من بغداد الى سامرا مقيدا و ساله عن القرآن ، فقال : ليس بمخلوق ، و عن الرؤية في القيامة ، فقال : كذا جاءت الرواية ، و روى له الحديث ، فقال الواثق له : تكذب ، فقال للواثق : بل تكذب انت ، فقال : و يحك! يرى كما يرى المحدود المتجسم و يحويه مكان و يحصره مكان و يحصره الناظر؟ انما كفرت يرب صفته ما تقولون فيه؟ فقال جماعة من فقهاء المعتزلة الذين حوله : هو حلال الضرب ، فدعا بالسيف ، و قال : اذا قمت اليه فلا يقوم احد معي ، فاني احتسب خطاي الى هذا الكافر الذي يعبد ربا لا تعبده و لا نعرفه بالصفة التي وصفه بها ، ثم امر بالنطح . فاجلس عليه و هو مقيد ، فمشى اليه ، فضرب عنقه ، و امر بحمل راسه الى بغداد ، فصلب بها ، وصلبت جنته في سر من راي ، و استمر ذلك ست سنين الى ان ولي المتوكلين ، فانزله و دفنه . ولما صلب كتب ورقة و علقت في اذنه ، فيها : هذا راس احمد بن نصر بن مالك ، دعاء عبد الله الامام هارون الى اقول بخلق القرآن وثقى التشبيه ، فابى الا المعائدة ، فجعله الله الى ناره .

و في هذا السنة استفك من الروم الفا وست مائة اسير مسلم ، فقال ابن ابى دؤاد - قبحه الله - من قال من الاسارى «القرآن مخلوق» خلصوا و اعطوه دينارين ، و من امتنع دعوه في الاسر .

حدیث ، دشمنی خود را با میر المؤمنین ، علی و خاندانش اظهار می کرد تا آنجا که قبر حضرت سید الشهداء را با آب بست تا اثری از آن نماند.

به همین سبب احمد بن حنبل در زمان متوکل احترامی کم نظیر داشت ، و چون در سال ۲۴۱ هجری در بغداد وفات کرد ، صدها هزار نفر در تشییع جنازه اش شرکت کردند. تا آنجا که گفته اند تعداد مردان به هشت صد هزار و تعداد زنان به شصت هزار نفر رسید. قبرش پس از مرگ ، مردم گردید.^۱

متوکل در سال ۲۴۷ هجری وفات کرد و پس از او ، دستگاه خلافت در قول به قدیم یا مخلوق بودن قرآن ، هیچ گونه دخالت یا تظاهری نداشت. این مبارزه پس از آن مردمی شد و رهبری آن را دانشمندان مکتب خلفا در دو طرف به عهده داشتند و تا قرن ها بعد از آن ، یکدیگر را در این باره امتحان و توهین و تحقیر و آزار می کردند.

چنین بود کار دو فرقه در برخورد با هم در عقیده خلق قرآن. اینک نمونه ای از دلایل هر دو گروه را ذکر می کنیم:

مامون ، خلیفه عباسی ، در نامه اش به والی بغداد ، قوی ترین و روشن ترین دلیل خود بر قدیم نبودن قرآن را چنین آورده است:

^۱ تاریخ بغداد : ج ۴ ص ۴۲۲ .
عن البغوی ان بنان بن احمد القصبائی اخبر هم انه حضر جنازة احمد بن حنبل مع من حضر ، قال فكانت الصفوف من الميدان الى قنطرة ربيع القطيعة ، و حزر من حضرها من الرجال ثمان مائة الف ، و من النساء ستين الف امرأة . و كان دفنه يوم جمعة ، قال و صلى عليه محمد بن عبدالله بن طاهر .

اینان خدا را با قرآن - که او آن را نازل فرمود - مساوی دانستند^۱، و گفتند قرآن قدیم است و خدا او را خلق نکرده و ایجاد نکرده. در حالی که خدا می فرماید:

(إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا)^۲

و ما آن ذات بخ صورت قرآنی عربی قرار دادیم.

و هر چه را خدا «جعل» کرده، همان است که «خلق» کرده؛ چنان که می فرماید:

(وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ)^۳.

و قرار داد ظلمات و نور را.

و نیز فرمود:

(كَذَلِكَ نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ مَا قَدْ سَبَقَ)^۴.

ما بر تو از اخبار گذشتگان حکایت می کنیم.

در این آیه از کارهایی که در گذشته واقع شده، خبر داده است. بنابر این، این آیه بعد از آن حوادث نازل شده و قدیم نیست. همچنین فرمود:

(أَحْكَمْتَ آيَاتِهِ ثُمَّ فَصَّلَتْ)^۵.

ایات قرآن محکم قرار داده شد. سپس شرح و تفضیل داده شد.

^۱ قرآن را مانند خدا قدیم دانستند.

^۲ سوره زخرف: ۳.

^۳ سوره انعام: ۱.

^۴ سوره طه: ۹۹.

^۵ سوره هود: ۱.

و خداوند است که کتاب خود را محکم فرموده و مفصل بیان داشته است. بنابر این ، و خداوند خالق قرآن و ایجاد کننده آن است.

محکم ترین دلیل بر مخلوق نبودن قرآن را در مکتب خلفا ، احمد بن حنبل آورده است. چنان که در تاریخ بغداد می بینیم:

از احمد بین حنبل ، از حال کسی که بگوید قرآن مخلوق است ، سؤال کردند؟
احمد گفت: کافر است.

سائل گفت: پس ابن ابی دؤاد چه حالی دارد؟

احمد پاسخ داد: به خدای عظیم ، کافر است.

سائل پرسید: به چه کافر شده است؟

احمد گفت: به قول خداوند ، آنجا که می فرماید:

(وَلَئِنْ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ مِّنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ)¹.

پس قرآن از علم خداست و هر کس بیندازد که علم خدا مخلوق است ، به خداوند عظیم کافر شده است.²

¹ سوره بقره: ۱۴۵.

² تاریخ بغداد ، ترجمه ابن ابی دؤاد: ج ۴ ص ۱۵۳.
حدثنا الحسن بن ثواب. قال: سألت أحمد بن حنبل عن قول القرآن مخلوق؟ قال: كافر. قلت: فابن أبي دؤاد؟ قال: كافر بالله العظيم.
قلت: بماذا كفر؟ قال: بكتاب الله تعالى ، قال الله تعالى: (ولئن اتبعت أهواءهم من بعد الذي جاءك من العلم) فالقرآن من علم الله ، فمن زعم أن علم الله مخلوق فهو كافر بالله العظيم.

۲-۱۲- در مکتب اهل بیت

امیر المؤمنین ، علی بن ابیطالب ، آنگاه که با خوارج روبرو شد ، ایشان را موعظه فرمود و خدا را به یادشان آورد و از جنگ کردن بر حذر داشت. سپس به ایشان فرمود: بر من چه ایرادی دارید؟ من نخستین کسی هستم که به خدا و پیامبرش ایمان آوردم. خوارج گفتند : تو آنچه گفتی هستی ، اما ابوموسی را در دین خدا حکم قرار دادی!

آن حضرت فرمود:

بخ خدا قسم من هیچ مخلوقی را حکم قرار ندادم ، بلکه قرآن را حکم قرار دادم. به خدا قسم اگر نه این بود که من در کارم مغلوب شدم و با رای من مخالفت کردند ، هرگز راضی نمی شدم که جنگ بین من و محاربان خدا فرو نشیند تا آنکه فرمان خدا برتر شود و دین خدا را یاری کنم ، اگر چه این کار ، کافران و جاهلان را بد آید.^۱

شاهد ما در این حدیث ، فرمایش آن حضرت است که فرمود:

من هیچ "مخلوقی" را حکم قرار ندادم ، لیکن قرآن را حکم قرار دادم». بنابر این ، به قرآن ، مخلوق گفته نمی شود.

از امام جعفر صادق سؤال نمودند: قرآن خالق است یا مخلوق؟

آن حضرت رد جواب فرمود:

^۱ التوحید ، صدوق ، باب القرآن ما هو: ص ۲۲۵ ح ۶ .
عن الصبغ بن نباتة ، قال : لما وقف امیر المؤمنین عبلی بن ابیطالب علی الخوارج و وعظتهم و ذکرهم و حذرهم القتال قال لهم: ما تنقمون منی؟ الا انی اول من آمن بالله و رسوله . فقالوا: انت كذلك ، و لكنك حکمت فی دین الله ابا موسی الاشعری .
فقال : والله ما حکمت مخلوقا ، و انما حکمت القرآن ، و لو لا ان غلبت علی امری و خولفت فی رایي لما رضیت ان تضع الحرب اوزارها بینی و بین اهل حرب الله حتی اعلى كلمة الله وانصر دین الله و لو کره الکافررون و الجاهلون .

قرآن نه خالق است و نه مخلوق ، قرآن کلام خداست.^۱

ضمن نامه مفصلی ، امام صادق نوشت:

القرآن کلام الله محدث غیر مخلوق و غیر ازلی مع الله تعالی ذکره.

و نیز نوشت:

انزل من عند الله علی محمد رسول الله .^۲

یعنی قرآن کلام خداست و قدیم و مخلوق نیست و از ازل با خدا نبوده ، از نزد خدا بر پیامبر خدا نازل شده است.

راوی از حضرت موسی بن جعفر سؤال کرد و گفت:

ای پسر پیامبر! چه فرمانی درباره قرآن ؛ چرا که مردم درباره آن اختلاف دارند ، گروهی گویند قرآن مخلوق است و گروهی گویند قرآن مخلوق نیست.

آن حضرت فرمود: اما من در شان قرآن نمی گویم آنچه آنها می گویند ، لیکن من می گویم قرآن کلام خداست.^۳

^۱ الرد علی الجهمیه : ص ۸۸ ، التوحید ، صدوق ، باب القرآن ما هو : ص ۲۲۴ ح ۳. «عمار قال : قيل لجعفر بن محمد : القرآن خالق او مخلوق؟ قال : ليس بخالق و لا مخلوق و لكنه كلام الله».

^۲ التوحید ، صدوق ، باب القرآن ما هو : ص ۲۲۷ ح ۷. و سالت رحمك الله عن القرآن و اختلاف الناس قبلكم ، فان القرآن كلام الله محدث غير مخلوق و غير ازلي مع الله تعالی ذكره ، و تعالى عن ذلك علوا كبيرا ، كان الله عزوجل و لا شيء غير الله معروف و لا مجهول ، كان عزوجل و لا متكلم و لا مرید و لا متحرك و لا فاعل جل و عز ربنا ، فجميع هذه الصفات محدثه عند حدوث الفعل منه ، جل و عز ربنا ، القرآن و كلام الله غير مخلوق ، فيه خبر من كان قبلكم و خبر ما يكون بعدكم انزل من عند الله علی محمد رسول الله .

^۳ التوحید ، صدوق ، باب القرآن ما هو : ص ۲۲۴ ح ۵. حدثنا الحسين بن ابرهيم بن احمد بن هشام المؤدب ، قال : حدثنا محمد بن ابي عبدالله الكوفي ، قال حدثنا محمد بن اسماعيل البرمكي ، قال : حدثنا عبدالله بن احمد ، قال : حدثني سليمان بن جعفر الجعفري ، قال : قلت لابي

راوی می گوید ، به امام رضا گفتم:

ای پسر پیامبر! مرا از حقیقت قرآن خبر ده ؛ قرآن خالق است یا مخلوق؟

آن حضرت فرمود:

«نه خالق است و نه مخلوق ، لیکن کلام خداوند عزوجل می باشد».^۱

راوی دیگر می گوید: به امام رضا گفتم:

درباره قرآن چه می گویی؟

فرمود: «کلام الله است ، بیش از این مگویی و هدایت را از غیر قرآن مجوی که گمراه می

شوی».^۲

راوی گوید: امام علی النقی به یکی از شیعیان در بغداد نوشت:

بسم الله الرحمن الرحيم. خداوند ، ما و تو را از فتنه حفظ فرماید ، اگر چنان فرماید چه عظیم
عنایتی فرموده. و اگر حفظ نفرماید ، خود آن هلاکت می باشد. رای ما این است که مجادله کردن
درباره قرآن ، بدعت است و آن کس که سؤال کند و آن کس که پاسخ دهد ، هر دو در بدعت

الحسن موسى بن جعفر : يابن رسول الله ، ما تقول في القرآن ، فقد اختلف فيه ممن قبلنا؟ فقال قوم انه مخلوق ، و قال قوم انه غير مخلوق ، فقال : اما انى لا اقول في ذلك ما يقولون ، ولكنى اقول ، انه كلام الله .

^۱ التوحيد ، صدوق ، باب القرآن ما هو : ص ۲۲۳ ح ۱ .
حدثنا احمد بن زياد بن جعفر الهمداني ، قال : حدثنا علي بن ابراهيم ، عن ابيه ابراهيم بن هاشم ، عن علي بن معبد ، عن الحسين بن خالد ، قال : قلت للرضا علي بن موسى : يابن رسول الله ، اخبرني عن القرآن اخالق او مخلوق؟ فقال : ليس بمخلوق ، ولكنه كلام الله عزوجل .

^۲ التوحيد ، صدوق ، باب القرآن ما هو : ص ۲۲۳-۲۲۴ ح ۲ .
حدثنا جعفر بن محمد بن مسرور ، قال : حدثنا محمد بن عبدالله بن جعفر الحميري ، عن ابيه ، عن ابراهيم بن هاشم ، عن الريان بن الصلت ، قال : قلت للرضا : ما تقول في القرآن ؟ فقال : كلام الله لا تجاوزوه ، و لا تطلبوا الهدى في غيره فتضلوا .

گذاری شرکت کرده اند. سائل به کاری پرداخته که کاری پرداخته که کار او نیست و پاسخ دهنده ، خود را به کاری واداشته که کار او نیست. خالق جز خدای عزوجل نیست و غیر از او همه مخلوق می باشند. قرآن «کلام الله» است ، بر قرآن نامی از پیش خود مگذار که اگر نامی بگذاری ، از گمراهان می شوی ، خداوند ، ما و تو را از کسانی قرار دهد که از پروردگارشان خشیت دارند و از (ساعت) مرگ و قیامت بیمناک هستند.^۱

راوی ، داستان این نامه را بیان نکرده و نگفته امام به چه مناسبت ، این نامه را نگاشته و کدام یک از شیعیان مخاطب بوده است. و نکته دیگر آنکه لحن این نامه خصمانه و با کنایه هایی چند مانند «فتنه» ، «بدعت» و «گمراهان» آمده و چنین لحنی تناسب با مخاطب شیعه ندارد. همیشه ائمه در خطاب به شیعیان خود ، لحن محبت آمیز و مهربانی داشته اند. این دو مشکل را ابن خلکان در ترجمه احمد بن ابی دؤاد در وفیات الاعیان حل کرده و چنین آورده است:

ابن ابی دؤاد به مردی از اهالی مدینه - که به گمان خطیب بغدادی ، عبدالله فرزند موسی بن جعفر بوده است - نوشت:

اگر با امیرالمؤمنین در قولش (که قرآن است) بیعت کردی ، سزاوار پاداش نیکوی او می شوی و اگر امتناع ورزیدی ، از کید او در امان نیستی. (آن مرد) در جواب نوشت:

خداوند ما و تو را از فتنه حفظ کند ...^۲

^۱ التوحید ، صدوق ، باب القرآن ما هو : ص ۲۲۴ ح ۴ ؛ بحار الانوار : ج ۹۲ ص ۱۱۸ به نقل از التوحید ، صدوق.

^۲ تاریخ بغداد ، ترجمه ابن ابی دؤاد : ج ۴ ص ۱۵۱ .
حدثني محمد بن الصوري ، اخيرنا محمد بن احمد بن جميع الغسلاني ، اخيرنا ابوروق الهزاني ، قال حكى لي ابن ثعلبة الحنفي عن احمد بن المعدل ، امه قال : كتب ابن ابی دؤاد الي رجل من اهل المدينة - يتوهم انه عبدالله بن موسی بن جعفر بن محمد - : ان بايعت اميرالمؤمنين في مقالته استوجبت منه حسن الكفاة ، و ان امتنعت لم تامن مكروهه . فكتب اليه : عصمنا الله و اياك من كتاب بليغ الفتنة .

در اینجا ابن خلکان ، داستان نوشتن این نامه و سبب آن را در روایت خود نیکو شرح داده ، چه آنکه احمد ابن ابی دؤاد ، قاضی القضاة وقت ، سعی بلیغ در دعوت مردم به عقیده خلق قرآن داشته ، و نوشتن چنین نامه ای از او به مدینه ، تناسب با روش او دارد. لیکن نام مخاطب در مدینه را که راوی تعیین نکرده ، خطیب بغدادی صحیح نیست ، به دلیل آنکه ابن ابی دؤاد ، قاضی القضاة د آن زمان ، پس از خلیفه وقت اولین شخص در دستگاه خلافت بود و عبدالله بن موسی فرزندان آن حضرت بوده و هیچ امتیازی بر برادران و دیگر عموزاده های خود نداشته است تا قاضی القضاة وقت از میان همه آنها ، او را به این خطاب مخاطب سازد ، و دیگر آنکه در نامه جواب آمده است: «ما ، کلام درقرآن را بدعت می دانیم» این سخن تناسب دارد با کسی که دارای منزلتی دارد با کسی که دارای منزلتی در امر دین باشد.

با این دلایل می توان مطمئن شد مخاطب ابن ابی دؤاد و نویسنده این نامه در جواب او همان امام هادی می باشد. چه آنکه امام جواد در سال ۲۱۹ یا ۲۲۰ هجری ، به سعایت همین قاضی القضاة نزد خلیفه معتصم ، مسموم شد و به شهادت رسید.^۱

پس از شهادت امام جواد ، امام هادی امامت اسلامی را بر عهده گرفت. دستگاه خلافت ، اوصیای پیامبر خدا را کاملاً می شناخت. به همین خاطر بود که مامون ، حضرت امام رضا را به خراسان طلبید و مسموم و شهید کرد ؛ معتصم نیز امام جواد را در بغداد به شهادت رسانید ؛ متوکل هم امام هادی را به سامرا طلبید و زندانی و شهید نمود. بنابر این ، شخص مناسب این خطاب ، همان امام هادی می باشد، و وقت مناسب آن نامه ، همان حدود سال ۲۲۰ هجری بوده که هنوز معتصم در بغداد بود.

^۱ رجوع شود به احوال امام جواد امام و امام هادی در بحارالانوار : ج ۵۰ ص ۶-۷.

نوشتن آن جواب نیز مناسب با دهمین وصی پیامبر ، امام هادی است و آن امام است که می تواند چنین جواب محکم دندان شکن به قاضی القضاة بدهد. بنا براین ، ما از روایت توحید شیخ صدوق ، نویسنده نامه را شناختیم و از روایت خطیب بغدادی در وفیات الاعیان ، مخاطب نامه را شناختیم. در آخر همین بحث ، اثر این نامه را بررسی می نامیم.

۳-۱۲- بررسی و مقایسه

فرقه هایی در مکتب خلفا قرآن را «قدیم» پنداشتند ، و فرقه هایی دیگر قرآن را «مخلوق» توصیف کردند. به سبب این اختلاف یکدیگر را شکنجه ها و زندان ها و کشتار های بسیار نمودند. در برابر آنها ، اوصیای پیامبر گفتند: قرآن را نه قدیم و نه مخلوق می توان نام گذارد ، قرآن را باید «کلام الله» نام نهاد. و فرمودند: اگر قرآن را از پیش خود نام گذاری ، از گمراهان می شوی ، و اینکه مجادله درباره این نام گذاری ، از دو طرف بدعت گذاری در دین است.

اینک به شرح و بیان این سه گفتار اوصیای پیامبر و تاثیر آنها در احیای سنت پیامبر خدا می پردازیم.

۱-۳-۱۲- چرا نمی توان قرآن را «قدیم» نامید

فرقه هایی که در مکتب خلفا ، قرآن را قدیم نامیدند ، می پندارند که قرآن مانند خدا از ازل بوده و این پندار به دو دلیل ، باطل است:

۱. اگر بگویند قرآن از ازل بوده ، قائل به وجود دو موجود ازلی شده اند: خداوند و قرآن .
۲. آیاتی در قرآن دلالت دارد بر بطلان عقیده به قدیم بودن قرآن . مانند قول خداوند در آیه اول سوره انفال ؛ آنجا که می فرماید:

(یسئلونک عن الانفال)

ای پیامبر! درباره تقسیم انفال، از تو سوال می کنند... .

این آیه درباره گروهی از صحابه نازل شد که پس از پیروزی در جنگ بدر، بر سر غنایم جنگی اختلاف داشتند و از پیامبر در این باره سوال کردند. در جواب آیه فوق نازل شد. بنا برین، این آیه پس از وقوع نزاع بین صحابه بر سر انفال در جنگ بدر نازل شد، و در جواب سوال ایشان و کسب تکلیف کردن از پیامبر در باره غنایم. در این صورت نمی توان گفت: این آیه از قدیم بوده است و به طور کلی نتیجه گرفت که قرآن قدیم می باشد.

همچنین است چهارده آیه دیگر که در آن، لفظ «یسالونک» آمده است. یعنی ای پیامبر، از تو می پرسند و فتوا می دهند که در همه این پانزده آیه، پس از سؤال صحابه از پیامبر، جواب ایشان از جانب پروردگار بر پیامبر وحی شده است. همچنین آیه ای که در آن می فرماید:

(قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا وَتَشْتَكِي...) ^۱

خداوند سخن آن زن را شنید که درباره شوهرش مجادله می کرد و از شوهر خود شکایت می نمود.

این چند آیه از اول سوره مجادله، درباره خوله، زن اوس بن صامت صحابی نازل شد؛ آنگاه که از شوهر خود به پیامبر اکرم شکایت آورد. این آیات و صد ها آیه دیگر همانند آنها، همگی پس از وقوع حوادثی در عصر پیامبر نازل شده اند، و نزول آنها پس از وقوع آن حوادث بوده است.

در این صورت نمی توان گفت: قرآن قدیم است، مگر بگویند: آن حوادث در ازل واقع شده و در ازل آن صحابه از پیامبر کسب تکلیف کرده اند و خداوند پاسخ آنها را در همان ازل داده است!

^۱ سوره مجادله: ۱.

۲-۳-۱۲- چرا نمی توان قرآن را « مخلوق » نامید

« خلق » و آنچه از این ریشه ساخته شده ، در زبان عرب چند معنی دارد که از جمله دو معنای مشهوری می باشد که بیان می نماییم :

۱. « خلق الله » یعنی خداوند آفرید ، چنان که خداوند در سیزده آیه می فرماید :
« خلق الله السموات والارض ». یعنی آسمان و زمین را آفرید . و « خلق الله و مخلوقه » یعنی آفریده شده خداوند.
۲. « خلق الکلام و کلام مخلوق ». در زبان عرب هرگاه کلام به « مخلوق بودن » توصیف شود ، مقصود از آن دروغ بوده و جعلی و ساختگی بودن آن کلام است . آنگاه که گویند « قصیده مخلوقه »^۲ یعنی قصیده ساختگی که به دروغ به کسی نسبت داده باشند . و وقتی گویند « اختلق حدیثا » ، یعنی حدیثی را جعل کرد و به پیامبر نسبت داد.

از این دسته است قول تعالی :

(وَتَخْلُقُونَ إِفْكَاً)^۳

سخن دروغ ساختید .

(إِنْ هَذَا إِلَّا اِخْتِلَاقٌ)^۴

این سخن ، جز بافندگی و دروغ چیزی نیست.

^۱ در تمام این تعریف ها ، برای آنکه همه فهم باشد ، از تعبیر های علمی و دقت در ترجمه دوری شد .

^۲ ر.ک به ترجمه « خلق » در : مفردات الفاظ القرآن ؛ محاضرات راغب ؛ المعجم الوسيط؛ اقرب الموارد .

^۳ سوره عنکبوت: ۱۷ .

^۴ سوره ص: ۷ .

بنا برآنچه بیان شد ، نمی توان قرآن را قدیم گفت به دلیل آنکه خداوند ازلی می باشند و ازلی دیگری وجود ندارد . واینکه آیات قرآن خود دلالت دارند بر قدیم نبودن قرآن .

همچنین نمی توان قرآن را « مخلوق » نامید . برای آنکه لفظ مخلوق جایی به کار می رود که حکایت از جعل و ساختگی بودن آن کند و به گوینده ای به دروغ نسبت دهند . العیاذ بالله از چنین قولی در باره قرآن.

۳-۳-۱۲- چرا نمی توان قرآن را از پیش خود نام گذاری کرد

نام گذاری را در لسان علمی (اصطلاح) می نامند . هر مکتب فکری برای اندیشه های خود اصطلاحاتی دارد که خاص خود را دارد . اگر اندیشه های آن مکتب را با اصطلاحات دیگر بیان کنیم ، اندیشه و افکار آن مکتب روشن و مشخص نمی گردد؛ بلکه سبب کج فهمی می شود . مکتب اسلام نیز احکامی برای انسان مقرر داشته و برای آن احکام نام هایی انتخاب کرده است . مانند « صلاه » ، « حج » ، « سجود » و « رکوع » . احکام آنها را خداوند تشریح و مقرر فرموده و نام های آنها را نیز خداوند خود قرار داده و پیامبر آن احکام را با نام هایشان با هم تبلیغ فرموده است .

اسلام جهان بینی خاص خود را دارد و به تناسب آن نوع جهان بینی ، برای وجود های جهانی نام گذاری نموده است . همچنین برای انواع وجود های عالم آخرت ، به تناسب واقعیت ها و حقایق عالم آخرت ، نام گذاری های خاص خود را دارد که هریک از آن وجودها را اگر با نام غیر اسلامی آن بیان کنیم ، سبب آشفتگی فکری و نفهمیدن آن حقیقت ها می گردد. همچنین است امر نام گذاری قرآن.

قرآن نامش « کلام الله » است ، یعنی در لسان شرع « کلام الله » خوانده شده ؛ خداوند می فرماید :

« وَإِنْ أَحَدٌ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّىٰ يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ »^۱.

و هرگاه یکی از مشرکان از تو پناه خواست ، او را پناه ده تا « کلام الله » (قرآن) رابشنود.

اما برخی قرآن را بجای کلام الله ، مخلوق یا قدیم گفتند که همین سبب آن همه آشفتگی های فکری و اختلاف های فکری و اختلاف های فرقه ای و تکفیر ها و شکنجه ها شد. چنان که اوصیای پیامبر فرمودند این نام گذاری ها و جدال ها بر سر آن ، بدعت است . این نکوهش شامل نام های دیگری می شود . مانند اینکه عالم دین اسلام را در جوامع شیعه ، « روحانی » می نامند. این نام گذاری ها از آن مکتب فکری مسیحیت می باشد ؛ از آنجا که آنها قائل به رهبانیت هستند و پاپ و کشیش های آنها باید به کار های دنیوی نپردازند ، زن و فرزند و خانه نداشته باشند، در سیاست و زراعت و امثال آن شرکت نکنند و به دعا خواندن و نماز و روزه به جا آوردن اکتفا نمایند . بنا براین ، نام گذاری سبب کج فهمی در جامعه اسلامی شده است . مثال دیگر « غنی » را « سرمایه دار » نام گذاردن است . برای غنی در اسلام ، احکامی تشریح شده و به تناسب ، برای قانون گذاری گردیده است . با تبدیل این رسم ، آشفتگی در بینش آن احکام می شود.

همچنین اصطلاحات اسلامی را نمی توان در غیر معنای خود به کار برد . مانند اصطلاح « رسالت » که در شرع اسلام به معنای پیامبری است . ولی متاسفانه امروزه در جامعه اسلامی ، در معنای « ادای وظیفه » به کار برده می شود . مثلاً می گویند فلان روزنامه نگار ، رسالت خود را ادا کرد .

روشن کردن زیان های این کار ، نیازمند نوشتن بحثی مفصل است .

^۱ سوره توبه : ۶ .

۴-۳-۱۲- چرا مجادله در مخلوق یا قریم بودن قرآن بدعت است

برعت یک اصطلاح اسلامی است و معنای آن « نوآوری در دین » است . جای بحث در این باره ، بحث در ربوبیت و ابتدای این کتاب است. اما اینکه به چه دلیل این مجادله بدعت و نوآوری در دین است، ما از قول رهبر مجادله گران در امر خلق قرآن ، گواهی براین امر می آوریم . احمد بن ابی دؤاد گواهی می دهد ؛ « و شهد شاهد من اهلها » .

خطیب بغدادی در ترجمه احمد بن ابی دؤاد ، از مهتدی پسر واثق ، خلیفه عباسی نقل می کند که گفت:

پدرم هرگاه می خواست کسی را گردن بزند ، مارادر آن مجلس حاضر می کرد. روزی شیخ پیری رابا حاسنی که با حنا خضاب کرده بود ، آوردند . پدرم گفت : به احمد بن ابی دؤاد و یارانش ، اجازه حضور بدهید . سپس آن شیخ را حاضر کردند . شیخ گفت : السلام علیک یا امیر المؤمنین . پدرم گفت : خداوند بر تو سلام نفرستد . شیخ گفت : مربی شما ، شما را بد تربیت کرده ؛ خداوند فرموده است:

(وَإِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا).^۱

هرگاه شما را سلامی (تحیتی) گویند ، شما بهتر از آن پاسخ دهید یا همان سلام به وی باز گردانید .

به خدا سوگند : نه به سلامم پاسخ دادی و نه بهتر از آن گفتی .

ابن ابی دؤاد به او گفت: ای شیخ! درباره قرآن چه می گویی؟

شیخ گفت: انصاف نکردی (یعنی من باید از تئ سؤال کنم).

^۱ سوره نساء : ۸۶ .

ابن ابی دؤاد گفت:سؤال کن.

شیخ پرسید:درباره قرآن چه می گویی؟

ابت ابی دؤاد پاسخ داد:مخلوق است.

شیخ پرسید:این مطلب را پیامبر و ابوبکر و عم و عثمان و علی و دیگر خلفای راشدین می

دانستند یا نمی دانستند؟

شیخ ادامه داد: سبحان الله! چیزی را که پیامبر و ابوبکر و عمر و علی دیگر خلفای راشدین نمی

دانستند ، تو دانسته ای؟! ابن ابی دؤاد خجلت زده شد و گفت: از این جواب بگذر ، ولی سؤال

هنوز به حال خود باقی است.

شیخ گفت:باشد.و سؤال را تکرار کرد و گفت : درباره قرآن چه می گویی؟

ابن ابی دؤاد در جواب گفت:قرآن مخلوق است.

شیخ دوباره پرسید: این امر را پیامبر و ابوبکر و عمر و عثمان و علی و دیگر خلفای راشدین

می دانستند یا نمی دانستند؟

ابن ابی دؤاد پاسخ داد : می دانستند ، ولی کسی را به این اعتقاد دعوت نکردند.

شیخ با شنیدن این جواب ، گفت : آنها را می رسیده که مردم را به این امر دعوت نکنند ، ولی

تو را نمی رسد که مرا به آن دعوت نکنی!؟

پسر خلیفه گفت: پدرم در این هنگام برخاست و به خلوت رفت ؛بر پشت خوابید در حالی که

می گفت: امری را که پیامبر و ابوبکر و عمر و عثمان و علی و خلفای راشدین ندانستند ، تو

دانستی؟!سبحان الله! امری را آنها دانستند و مردم را به آن دعوت نکردند ، ولی تو از این دعوت

در نمی گذری!؟

سپس دربان خود را طلبید و دستور داد غل و زنجیر از شیخ بردارد و چهارصد دینار به او عطا کند و به او اجازه بازگشت به وطن دهد. پس از این مجلس ، احمد بن ابی دؤاد از نظر پدرم افتاد.^۱

در این مناظره ، سه امر جلب نظر می کند:

۱. اعتراف ابن ابی دؤاد به اینکه دعوت کردن مردم به عقیده خلق قرآن ، نو آوری در دین است و نو آوری در دین در اصطلاح اسلامی همان بدعت است که امام هادی به آن تصریح فرمود.
۲. اثر این مناظره بر دستگاه خلافت تا آنجا بود که آن مرد در نظر خلیفه ، کافر و برای گردن زدن و اعدام احضار شده بود - و در گذشته نظیر آن را شخص خلیفه خود تقریباً الی الله

^۱ تاریخ بغداد: ج ۴ ص ۱۵۱-۱۵۲ ، تاریخ الخلفاء ، ترجمه واثق: ص ۳۴۱-۳۴۲. نام ابو عبدالرحمن عبدالله بن محمد اذرمی ، استاد ابوداؤود و نسائی (مؤلفان کتب سنن) بود.

سمعت طاهر بن خلف یقول: سمعت محمد بن الوائق - الذی یقال له المهتدی بالله - یقول: کان ابی اذا اراد ان یقتل رجلا ، احضرنا ذلك المجلس ، فاتی بشیخ مخضوب مقید. فقال ابی: ائذنوا لابی عبدالله و اصحابه یعنی ابن ابی دؤاد. قال فادخل الشیخ الوائق فی مصلاه ، فقال: السلام علیک یا امیر المؤمنین. فقال له: لا سلم الله علیک. فقال یا امیر المؤمنین ، بنس ما ادبک مؤدبک. قال الله تعالی:

(و اذا حییتم بتحیة فحیوا باحسن منها او ردوها) والله ما حیئیئنی بها و لا باحسن منها.

فقال ابن ابی دؤاد: یا امیر المؤمنین ، الرجل متکلم. فقال له: کلمه. یا شیخ ، ما تقول فی القرآن؟ الشیخ: لم تنصفتنی- یعنی ولی السؤال - فقال له: سل. فقال له الشیخ: ما تقول فی القرآن؟ فقال: مخلوق ، فقال هذا شیء علمه النبی ، و ابوبکر ، و عمر ، و عثمان ، و علی ، و الخفاء الراشدون ، ام شیء لم یعلموه؟ فقال: شیء لم یعلموه. فقال: سبحان الله! شیء لم یعلمه النبی و لا ابوبکر و لا عمر و لا عثمان و لا علی و لا الخلفاء الراشدون علمته انت؟ قال: فخجل. فقال اقلنی و المسألة بحالها ، قال: نعم. قال: ما تقول فی القرآن؟ فقال: مخلوق. فقال: هذا شیء علمه النبی و ابوبکر و عمر و عثمان و علی و الخلفاء الراشدون ام لم یعلموه؟ فقال: علموه ، و لم یدعوا الناس الیه.

قال: افلا وسعک ما وسعهم؟

قال: ثم قام ابی ، فدخل مجلس الخلوۃ واستلقى علی فقاہ و وضع احدی رجلیه علی الاخری. و هو یقول: هذا شیء لم یعلمه النبی و لا ابوبکر و لا عمر و لا عثمان و لا علی و لا الخلفاء الراشدون ، علمته انت؟ سبحان الله! شیء علمه النبی و ابوبکر و عمر و عثمان و علی و الخلفاء الراشدون و لم یدعوا الناس الیه؛ الا وسعک ما وسعهم؟

ثم دعا عمار الحاجب ، فامر ان یرفع عنه القيود و یعطه اربع مائة دینار و باذن له فی الرجوع ، وسقط من عینه ابن ابی دؤاد.

گردن زده بود - پس از این گفتگو، مورد عفو و اکرام قرار گرفت و قاضی القضاة مقرب خلیفه از نظر خلیفه ساقط شد.

۳. پس از این، در تمام مدت شکنجه و زندان و کشتار، این گونه مناظره از دانشمندان مکتب خلفا شنیده نشد. بلکه این سخن اوصیای پیامبر بود که در احادیث آنها مکررا ذکر شده بود؛ به خصوص در جواب امام هادی به ابن ابی دؤاد. او توانسته بود جواب امام را از نظر خلیفه پنهان دارد و در اینجا گوشه ای از فرمایشات ائمه، در این مناظره منعکس شد و چنین اثر گذاشت.

۵-۳-۱۲- تاثیر اوصیای پیامبر در تصحیح این بینش غلط

مکتب خلفا در این بینش، به دو گروه متخاصم تقسیم شدند. تا آن حد که به کشتار یکدیگر پرداختند. هر دو گروه در خطا بودند و مجادله آنها بدعت گذاری در دین بود. اوصیای پیامبر توانستند بینش صحیح را در این باره بین مسلمانان نشر کنند و بدعت گذاری را نشان دهند. آن دسته از مسلمانان که پیرو مکتب آنها بودند، بینش صحیح را آموختند و از بدعت گذاری در دین دور شده از همه اختلاف ها و کشتارها در امان ماندند.

در یان مورد، صدق پیشگویی پیامبر روشن می گردد، در آنجا که فرمود:

مثل اهل بیت من، همانند کشتی نوح است؛ هرکس به آن در آید، نجات یابد و هر کس از آن عقب ماند هلاک شود.^۱

چنانچه همه مسلمانان به دستور پیامبر عمل می کردند و به قرآن و اهل بیت پیامبر تمسک می جستند، هیچ گونه نادانی در امر دین، و اختلافی میانشان پدید نمی آمد. مروزه نیز یگانه راه وحدت مسلمانان، منحصر در به کار بستن تعلیمات اهل بیت پیامبر در امر اسلام است و بس.

^۱ رجوع کنید به: معالم المدرستین: ج ۱ ص ۵۰۷-۵۰۸. روی من الصحابة و اهل البيت كل من الامام علی و ابی ذر و ابی سعید الخدری و ابن عباس و انس بن مالک: و فی الفاظ بعضهم: «و مثل باب حطة فی بنی اسرائیل».

فصل سیزدهم: جبر و تفویض و اختیار و قضا و قدر

از بحث هایی که صفات ربوبی تعلق دارد، بحث جبر و تفویض است که بین فرق مسلمانان، درباره آن اختلاف نظر هست. غیر مسلمانان نیز در این باره بحث هایی دارند. فلاسفه و متکلمان و هل حدیث هر دسته به نحوی در این مساله استدلال هایی دارند. ما در ابتدای این بحث، به ذکر الفاظ و اصطلاحاتی که در بحث جبر و تفویض استعمال شده است را بیان می کنیم و سپس به مقایسه و بررسی آن و ریشه یابی منشاء اختلاف می پردازیم

۱-۱۳- شناسایی الفاظ و اصطلاحات

الف) معنای لغوی جبر

«جبر» در لغت به معنای واداشتن کسی به کاری با زور است، و «مجبور» یعنی کسی که با زور به کاری وادار شده است.

ب) جبر در اصطلاح علمای عقاید اسلامی

«جبر» در این اصطلاح یعنی: خدای متعال بندگان را بر آنچه می کنند مجبور کرده است؛ در کار نیک باشد یا بد، زشت باشد یا زیبا، به گونه ای که بنده در این باره اراده و اختیار ترک فعل و سرپیچی از آن را ندارد. پیروان «جبر» را عقیده بر آن است که هر چه برای انسان پدید آید همان سرنوشت از پیش تعیین شده اوست. انسان را آنجا که باید می برند، او اختیاری ندارد. این سخن، سخن اشاعره است.^۱

^۱ به معرفی «اشاعره» در کتاب ملل و نحل شهرستانی در حاشیه «الفصل فی الملل و الالهواء و النحل» ابن حزم ج ۱ ص ۱۱۹ - ۱۵۳ مراجعه شود.

ج) معنای لغوی تفویض

«تفویض» در لغت به معنای واگذار کردن و اختیار دادن است.

د) تفویض در اصطلاح علمای عقاید اسلامی

«تفویض» در این اصطلاح یعنی خداوند متعال کارهای بندگانش را به خود آنان واگذار کرده است. هرچه بخواهند آزاد و رها و مستقل انجام می‌دهند و خداوند قدرتی بر افعال آنان ندارد. این سخن، سخن «معتزله» است.^۱

ه) معنای لغوی اختیار

«اختیار» در لغت به معنای حق انتخاب و گزینش است. برگزیدن و پسندیدن و آزاد بودن در انتخاب را، اختیار گویند.

و) اختیار در اصطلاح علمای عقاید اسلامی

خدای متعال بندگانش را به وسیله انبیا و رسولان خود بر برخی از کارها مکلف و از برخی نهی فرموده است. خداوند پس از آنکه قدرت و اراده انجام کار و ترک آن را به بندگانش بخشیده و برای آنان در آنچه می‌کنند، حق انتخاب و گزینش قرار داده، و هیچ‌کس را در این راه مجبور نکرده، از آنان خواسته است تا در آنچه که به آن فرمان داده یا از آن بازداشته، او را اطاعت نمایند. استدلال بر این موضوع - به یاری خدا - در بحث آینده می‌آید.

قضا و قدر و معنای آنها

^۱. به معرفی «معتزله» در کتاب ملل و نحل شهرستانی در حاشیه «الفصل فی الملل و الالهواء و النحل» ابن حزم ج ۱، ص ۵۵ - ۵۷ مراجعه شود.

ماده «قضا» و «قدر» در معانی متعددی استعمال شده که آنچه مربوط به این بحث است می‌آوریم:

الف) برخی معانی ماده «قضا»

امام علی فرمود:

قضا در کتاب خدا به چهار معنی آمده است:

اول، قضا به معنی (خلق، آفرینش)، در قول باری تعالی:

(فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ).^۱

آنها را هفت آسمان خلق کرد و در دو روز بیافرید.

دوم، قضا به معنی (حکم کرد)، در قول باری تعالی:

(وَقَضَىٰ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ).^۲

میان ایشان حکم به حق فرمود.

سوم، قضا به معنای (امر کرد)، در قول خداوند:

(وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ).^۳

امر فرمود پروردگار تو که جز او را فرمان نبرید (پرستش نکنید).

چهارم، قضا به معنای (اگاه)، در قول خداوند:

^۱ سوره فصلت: ۱۲.
^۲ سوره زمر: ۶۹-۷۵.
^۳ سوره اسراء: ۲۳.

(وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لُتْفُسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ)^١.

بني اسرائيل را آگاه ساختيم که دو بار در زمين فساد می کنند.^٢

شيخ صدوق تا ده معنی برای قضا نقل فرموده که بازگشت آن معانی به همین چهار معنی می باشد.^٣

^١ سوره اسرا : ٤ .
^٢ بحار الانوار ، باب القضا والقدر : ج ٥ ص ١٢٤ - ١٢٥ ح ٧٣ ، به نقل از فقه الرضا .
و در روایت دیگر به حضرت لوط می فرماید : (و قضینا الیه الامر ان دابر هولاء مقطوع مصبحین) : « لوط را آگاه ساختیم که قومش صبحگاه هلاک می شوند » (حجر : ٦٦)
و القضاء علی اربعه اوجه فی الكتاب الله جل و عز الناطق علی لسان سفیره الصادق . منها قضاء الحكم و هو قوله تعالی : (فقضاهن سبع سموات فی یومین) معناه خلقهن . والثانی قضاء الحكم و هو قوله : (و قضی بینهم بالحق) معناه حکم . والثالث قضاء الحكم و هو قوله : (وقضی ربک الا تعبدوا الا اياه) معناه امر ربک . والرابع قضاء العلم وهو قوله : (و قضینا الی بنی اسرائیل فی الكتاب لتفسدن بالارض مرتین) معناه علمنا من بنی اسرائیل ، قد شاء الله من المعصية و ما اراد و شاء الطاعة لان المشیة الامر و مشیة العلم ، و ارادته الرضا و ارادة الامر ، امر بالطاعة و رضی بها ، و شاء المعصية یعنی علم من عباده المعصية و لم یامرهم بها ، فهذا من عدل الله تبارک و تعالی فی عباده ﷺ و عظم شأنه . اقول : كانت النسخة سقیمة فاوردناه کما وجدناه . قوله : اذا اخطا القضاء یمکن ان یقرا بغير همز : والمعنی اذا امر من الامور التي شرع فی تهیئة اسباب وجوده القضاء و لم یصر مقضیا فلا یتجاوز عن القدر ، ولا محالة یدخل فی التقدير ، و انما یمکن البداء بعد التقدير . و اذا لم یخط من المضاعف بمعنی الكتابة ای اذا لم یمکن شیء فی لوح القدر لا یمکن فی لوح القضاء اذ هو بعد القدر . و انما الخلق من القضاء ای لو حظت علل الخلق والایجاد ففی الترتیب صعودی یتجاوز من القضاء الی القدر ، والتخطی والبداء انما یمکن بعد القدر قبل القضاء ، و الاظهر انه کان و اذا اخطا القدر مکان « و اذا لم یخط القدر » و یمکن من الخط لا من الخط ، فالمعنی ان کل ما یوجد من الامور اما موافق للوح القضاء او للوح القدر علی سبیل منع الخلو ، فاذا وقع البداء فی امر ولم یقع علی ما اثبت فی القدر یمکن موافقا للقضاء ، و لعل ظاهر هذا الخیر تقدم القضاء علی القدر ؛ و یمکن ان یمکن القضاء فی الاولی بمعنی الامر ، و فی الثانية بمعنی الحتم فیستقیم ما فی الروایة من النفی .
^٢ التوحید ، صدوق : ص ٣٨٥ - ٣٨٦ .
و سمعت بعض اهل العلم یقول : ان القضا علی عشرة اوجه :
فاول وجه منها و هو قول الله عز وجل : (الا حاجة فی نفس قضاها) (یوسف : ٦٨) یعنی علمها .

ب) برخی معانی ماده «قَدَر»

۱. «قَدَر» یعنی قدرت یافت، توان اقدام پیدا کرد، «قادر» یعنی توانا و «قدیر» یعنی توانمند،

خدای متعال در سوره یس، آیه ۸۱ می‌فرماید:

أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ؛

آیا کسی که آسمانها و زمین را آفرید، «قادر» نیست همانند آنها را بیافریند؟

و در سوره بقره، آیه ۲۰ می‌فرماید:

وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ؛

و اگر خدا بخواهد، گوش و چشم آنان را از بین می‌برد، زیرا خداوند بر هر چیز «توانمند»

والثانی الاعلام و هو قول الله عز وجل : (و قضينا الى بنى اسرائيل فى الكتاب) (اسراء : ۴) و هو قوله عز وجل : (و قضينا اليه ذلك الامر) (حجر : ۶۶) اى علمناه .
والثالث الحكم و هو قوله الله عز وجل : (والله يقضى بالحق) (غافر : ۲۰) اى يحكم بالحق .
والرابع القول و هو قوله الله عز وجل : (والله يقضى بالحق) (غافر : ۲۰) اى يقول الحق .
والخامس الحتم و هو قوله الله عز وجل : (فلما قضينا عليه الموت) (سبا : ۱۴) يعنى حتمنا ، فهو القضاء الحتم .
والسادس الامر و هو قوله الله عز وجل : (وقضى ربك الا تعبدوا الا اياه) (اسراء : ۲۳) يعنى امر ربك .
والسابع الخلق و هو قوله الله عز وجل : (فقضاهن سبع سموات فى يومين) (فصلت : ۱۲) يعنى خلقهن .
والثامن الفعل و هو قوله الله عز وجل : (فاقض ما انت قاض) (طه : ۷۲) اى افعل ما انت فاعل .
والتاسع الاتمام و هو قوله الله عز وجل : (فلما قضى موسى الاجل) (قصص : ۲۹) و قوله عز وجل حكاية عن موسى : (ايما الاجلين قضيت فلا عدوان على و الله على ما نقول وكيل) (قصص : ۲۸) اى اتممت .
والعاشر الفراغ من الشئ و هو قوله عز وجل : (قضى الامر الذى فيه تستفتيان) (يوسف : ۴۱) يعنى فرغ لكما منه ، و قول قائل : قد قضيت لك حاجتك ، يعنى فرغت لك منها ، فيجوز ان يقال : ان الاشياء كلها بقضاء الله وقدره وتبارك و تعالى بمعنى ان الله عز وجل قد علمها و علم مقاديرها ، و له عز وجل فى جميعها حكم من خير او شر ، فما كان من خير فقد قضاه بمعنى انه امر به امر به و حتمه و جعله حقا و علم مبلغه و مقداره ، و ما كان من شر فلم يامر به و لم يرضه ولكنه عز وجل قد قضاه و قدره بمعنى انه علمه بمقداره و مبلغه و حكم فيه بحكمه ..

است.

یعنی خداوند بر انجام هر کاری به هر گونه که حکمتش اقتضا کند قدرت دارد.

۲. «قَدَرَ» یعنی در تنگنا قرار داد، «قَدَرَ الرِّزْقَ عَلَيْهِ وَ يَقْدِرُ» یعنی او را در تنگنای معیشت قرار داده و می دهد.

خداوند در سوره سبأ، آیه ۳۶ می فرماید:

قُلْ إِنْ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ؛

بگو: پروردگار من روزی را برای هر کس بخواهد وسعت داده یا «تنگ» می کند.

۳. «قَدَرَ» یعنی تدبیر و اندازه کرد، «قَدَرَ اللَّهُ الْأَمْرَ بِقَدْرِهِ» یعنی خداوند آن را تدبیر کرد یا خواستار وقوع آن شد، چنانکه در سوره قمر، آیه ۱۲ می فرماید:

وَ فَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُيُونًا فَالْتَقَى الْمَاءُ عَلَى أَمْرٍ قَدَرٍ؛

و زمین را شکافتیم و چشمه‌هایی بیرون فرستادیم؛ و این دو آب [باران و چشمه] «به اندازه‌ای که تدبیر و خواسته شده بود» با هم درآمیختند.

ج) معنای «قَدَرَ»

۱. «قَدَرَ» یعنی حکم کرد، فرمان داد، «قَدَرَ اللَّهُ الْأَمْرَ» یعنی خداوند حکم و فرمان داد که کار، اینگونه باشد. چنانکه در سوره نمل، آیه ۵۷ درباره زن لوط می فرماید:

فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ؛

ما او [لوط] و خانواده‌اش را نجات دادیم، جز زنش که فرمودیم: او از بازماندگان باشد.

یعنی حکم و فرمان ما این بود که آن زن از هلاک شدگان باشد.

۲. «قَدَرٌ» یعنی مدارا نمود، درنگ کرد، «قَدَرٌ فِي الْأَمْرِ» یعنی در انجام کار درنگ کرد و با آن مدارا نمود، چنانکه خدای متعال در سوره سبأ، آیه ۱۱ به داود می‌فرماید:

أَنْ اَعْمَلْ سَابِغَاتٍ وَقَدِّرْ فِي السَّرْدِ؛

زره‌های کامل و فراخ بساز و در بافتن آنها با تأمل و مدارا عمل کن.

یعنی در ساختن زره عجله مکن، بلکه با دقت و زمان کافی اقدام کن تا نتیجه کارت محکم و استوار باشد.

د) معنای «قَدَرٌ»

۱. «قَدَرٌ» به معنای کمیت و مقدار و اندازه، چنانکه در سوره حجر، آیه ۲۱ می‌فرماید:

وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ؛

هرچه هست خزاین آن نزد ماست، و ما جز به مقدار و اندازه معین آن را نازل نمی‌کنیم.

۲. «قَدَرٌ» به معنای زمان و مکان، چنانکه در سوره مرسلات، آیات ۲۰ - ۲۲ می‌فرماید:

أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ مِنْ مَاءٍ مَهِيْمٍ * فَجَعَلْنَاهُ فِي قَرَارٍ مَكِينٍ * إِلَى قَدَرٍ مَعْلُومٍ؛

آیا شما را از آبی پست نیافریده‌ایم * سپس آن را در قرارگاه محفوظ و آماده قرار دادیم * تا «زمانی» معین و معلوم؟

۳. «قَدَرٌ» به معنای حکم قطعی و نافذ، «قَدَرَاللَّهِ» یعنی حکم نافذ و قطعی و محکم خدا، چنانکه در سوره احزاب، آیه ۳۸ می‌فرماید:

سِنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَقْدُورًا؛

این سنت الهی، در پیشینیان نیز جاری بوده، و فرمان خدا «قطعی و نافذ و شدنی» است.

شاید تعدد معنای ماده «قضا و قدر» و نسبت آن به خدای متعال باعث شده تا برخی از مسلمانان به اشتباه افتاده و چنان پندارند که معنای «قضا و قدر» در قرآن و حدیث این است که، انسان در زندگی خویش هر چه را می‌کند، نیک یا بد، براساس «قضا و قدر» و سرنوشتی است که خداوند، پیش از آفرینش او، برایش مقرر داشته است! چنانکه در روایات ما واژه «قَدَرِ»، به «جبری» و «تفویضی» هر دو اطلاق شده است. و بنا بر چنین اطلاقی، واژه «قَدَرِ» نامی است برای شیء و ضد آن، مانند واژه «قُرء» که نامی است برای «حیض» و «پاکی» هر دو.

فِتْنَةٌ

فتنه در زبان عرب به چند معنی آمده است:

یکم، « امتحان کردن» چنان که خداوند فرمود: (أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ؟) آیا مردم گمان می‌برند با گفتن اینکه ایمان آوردیم، واگذار می‌شوند و امتحان نمی‌شوند؟)

دوم، « در آتش سوزانیدن» چنان که خداوند فرمود: (يَوْمَ هُمْ عَلَى النَّارِ يُفْتَنُونَ؟) روزی که در آتش سوزانده شوند).

سوم، « گوراه کردن» چنان که خداوند فرمود: (وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ؛) با آنها جنگ کنید تا آنکه گمراهی نماند).

شیخ صدوق ده معنی برای فتنه نقل فرموده است.^۱

^۱ عنكبوت : ۲.
^۲ ذاریات : ۱۳.
^۳ انفال : ۳۹.

لفظی که مانند سه لفظ ذکر شده دارای چند معنی باشد و در قرآن کریم بیاید ، گاهی سبب می شود که آن آیه از متشابهات قرآن گردد و در این صورت خداوند می فرماید : (وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ)^۲ بازگشت آیه یا معنی آیه را جز خداوند کسی نمی داند و باید تاویل و تفسیر آن را از (الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ) آموخت که خود تفسیر و تاویل آن را از باری تعالی در یافت کرده اند .

این در صورتی که روایاتی غیر صحیح در آن باره نقل نشده باشد . و گرنه نخست باید آن روایات را بررسی کرد ، سپس از راسخون فی العلم معنای آیه را دریافت نمود . ما در مورد این بحث در گذشته چند حدیث را از مکتب خلفا نقل نمودیم که خلاصه اش چنین می شد :

^۱ التوحید ، صدوق: ص ۳۸۶ - ۳۸۷ ، و راغب اصفهانی در مفردات الفاظ القرآن ، برای هر سه لفظ معانی دقیقی بیان نموده است. والفتنة علی عشرة اوجه ، فوجه منها الضلال.

والثانی الاختبار و هو قول الله عزوجل: (وفتناک فتونا) (طه: ۴۰) یعنی اختبرناک اختبارا ، و قوله عزوجل (:احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا و هم لا یفتنون) (عنکبوت : ۲) ای لا یختبرون.

والثالث الحجة و هو قوله عزوجل: (ثُمَّ لَمْ تَكُنْ فِئْتَنَهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا وَاللَّهِ رَبِّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ) (انعام : ۲۳)

والرابع الشرك و هو قوله عزوجل: (وَالْفِئْتَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ) (بقره: ۱۹۱)

والخامس الکفر و هو قوله عزوجل: (أَلَا فِي الْفِئْتَةِ سَقَطُوا) (توبه : ۴۹) یعنی فی الکفر.

والسادس الاحراق بالنار و هو قوله عزوجل: (إِنَّ الَّذِينَ قَتَلُوا الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ) (بروج : ۱۰) یعنی احرقوا.

والسابع العذاب و هو قوله عزوجل : (يَوْمَ هُمْ عَلَى النَّارِ يُفْتَنُونَ) (ذاریات : ۱۳) یعنی یعذبون ، قوله عزوجل : (ذُوقُوا فِتْنَتَكُمْ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ) (ذاریات : ۱۴) یعنی عذابکم ، و قوله عزوجل : (وَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ مِنْ اللَّهِ شَيْئًا) (مائده : ۴۱) یعنی عذابه .

والثامن القتل و هو قوله عزوجل : (إِنْ خِفْتُمْ أَنْ يَفْتِنَكُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا) (نساء : ۱۰۱) یعنی ان خفتم ان یقتلونکم ، و قوله عزوجل: « فَمَا آمَنَ لِمُوسَى إِلَّا ذُرِّيَّةً مِنْ قَوْمِهِ عَلَى خَوْفٍ مِنْ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِمْ أَنْ يَفْتِنَهُمْ » (یونس : ۸۳) یعنی ان یقتلهم .

والتاسع الصدو و هو قوله عزوجل : (وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أُوحِیْنَا إِلَيْكَ) (اسراء : ۷۳) یعنی لیصدونک .

والعاشر شدة المحنة و هو قوله عزوجل : (زُبْنَا لَا تُجْعَلْنَا فِئْتَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا) (ممتحنة : ۵) و قوله عزوجل : (زُبْنَا لَا تُجْعَلْنَا فِئْتَةً لِقَوْمِ الظَّالِمِينَ) (یونس : ۸۵) ای یفتنوا بذلك فی انفسهم : لم یقتلهم الا دینهم الباطل و دیننا الحق فیکون ذلك داعیا لهم الی النار علی هم علیه من الکفر و الظلم .

۱.سوره آل عمران: ۷.

« خداوند هر انسانی را در شکم مادر ، سعید یا شقی قرار می دهد و جای او را در بهشت یا جهنم معین می فرماید و این امر قابل تغییر نیست» .

برای بررسی این احادیث ، باید به کتب حدیث دو مکتب مراجعه کرد.

عقیده بر جبر و تفویض

در این مساله ، سه عقیده به شرح ذیل می باشد:

۱. هر وجودی در جهان آفریده شده ، باری تعالی می باشد. از آن جهت ، افعال و کارهای بندگان خداست. این عقیده را مکتب خلفا ایمان به «قدر» می نامند. یعنی ایمان داشتن به اینکه هر خیری و شری کار خداوند آن را همچنان که واقع می شود ، مقدر فرموده است. در نتیجه این عقیده ، ایمان به جبر است.

۲. خداوند کارها را به بعضی از اولیای خود تفویض نموده است ، و به عقیده دیگر کارها را به بندگان خود تفویض نموده و بندگان خدا ، کارها را مستقلا و بی دخالت پروردگار انجام می دهند.

۳. بندگان خدا نه چنان است که بر انجام کارها مجبور باشند ، و چنان است که هیچ تقدیری از جانب خدا نباشد. بلکه حقیقت کار بندگان ، میان این دو امر است. در علم کلام و حدیث ، عقیده اول را عقیده به «جبر» می نامند ، که عقیده بیشتر پیروان مکتب خلفا موافق با آن است.

عقیده دوم را «تفویض» می نامند و در زمان های گذشته ، عقیده گروهی اندک از پیروان مکتب خلفا بوده است.

عقیده سوم را اوصیا پیامبر فرموده اند؛ «لا جبر و لا تفویض ، بل امر بین الامرین».

یعنی نه جبر است و نه تفویض ، بلکه حقیقت کار انسان ، بین این دو می باشد. اکنون بیان این سه عقیده را به حول و قوه الهی پی می گیریم.

۲-۱۳- عقیده به جبر در مکتب خلفا

در ریشه یابی این عقیده ، به این حقیقت پی می بریم که حکومت های مکتب خلافت ، به خصوص بنی امیه ، مروج آن بوده اند. اینک یک شاهد بر این مدعا : آنگاه که ذراری پیامبر را در بند اسیری به دارالامرۀ کوفه ، نزد ابن زیاد بردند ، ابن زیاد رد خطابش به حضرت زینب گفت:

حمد خدا را که شما را کشت و دروغ شما را ظاهر ساخت.

حضرت زینب در جوابش فرمود:

حمد خدا را که ما را به محمد گرامی داشت و ما را مطهر فرمود [اشاره به آیه (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا)^۱] ، و آنچنان که تو می گویی نیست ...

ابن زیاد گفت: کار خدا را به خاندان خود چگونه دیدی؟ زینب فرمود : خداوند تو را با ایشان برای محاکمه جمع خواهد کرد.^۲

در همان مجلس ، ابن زیاد از حضرت سجاد پرسید: چه نام داری؟

آن حضرت فرمود: علی بن الحسین.

^۱ سوره احزاب: ۳۳.

^۲ معالم المدرستین: ج ۳ ص ۱۸۶-۱۸۹

قال: فلما دخل براس حسين و صبيانه و اخواته و نساءه على عبيد الله بن زياد ليست زينب ابنة فاطمة اذل ثيابها ، و تنكرت ، و حفت بها اماؤها ، فاما جلست ، فقال لها عبيدالله : الحمد لله الذي فضحك و قتلکم و اکذب احدوئتکم! فقالت : الحمد لله الذي اكرمنا بمحمد صلي الله عليه و سلم و طهرنا تطهيرا ، لا كما تقول انت ، انما يفتضح الفاسق ، و يكذب الفاجر ؛ قال: فكيف رايت صنع الله باهل بيتك! قالت : كتب عليهم القتل ؛ فبرزوا الى مضاجعهم ، و سيجمع الله بينك و بينهم .

ابن زیاد گفت: مگر خدا علی بن الحسین را نکشت؟!

حضرت در جوابش فرمود: برادری داشتم که نام او نیز علی بود؛ مردم او را کشتند.

ابن زیاد گفت: چنین نیست ، خدا او را کشت.

حضرت سجاد آیات زیر تلاوت فرمود:

(اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا) ^۱ و (وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ) ^۲

خداوند جان ها را به هنگام مرگ آنها می گیرد. و هیچ کس جز به اذن الهی نمی میرد. ^۳

و پس از آن ، ابن زیاد در مسجد کوفه خطبه ای خواند و در آن گفت: خداوند حسین بن علی و یارانش را کشت. ^۴

و نیز یزید در مجلس خلافت به حضرت سجاد گفت:

پدرت حق مرا ندانست و در حکومت با من منازعه کرد. خدا هم به او کرد آنچه را که

دیدی. حضرت سجاد نیز با همان آیه قرآن او را پاسخ گفت. ^۵

^۱ سوره زمر: ۴۲.

^۲ سوره آل عمران: ۱۴۵.

^۳ معالم المدرستین: ج ۳ ص ۱۸۶-۱۸۹. انی لقام عند ابن زیاد حین عرض علیه علی بن حسین فقال له : ما اسمک ؟ قال: انا علی بن الحسین . قال : اولم یقتل الله علی بن الحسین ؟! فسکت ، فقال له ابن زیاد : مالک لا تتکلم؟! قال : قد کان لی اخ یقال له ایضا علی ، فقتله الناس . قال : ان الله قد قتله . فسکت علی . فقال له : مالک لا تتکلم ؟! قال : (الله یتوفی الانفس حین موتها) (وماکان لنفس ان تموت الا باذن الله) قال: انت و الله منهم .

^۴ معالم المدرستین: ج ۳ ص ۱۸۶-۱۸۹

قال حمید بن مسلم: لما دخل عبیدالله القصر و دخل الناس نودی الصلاة جامعة ؛ فاجتمع الناس فی المسجد الاعظم فصعد المنبر ابن زیاد فقال : الحمد لله الذی اظهر الحق و اهله ، و نصر امیرالمؤمنین یزید بن معاویة و حزبه ، و قتل الکذاب الحسین بن علی و شیعته .

^۵ تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۶۱ ، ج اروپا ج ۲ ص ۳۷۷.

قال و لما جلس یزید بن معاویة دعا اشراف اهل الشام فاجلسهم حوله ، ثم دعا بعلی بن الحسین و صبیان الحسین و نساءه ، فادخلوا علیه و الناس ینظرون ، فقال یزید لعلی : یا علی ، ابوک الذی قطع رحمی ، و

در این گفتگو ، ابن زیاد کشتار ذریه پیامبر را به خدا نسبت می دهد و حضرت زینب و حضرت سجاد ، آن کشتار را به بندگان نسبت می دهند.

محدثان مکتب خلفا در تایید این پندار ، احادیثی از پیامبر روایت کرده اند. از آن جمله روایتی است که از عبدالله بن عمر روایت کرده اند:

به عبدالله بن عمر گفتند : قاریان قرآنی هستند کوشا در طلب علم ، و می پندارند که هیچ تقدیری از سوی خدا در کار نیست ؛ بلکه هر چه هست ، همه را مردم خود انجام می دهند. عبدالله در پاسخ گفت: من از آنها بیزارم.

آنگاه از پدرش ، حدیثی از قول پیامبر نقل کرد که در آخر آن آمده است : «به قدر خیر و شر ، ایمان داشته باشید». یعنی هر چه که از جانب بندگان خدا انجام می شود ، چه خیر و چه شر ، همه را خداوند مقدر فرموده است.^۱

مختصر تر این حدیث را ابوهریره نیز روایت کرده است.^۱

جهل حقى ، و نازعنى سلطانى ، فصنع ، الله به ما قد رايت! قال : فقال على : (ما اصاب من مصيبة فى الارض ولا فى انفسكم الا فى كتاب من قبل از نبراهما). فقال يزيد لابنه خالد : اردد عليه ؛ قال فما درى خالد ما یرد علیه! فقال له یزید: قل (و ما اصابکم من مصیبة فیما کسبت ایدیکم و یعفوا عن کثیر).

^۱ صحیح مسلم ، کتاب الایمان : ح ۱ ، سنن ابی داوود ، کتاب السنة ، باب ۱۶ ، سنن الترمذی ، کتاب الایمان، باب ۴. ما حدیث را از صحیح مسلم نقل می نمایم .

ابا عبدالرحمن! انه قد ظهر قبلنا ناس یقرؤون القرآن و یتقفرون العلم. و ذکر من شانهم و انهم یزعمون ان لا قدر. و ان الامر انف. قال : فاذا لقيت اولئك فاخبرهم انى برىء منهم ، و انهم برآء منى. و الذى یحلف به عبدالله بن عمر لو ان لاحدهم مثل احد ذهباً فانفقہ ، ما قبل الله منه حتى يؤمن بالقدر. ثم قال : حدثنى ابى ، عمر بن الخطاب ، قال : بینما نحن عند رسول الله ذات يوم ، اذا طلع علينا رجل شدید بیاض الثیاب. شدید سواد الشعر . لا یرى علیه اثر السفر. و لا یعرفه منا احد. حتى جلس الى النبى ، فاسند رکبتيه الى رکبتيه و وضع کفیه على فخذه . و قال : يا محمد ، اخبرنى عن الاسلام . فقال رسول الله «الاسلام ان تشهد ان لا اله الا الله و ان محمد رسول الله. و تقیم الصلاة . و تؤتى الزکاة. و تصوم رمضان . و تحج البيت ، ان استطعت الیه سبیلاً». قال : صدقت. قال فعجبنا له. یساله و یردقه. قال : فاخبرنى عن الایمان. قال: «ان تؤمن بالله ، و ملائکته ، و کتبه ، و رسله ، و الیوم الآخر. و تؤمن بالقدر خیره و شره». قال : صدقت.

خلاصه نه حدیث اول کتاب القدر در صحیح مسلم ، این است که :

آنگاه که جنین در شکم مادر است ، خداوند به ملائکه دستور می دهد روزی و اخلاق و سیمای او را بنویسند ، و نیز بنویسند از اهل سعادت است یا شقاوت. هیچ انسانی نیست ، مگر آنکه در شکم مادر ، جای او در بهشت یا جهنم مشخص می گردد. همچنین آنچه خداوند در آن هنگام برای بنی آدم نوشت ، تغییر ناپذیر است . یعنی از همان رحم مادر ، جهنمی و یا بهشتی بودن فرزند آدم معین می شود و قابل تغییر و تبدیل هم نمی باشد.^۲

۳-۱۳- جبر و تفویض ، در روایات اوصیای پیامبر

۱. در روایات زیادی از اوصیای پیامبر این عبارت را می بینیم:
لا جبر و لا تفویض ، بل امر بین امرین.^۳

^۱ صحیح مسلم ، کتاب الایمان : ج ۷ .
حدثني زهير بن حذب. حدثنا جرير ، عن عمارة (وهو ابن القعقاع) ، عن ابي زرعه ، عن ابي هريرة ، قال : قال رسول الله : «سلوني!» فهابوه ان يسالوه . فجاء رجل فجلس عند ركبتيه . فقال : يا رسول الله ، ما الاسلام؟ قال : « لا تشرك بالله شيئا ، و تقيم الصلاة . و تؤتي الزكاة ، و تصوم رمضان» . قال : صدقت . قال يا رسول الله ، ما الایمان؟ قال : «ان تؤمن بالله ، و كتابه ، و لقائه ، و رسله ، و تؤمن بالبعث ، و تؤمن بالقدر كله» . قال : صدقت .

^۲ صحیح مسلم ، کتاب القدر : ص ۲۰۳۶-۲۰۳۹ ج ۱-۹ . رجوع کنید به : سنن الترمذی ، کتاب القدر ، باب ۱۰ ، و کتاب الایمان ، باب ۴ : صحیح نسائی ، کتاب الایمان ، باب ۵ و ۶ ، سنن ابن ماجه ، مقدمه ۹ و ۱۰ : مسند احمد : ج ۱ ص ۲۷ و ۲۸ و ۵۲ و ۹۷ و ۱۳۳ و ۳۱۹ و ج ۲ ص ۱۰۷ و ۱۸۱ و ۲۱۲ و ج ۴ ص ۱۲۹ و ۱۶۴ و ج ۵ ص ۱۸۵ و ۳۱۷ .

حدثنا ابوبكر بن ابي شيبة . حدثنا ابو معاوية و وكيع . حدثنا محمد بن عبدالله بن نمير الهمداني (واللفظ له) . حدثنا ابي و ابو معاوية و وكيع . قالوا : حدثنا الاعمش عن زيد بن وهب ، عن عبد الله قال : حدثنا رسول الله و هو الصادق المصدوق : «ان احدكم يجمع خلقه في بطن امه اربعين يوما . ثم يكون في ذلك علقة مثل ذلك . ثم يكون في ذلك مضغة مثل ذلك . ثم يرسل الملك فينفخ فيه الروح . و يؤمر باربع كلمات : بكتب رزقه ، و اجله ، و عمله ، و شقيا او سعيدا . فوالذي لا اله غيره ! ان احدكم ليعمل بعمل اهل الجنة حتى ما يكون بينه و بينها الا ذراع . فيسبق عملية الكتاب . فيعمل بعمل اهل النار . فيدخلها ، و ان احدكم ليعمل بعمل اهل النار . حتى ما يكون بينه و بينها الا ذراع . فيسبق عليه الكتاب . فيعمل بعمل اهل الجنة . فيدخلها» .

^۳ رجوع کنید به : التوحيد ، صدوق ، باب نفی الجبر و التفویض : ص ۳۵۹-۳۶۳ ؛ بحار الانوار : باب نفی الظلم و الجور نه تعالی و ابطال الجبر و التفویض : ج ۵ ص ۲-۶۷ .

عن ابي عبدالله ، قال : لا جبر و با تفویض ، و لكن امر بین امرین .

نه جبر است و نه تفویض ، بلکه امری بین این دو می باشد.

۲. مردم در عقیده به قدر ، برسه دسته اند. در شرح این گفتار امام صادق چنین می فرماید: «کسی که می پندارد خدا مردم را بر معصیت کردن اجبار فرموده است؛ چنین کسی که می پندارد همه کارها به بندگان واگذار شده است ؛ چنین کسی خدا را در فرمانروایی اش توهین کرده و کافر شده است.

کسی که می گوید خدای عزوجل بندگان را بر کارهایی تکلیف کرده است که توان انجام آنها را دارند و بر کارهایی که توانایی که توانایی انجام آنها را ندارند ، تکلیف فرموده است ؛ چنین کسی اگر کارها را به نیکی انجام دهد ، خداوند را حمد می کند و اگر بدی کند ، از خداوند آمرزش می طلبد. چنین مردی مسلمان است»^۱.

۳. روزی ابو حنیفه ، در حالی که به خانه امام صادق وارد می شد ، با امام موسی کاظم ، فرزند خردسال آن حضرت روبرو شد. ابو حنیفه آن کودک را دست کم گرفت ، پس از راه استخفاف از او پرسید:

ای کودک! معصیت از کیست؟

امام کاظم فرمود:

ای شیخ! این امر از سه حال خارج نیست.

^۱فروع الکافی: ج ۱ ص ۶، تهذیب الاحکام: ج ۱ ص ۹، التوحید ، صدوق : ص ۳۶۰-۳۶۱ ح ۵، بحار الانوار: ج ۵ ص ۹-۱۰ ح ۱۴ .
حدثنا علی بن عبدالله الوارق رحمه الله ، قال : حدثنا بن جعفر بن بطة ، قال : حدثنا بن الحسن الصفار و محمد بن علی بن محبوب و محمد بن الحسين و بن عبدالعزيز ، عن احمد بن محمد بن عیسی ، عن الحسين بن سعید ، عن حماد بن عیسی الجهنمیة عن حرز بن عبدالله ، عن ابی عبدالله ، قال : ان الناس فی القدر علی ثلاثة اوجه : رجل یزعم ان الله عزوجل اجیر الناس علی المعاصی ، فهذا قد ظلم الله فی حکمه فهو کافر. و رجل یزعم ان الامر مفوض الیهم ، فهذا قد اوهن الله فی سلطانه فهو کافر. و رجل یزعم ان الله کلف العباد ما یطیقون ولم یكلفهم ما لا یطیقون و اذا احسن حمد الله و اذا اساء استغفر الله فهذا مسلم بالغ .

یا آن است که از خدا می باشد و از بنده در آن هیچ دخالتی نیست. در این صورت خدای حکیم را نمی رسد از بنده برای کاری که آن بنده انجام نداده است ، بازخواست کند. و یا آنکه بنده با خداوند در انجام آن معصیت شرکت کرده است. در این صورت خداوند شریک قوی تر در معصیت می باشد و شریک بزرگ را نمی رسد از شریک کوچک خود در معصیت مؤاخذه نماید.

و یا آن است که معصیت از بنده خداست و به هیچ وجه از خدا نیست. در این صورت اگر مشیت خدا بر عقاب بنده معصیت کارقرار گرفته باشد ، او را عقاب می کند و اگر مشیت باری تعالی بر آمرزش گنه کار تعلق بگیرد ، از او در می گذرد و او را می آمرزد.

ابو حنیفه پس از شنیدن این پاسخ ، خاموش شد ؛ گویی به دهانش سنگ افکندند.^۱

۴. امام رضا در این باره می فرماید:

«کسی از راه جبر و اکراه ، خدا را فرمان برداری نمی کند ، و کسی خداوند را از راه چیرگی بر حضرتش ، معصیت نمی کند. خداوند بندگان را در جهان هستی به خود وا ننهاد ، و آنچه را که به بندگان خویش عطا کرده ، خود مالک اصلی آن است ، و قدرتش بر هر نیرویی که به بندگان بخشیده ، فزونی دارد.

^۱ بحار الانوار : ج ۵ ص ۴ - ۲۷ ، به تفصیل از احتجاج طبرسی نقل نموده و به اختصار در صفحه ۴ از صدوق در کتاب توحید و عیون اخبار الرضا و امالی نقل کرده است.

السنانی ، عن الاسدی ، عن سهل ، عن عبد العظیم الحسنی ، عن الامام علی بن محمد ، عن ابیه محمد بن علی ، عن ابیه الرضا علی بن موسی ، قال : خرج ابو حنیفه ذات یوم من عند الصادق ، فاستقبله موسی بن جعفر فقال له : یا غلام ، ممن المعصیة؟ فقال : لا تخلوا من ثلاثة : اما ان تكون من الله عز وجل و لیست منه ، فلا ینبغی للکریم ان یعذب عبده بما لم یکتسبه . و اما ان تكون من الله عز وجل و من العبد فلا ینبغی للشریک القوی ان یظلم الشریک الضعیف . و اما ان تكون من العبد و هی منه فان عاقبة الله فبذنبه و ان عفی عنه فبکرمه وجوده .

اگر بندگان به آنچه فرمان داده است عمل کنند ، آنها را از عمل کردن منع نمی کند ، و چنانچه عمل به معصیت او کنند و مشیت او تعلق گیرد از آنها جلوگیری کند ، منع نمی کند ، و چنانچه عمل به معصیت او کنند و مشیت او تعلق گیرد از آنها جلوگیری کند، جلوگیری می نماید . و چنانچه جلوگیری نکردو بندگان معصیت کردند، خداوند ایشان را به آن معصیت وادار نکرده است»^۱.

۵. امام صادق می فرماید :

مثل آن چنان است که شما کسی را می بینید که گناه می کند . شما هم او را از آن گناه نهی می کنید ، ولی او نمی پذیرد . پس شما هم او را رها می کنید و او آن معصیت را انجام می دهد. حالا که او حرف شما را نپذیرفته و شما هم او را رها کرده اید ، این طور نیست که شما او را به انجام آن گناه فرمان داده باشید .^۲

۶. آغاز همه این مناظرات و سوال ها و پاسخ ها را می توان فرمایش اولین وصی پیامبر در این باره دانست . در آن زمان که حضرتش از جنگ صفین به کوفه باز می گشت ، یک تن از یارانش این سؤال را طرح کرد:

^۱ بحارالانوار : ج ۵ ص ۱۶ ، به نقل از توحید صدوق و عیون اخبارالرضا

ابی عن سعد ، عن البرقی ، عن ابیه ، عن الجعفری ، عن ابی الحسن الرضا قال : ذکر عنده الجبر والتفویض ، فقال : الا اعطیکم فی هذا اصلا لا تختلفون فیہ ولا یخاصکم علیہ احد الا کسر تموه ؟ قلنا : ان رایت ذلک ؛ فقال : ان الله عزوجل لم یطع باکراه ، ولم یعص بغلبة ، و لم یهمل العباد فی ملکه ، هو المالك لما ملکهم ، والقادر علی ما اقدرهم علیہ ، فان ائتمر العباد بطاعته ، لم یکن الله عنها صاداً ، ولا منها مانعاً ، وان ائتمروا بمعصیة فشاء ان یحول بینهم و بین ذلک فعل ، وان لم یحل و فعلوه فلیس هو الذی ادخلهم فیہ . ثم قال : من حدود هذا الکلام ، فقد خصم من خالفه .

^۲ بحارالانوار : ج ۵ ص ۱۷ ، به نقل از التوحید ، صدوق .
حدثنا علی بن احمد بن محمد بن عمران الدفاق رحمة الله ، قال : حدثنا محمد بن ابی عبدالله الکوفی ، عن خنیس بن محمد ، عن محمد بن یحیی الخزار ، عن المفضل بن عمر ، عن ابی عبد الله ، قال : لا جبر ولا تفویض ولكن امر بین امرین ، قال : قلت : وما امر بین امرین ؟ قال : مثل ذلک رجل رایته علی معصیة فنهیته فلم ینته فترکته ففعل تلک المعصیة ، فلیس حیث لم یقبل منک فترکته انت الذی امرته بالمعصیة .

ای امیر المؤمنین! ما را خبرده از جنگ ما با این گروه (معاویه و اهل شام) ؛ آیا به موجب قضا و قدر خداوند .

مرد گفت: رنجی که بردم از خدا پدایش می خواهم - بنا بر این ، هیچ اجری برای خود نمی بینم . آن حضرت فرمود : چرا - چنین می پنداری ؟

آن مرد گفت: اگر قضا و قدر ما را بر انجام این کار واداشته باشد ، چگونه بر طاعت ، ثواب و بر گناه ، عقاب خواهد بود؟!

امیر المؤمنان فرمود:

ایا گمان برده ای که در کار قضا و قدر ، حتم و الزامی وجود دارد ؟ چنین مپندار که عقیده بت پرستان و حزب شیطان و دشمنان خدا و قدری ها و مجوس^۱ این امت می باشد . خداوند جل جلاله ، در حالی که در کار خود صاحب اختیار هستیم ، اوامر و دستور هایی را صادر فرموده ، و نهی هایی را مقرر داشته ، و تکلیف را بر ما آسان گرفته ، تا آنجا که اگر کسی او را فرمان برده اطاعت کند ، خداوند رابه اجبار و الزام اطاعت نکرده ، واگر او را معصیت و نافرمانی کند ، به چنان عصیان و گناهی ، مجبور و ناگزیر نبوده است . خداوند آسمان و زمین را بیهوده نیا فریده ، این گمان آنهاست که کافر شده اند ...

آن مرد گفت : ای امیر المؤمنین ! پس قضا و قدر که فرمودی چیست ؟

فرمود :

« (قضا و قدر) آن است که خداوند فرمان به اطاعت کردن داده است و نهی از معصیت کردن^۲ . و توانایی داده است بر کار نیکو کردن و ترک کردن کارهای پلید و زشت ، و یاری می دهد)

^۱ شاید تشبیه قدری ها به مجوس ، به دلیل آن است که مجوسیان دین خدا را تحریف کردند تا آنجا که نکاح با مجارم را جایز دانستند .

^۲ این معنای « قضا » است ، یعنی چنین حکم فرموده است .

بندگان را) برکارهایی که با آن به او تقرب جویند ، و به خود وا می گذارد کسی را که معصیت او را می کند ، و نوید و بیم داده است و ترغیب فرموده است و تخویف نموده است.^۱ همه اینها قضای خداست در افعال ما ، و تقدیر اوست در اعمال ما . غیر از این را مپندار ، چرا که اگر غیر از این پنداشتی ، اعمال نیک تو نابود می شود».^۲

آن مرد گفت : اندوه مرا زدودی ، خدا اندوه تو را بزداید.

سپس چند بیتی در مدح آن حضرت انشا کرد.^۳

در روایت دیگر ، آن حضرت به وی فرمود : خداوند شما را در رفت و بازگشتتان ، بزرگ مقرر داشته است . شما در هیچ کار مجبور به انجام آن نبودید .

^۱ این معنای « قضا » است ، یعنی چنین حکم فرموده است .
^۲ همچنان که خداوند در قرآن می فرماید :
مأثده ، آیه ۵ : « ومن یکفر بالا یمان فقد حبط عمله . . . »
و هرکس به ایمان کفر ورز خود را تباه کرده است .
^۳ بحارالانوار : ج ۵ ص ۱۲۵ اح ۷۴ باب قضا و قدر ، به نقل از ارشاد شیخ مفید .
روی الحسن بن ابی الحسن البصری ، قال : جاء رجل الی امیر المؤمنین بعد انصرافه من حرب صفین فقال له : یا امیر المؤمنین ، اخبرنی عما کان بیننا و بین هؤلاء القوم من الحرب ، اکان بقضاء من الله و قدر ؟ فقال له امیر المؤمنین : ما علوتم تلعة ولا هبطتم و دیا الا و الله فیه قضا ء و قدر ، فقال الرجل : فعند الله احتسب عنائی یا امیر المؤمنین . فقال له : ولم ؟ قال : اذا کان القضا ء و القدر ساقانا الی العمل فما الثواب لنا علی الطاعة ؟ وما وجه العقاب علی المعصية ؟ فقال له امیر المؤمنین : او ظننت یا رجل انه قضا ء حتم و قدر لازم ؟ لا تظن ذلك فان القول به مقالة عبدة الاوثان و حزب الشيطان و خصماء الرحمن و قدرته هذه الامة و مجوسها ، ان الله ﷻ امر تخییرا و نهی تحذیرا ، و کلف یسیرا ، ولم یطع مکرها ، ولم یعص مغلوبا ، و لم یخلق السموات و الارض و ما بینهما باطلا ، ذلك ظن الذین کفروا فویل للذین کفروا من النار ، فقال الرجل : فما القضا و القدر ذکرته یا امیر المؤمنین ؟ قال : الأمر بالطاعة ، و النهی عن المعصية ، و التمکین من فعل الحسنة و ترک السيئة و المعونة علی القرابة الیه ، و الخذلان لمن عساه ، و الوعد الوعيد و الترغیب و التهیب . کل ذلك قضا ء الله فی افعالنا و قدرته لاعمالنا . فاما غیر ذلك فلا تظنه فان الظن له محبط للاعمال . فقال الرجل : فرجت عنی یا امیر المؤمنین ، فرج الله عنک ، و انشا یقول : انت الامام الذی نرجوا بطاعته الی آخر البیتین .

مرد گفت : چگونه در کارمان مجبور نبودیم ، در حالی که قضا و قدر ، مارا به آن کارها واداشته
؟! آنگاه آن حضرت در جوابش ، آنچه که گذشت فرمود .^۱

بیش از هفتاد روایت از اوصیای پیامبر ، مانند آنچه آوردیم ، از کتب مکتب اهل بیت می توان
جمع آوری کرد . در برابر آنها ، چند حدیثی مانند آنچه در مکتب خلفا روایت شده ، به
اوصیای پیامبر نسبت داده شده و از ایشان روایت شده است که ما از روایات مکتب خلفا می
دانیم که به کتب حدیث مکتب اهل بیت راه یافته است . ما همانند این روایات را در بحث
های گذشته بررسی نمودیم ، بنا بر این ، از بررسی مجدد آنها صرف نظر می ماییم . فقط برای
روشنگری در این باره و پاسخ به تهمت ها ، به نقل یک روایت اکتفا می نمایم .

۱. راوی گوید به امام رضا عرض کردم :

ای پسر پیامبر ! مردم به ما (شیعیان) ، به سبب اخباری که از پدران شما در این باره روایت
شده است ، عقیده به جبر و تشبیه باری تعالی به بندگان را نسبت می دهند .

آن حضرت فرمود :

آیا اخباری که از پیامبر در باره جبر و تشبیه روایت می کنند بیشتر است ، یا اخباری که در این
باره از پدران من روایت می کنند ؟

^۱ این روایت را مجلسی در بحار الانوار با اندکی اختلافی : در ج ۵ ص
۱۲۵ ، از احتجاج طبرسی نقل فرموده و نظیر حدیث اول ر با ۴ سند در
کتاب العدل ، ج ۷ ص ۱۲ - ۱۵ ج ۱۹ از عیون اخبار الرضا نقل فرموده
است. قوله : اذا اخطا القضاء یمکن ان یقرا یدخل فی التقدير ، و
انما یكون البداء بعد التقدير . واذا لم یخط من المضاعف بمعنی
الكتابة ای اذا لم یکتب شیء فی لوح القدر لا یکتب فی لوح القضاء
اذ هو بعد القدر . و انما الخلق من القضاء ای اذا لو حظت علل
الخلق والایجاد ففی الترتیب الصعودی یتجاوز من القضاء الی القدر ،
والتخطی والبداء یمکن انما یكون بعد القدر قبل القضاء ، والظاهر انه
اخطا القدر مکان « واذا یخط القدر » و یكون من الخطا من الخط ،
فالمعنی ان کل ما یوجد من الامور اما موافق لروح القضاء ، لو لروح
القدر علی سبیل منع الخلو ، فاذا وقع البداء فی امر ولم یقع علی
ما اثبت فی القدر یكون موافقا للقضاء ، و لعل ظاهر الخبر تقدم
القضاء علی القدر ، و یتحمل ان یكون القضاء فی الاولی بمعنی الامر
، و فی الثانی بمعنی الحتم فیستقیم ما فی الروایة من النفی .

راوی گوید: عرض کردم :

آنچه از پیامبر در این باره روایت می کنند ، بیشتر است.

آن حضرت فرمود :

بنا بر این ، به آنها بگویند : پیامبر خدا قائل به جبر و تشبیه باری تعالی به بندگانش بوده است!

راوی گوید : عرضه داشتم .

آنها می گویند : پیامبر هیچ یک از آن روایات را نفرموده ، بلکه آن روایات را [به دروغ] به

پیامبر نسبت داده اند .

آن حضرت فرمود :

« درباره پدران من نیز بگویند : هیچ یک از این روایت ها از ایشان نیست ، بلکه به دروغ به آنها

نسبت داده شده است » . سپس فرمود :

هرکس قائل باشد باری تعالی به بندگانش شبیه می باشد و بندگان را بر افعالشان مجبور کرده

است ، چنین کسی کافر و مشرک به خداوند می باشد و ما از او در دنیا و آخرت بیزاریم .

همانا غلات ، این اخبار را در تشبیه و جبر ، جعل کرده و به ما نسبت داده اند . آنان بزرگی

خدا را کوچک داشتند . هرکس آنها را دوست دارد ، ما رادشمن داشته ، و هرکس آنها را

دشمن دارد ، ما را دوست داشته است . هرکس با ایشان دوستی کند ، باما دشمن کرده است و

هرکس با آنها دشمنی کند ، با ما دوستی کرده است . هرکس به آنها بیوندد ، از ما بریده و

هرکس از آنها برید ، به ما پیوسته است . هرکس به آنها جفا کند ، به ما احسان نموده و هرکس

به آنها احسان کند ، به ما جفا نموده است . هرکس به آنها اهانت کند ، ما را گرامی داشته و

هرکس آنها را گرامی دارد به ما اهانت کرده است . هرکس آنها را قبول نماید ، ما را رد کرده

است و هرکس آنها را رد کند، ما را پذیرفته است. هرکس به آنها نیکی نماید، به ما بدی کرده و هرکس به آنها بدی کند به ما احسان نموده است. هرکس آنها را تصدیق کند، ما را تکذیب کرده و هرکس آنها را تکذیب نماید، ما را تصدیق کرده است. هرکس به آنها بخشش کند، ما را محروم ساخته و هرکس آنها را محروم سازد، به ما بخشش نموده است. ای پسر خالد! هرکس از شیعیان ما باشد، از آنها یار و یاور نگردد.^۱

۴-۱۳- بررسی و مقایسه

برای بررسی آیات و احادیثی که در امر جبر و تفویض وارد شده، به دو بحث نیاز مند هستیم: چگونگی انسان از جمله نیکان (سعدا) یا بدان (اشقیاء) می گردد.

شناسایی الفاظ و اصطلاحاتی که در این باره، در آیات و روایات استعمال شده است.

^۱ این حدیث را مجلسی در بحارالانوار: ج ۷ ص ۵۲، در کتاب العدل، شماره ۸۸ از عیون اخبار الرضا و توحید صدوق: ص ۳۶۳-۳۶۴ به تفضیل نقل کرده است، و مختصر آن را در کتاب التوحید، باب نفی الجسم: ج ۳ ص ۲۹۴، از دو کتاب مذکور و از کتاب احتجاج طبرسی نقل کرده است.

حدثنا احمد بن هارون الفامی، قال: حدثنا ابراهیم بن هاشم، عن علی بن الحمیری، عن ابیه، قال: حدثنا ابراهیم بن هاشم، عن علی بن معبد، عن الحسين بن خالد، عن ابی الحسن علی بن موسی الرضا، قال: قلت له: یا ابن رسول الله، ان الناس ینسبوننا الی القول بالتشبهه والجبر لما روی من الاخبار فی ذلك عن آبائک النمة. فقال: یا ابن خالد، اخبرنی عن الاخبار التي رویت عن آبائی الائمة فی التشبهه والجبر و الجبر اکثر ام الاخبار التي رویت عن النبی فی ذلك؟! فقلت: بل ما روی عن النبی فی ذلك اکثر. قال: فبقولوا: ان رسول الله كان یقول بالتشبهه و الجبر اذا. فقلت له: انهم یقولون: ان رسول الله لم یقل من ذلك شیئا و انما روی علیه. قال: فلیقولوا فی بائی: انهم لم یقولوا من ذلك شیئا و انما روی علیهم. ثم قال: من قال بالتشبهه والجبر فهو کافر مشرک و نحن منه براء فی الدنیا والآخرة یا ابن خالد، انما وضع الاخبار عنا فی التشبهه والجبر الغلاة الذین صغروا عظمة الله، فمن احبهم فقد ابغضنا، ومن ابغضهم فقد احبنا، ومن والاهم فقد عادنا، ومن عاداهم فقد والانا، ومن وصلهم فقد قطعنا، ومن قطعهم فقد وصلنا، ومن جفا هم فقد برنا، ومن برهم فقد جفانا، ومن اکرهم فقد اهاننا، ومن اهانهم فقد اکرنا، ومن قبلهم فقد ردنا، ومن ردهم فقد قبلنا، ومن احسن الیهم فقد اساء الینا، ومن اساء الیهم فقد احسن الینا، ومن صدقهم فقد کذبنا، ومن کذبهم فقد صدقنا، ومن عطاهم فقد حرمانا، ومن حرمانهم فقد اعطانا، یا ابن خالد، من کان من شیعتنا فلا یتخذن منهم ولیا ولا نصیرا.

سعادت و شقاوت آدمی

سعادت و شقاوت آدمی رادرسه عالم ، به شرح زیر مورد مطالعه قرار می دهیم:

عالم نطفه و جنین

عالم دنیا

عالم آخرت

عالم نطفه یا جنین

چنانچه طبیعت انسان ها را از لحاظ صفات جسمی و روانی ، اخلاق و سلوک و رفتار ، توانایی ها و ناتوانایی های فطری و بیماری های روانی و جسمی ، مورد مطالعه قرار دهیم ، معلوم می شود که اغلب افراد آدمی ، زیرکی و یا عقب ماندگی های ذهنی ، نرمشو تند خوئی و دیگر صفات نفسانی ، و نیز صفات جسمی مانند برخی از بیماری های پوستی و رنگ و اختلالات عصبی و غیره را از پدر و یا مادر ، و یا نزدیکان این دو به ارث می برند . همه اینها آثاری هستند که از طریق نطفه پدر و یا مادر به فرزندان منتقل می شوند.

اضافه بر اینها خوراکی که پدر و مادر تناول می کنند ، در نطفه اثر می گذارد. اضافه بر اینها ، خوراکی که پدر و مادر تناول می کنند ، در نطفه اثر می گذارد. همچنین حالات نفسانی پدر و مادر در حین انعقاد نطفه در ، در نفس فرزند اثر می گذارد و پس از آنکه نطفه در رحم مادر مستقر شد ، حالات نفسانی مادر و تغذیه وی ، در جنین اثر گذار است.

اثر غذا بر نطفه قبل از رحم مادر و بر جنین در رحم مادر ، چنان است که اگر غذای پدر و مادر سالم و کافی باشد ، سبب می شود نطفه و جنین نیز سالم گردد و رشد کامل داشته باشد. در این صورت فرزند با سلامتی و رشد بدنی صحیح متولد می شود و اگر نقصی در غذاها باشد ، عکس آن را نتیجه می دهد.

و نیز همچنان که غذای پدرومادر بر نطفه و غذای مادر بر جنین در رشد و سلامتی بدنی یا نقص بدنی فرزند اثر می گذارد ، بعضی خوراک ها نیز اثر نفسانی بر نطفه و جنین می گذارند. مانند شراب و یا هر مسکر دیگری که بر فرزند اثر روانی می گذارد و خوردن گوشت خوک که کودک را بی غیرت می کند.^۱ در مقابل ، خوراک هایی که شرع اسلام حلال کرده است و آن را «طبیات» نام گذارده است^۲ در سلامت روانی بر کودک دارد. مرد و زنی که برای فعل زنا پنهان از جامعه هم بستر می شوند ، حالت نفسانی خاص آن مرد و زن در حال انعقاد نطفه – که خود از جامعه هم بستر می شوند ، حالت نفسانی خاص آن مرد و زن در حال انعقاد نطفه – که خود در حال خیانت به جامعه می دانند و توجه دارند که اگر دیگران بر کار آنها آگاه شوند آنها را مجرم شناخته دشمن می دارند – به جنین منتقل می شود. کودکی که از این آمیزش متولد می شود ، به بیماری روانی مبتلا می گردد و نیک نامان جامعه را دشمن می دارد و آزار دادن آنها را دوست دارد ؛ آرامش روانش رد پایمال کردن نام نیک آنها و ذلت و خواری دادن به آنها می باشد و این حالت در زنازاده نسبت به نیک نامان هر چه نیک نام تر باشند ، شدیدتر است. بدین سبب زنازاده ای مانند زیاد بن ابیه نمونه همه نیکی ها و برتری های انسانیت ، یعنی علی بن ابیطالب را دشمن می دارد و هر کس علی را تمام خوبی های انسانیت سر و سرور بوده دشمن بدارد ، هیچ انگیزه ای نمی تواند داشته باشد ، جز ناپاکی نطفه اش. نیز آرامش روانی زنازاده ای چون عبید الله بن زیاد ، در آن است که ذریه پیامبر و شریف ترین مردمان عصر را بدان شکل فجیع ، شهید کند و دستور دهد بر بدن های آن کشتگان اسب تازند و زینب کبری ، شرف ترین بانوی عصر را آنچنان توهین کند.

^۱ خوک علاوه بر خوردن کثافت و مدفوع انسان ، با ماده خودش حالت بی غیرتی را دارد و نیز لواط می کند.
^۲ در آیه ۱۵۷ سوره اعراف می فرماید: (وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ)

عالم دنیا

نوزادی که از شکم مادر به دنیا می آید ، خصیصه های جسمانی و نفسانی خود را از پدر و اجداد پدری و مادر و اجداد مادری اش به ارث می برد. درحقیقت همه خصیصه های بدنی و روانی نوزاد ، در شکم مادر ساخته می شود همچنان که این امر در علم ژنتیک (علم وراثت) ثابت و محقق گشته است. بنابراین ، انسانها در این موارد خارج از محدوده اختیار هستند:

۱. نوزادی که نقص های بدنی ، مانند کوری و کری مادرزادی دارد و لنگ و لال به دنیا آمده است. همچنین آنان که بر اثر بلاهای آسمانی مانند زلزله و سیل و ... همه هستی خود را از دست می دهند. در همین شرائط گاهی طفلی تمام خویشان خود را از دست می دهد و بی سرپرست می ماند.

۲. نوزادی که با نقص های روانی مانند عقب ماندگی ها ، عقده ها و بیماریهای روانی به دنیا می آید.

آیا در مورد صنف اول که عمر خود را باید با نقص های بدنی به پایان رسانند در مقایسه با انسان هایی که از سلامتی کامل بدنی برخوردارند ، ستم نشد؟! همچنین است نوزادی که همه کسان خود را با همه دارایی آنها در زلزله و مانند آن از دست داده است.

و افراد صنف دوم که به سبب عقده های روانی ، انگیزه های شرارت و کینه توزی از خلق در فطرتشان وجود دارد ، در مقایسه با نوزادی که با روانی سالم و سرشار از شادابی و مهر انگیزی نسبت به خلق به دنیا آمد ، چگونه در محکمه عدل الهی به سبب کردارهای ناشایسته که در اثر آن عقده های روانی و بدون اختیار او در فطرتش به وجود آمده است ، محکوم باشد؟!!

همانند صنف دوم کسانی هستند که در جامعه ای فاسد به دنیا آمده به سبب پرورش در جامعه فاسد ، با بینش ناسالم رشد می یابند ؛ کج اندیش گردیده ، ستمگری را نیکو و پسندیده پنداشته ، ستمگر و مردم آزار می شوند و متصف به صفات رذیله می گردند . چگونه می توان

چنین کسی را در مقایسه با آنکه در محیطی سالم به دنیا آمده و جز نیکی و پاکی به گرد خویش چیزی ندیده و کردار ناپسند را نیاموخته است و در اثر تربیت سالم، بینش سالم و کرداری پسندیده دارد، به جرم کردار ناشایسته محکوم کرد؟ در حالی که وی به سبب پرورش در محیط فاسد و پرورش ناسالم که خود در آن نقش نداشته، گرفتار کردارهای زشت خود گردیده است.

در جواب پرسش نخست می‌گوییم:

این سؤال ممکن است برای انسان مسلمان در حالت عدم توجه و غفلت از بعد سوم انسان در جهان ابدی آخرت، و در نظر داشتن تنها دو بعد گذرای وجود دنیوی دوم، پیش آید. ولی با ایمان به جهان ابدی آخرت، جواب این گونه پرسش‌ها در چند آیه و روایت زیر است.

عالم آخرت

آغاز عالم آخرت، سكرات موت یا حالت جان دادن می‌باشد. آدمی در جهان دنیا، عالم آخرت خود را می‌سازد؛ چنان که در آیات و روایات گذشته خوانده ایم. در عالم آخرت به کسانی که در این دنیا با ایمان بوده و بر بلاها و کمبودهایی که بی اختیار خود دچار آن شده‌اند، صبر کرده باشند، پاداش‌های نیک داده می‌شود. در حقیقت هر انسانی در عالم دنیا، عالم آخرت خود را می‌سازد و عالم آخرت، عالم تجسم اعمالی می‌باشد که انسان در این دنیا انجام داده است.

چنان که باری تعالی در سوره زلزله می‌فرماید:

(فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ - وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ)^۱

^۱ سوره زلزله: ۷-۸.

هرکس به اندازه سر سوزنی کار نیک کند، نیکی می بیند و هرکس به اندازه سر سوزنی کار بد کند، بدی می بیند.

در سوره طورو تحریم می فرماید:

(إِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ).^۱

همانا پاداش داده می شوید به آنچه عمل کرده اید.

در سوره یس می فرماید:

(وَلَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ).^۲

و پاداش داده نمی شوید، مگر برای آنچه عمل کرده اید.

همچنین می فرماید:

(وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ - الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ - أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ).^۳

والبتة شما را به سختی ها، چون ترس و گرسنگی و نقصان اموال و نفوس و آفت در ذرع و کشت بیازماییم بشارت و مژده ده صابران را. کسانی که چون مصیبتی به آنان رسد، گویند: ما از خداییم و به خدا باز می گردیم. براینان درود پروردگارشان و رحمت او باد و ایشانند که هدایت یافته اند.

^۱ سوره طور: ۱۶، تحریم: ۷.
^۲ سوره یس: ۵۴. ومانند آن است در: سوره یونس: ۵۲، سوره نحل: ۹۶، سوره صافات: ۳۹، سوره جاثیه: ۳۸.
^۳ سوره بقره: ۱۵۵-۱۵۷.

در روایت از امام صادق آمده است:

رسول خدا فرمود: در روز قیامت که نامه های اعمال [مردمان] باز شود و ترازو های سنجش کارها [ایشان] نصب شوند، برای آسیب دیده ها، نه ترازویی نصب شود و نه نامه عملی باز شود.

آنگاه این آیه را تلاوت فرمود: (إِنَّمَا يُوفَى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ).^۱

خداوند پاداش صابران را بی حساب عطا فرماید.^۲

از امام باقر روایت شده است که فرمود:

هر نابینایی که در راه خدا صبر کند، در قیامت به لقاء الله برسد در حالیکه هیچ حساب و کتابی بر او نباشد.^۳

از آیات و روایات گذشته معلوم می شود که آدمی در چهار وقت و هنگام، پاداش عمل خود را دریافت می نماید: هنگام جان دادن، در قبر، در روز قیامت، در بهشت و جهنم. همچنان که در روایات چنین بیان شده است:

از امام صادق روایت شده است که فرمود:

^۱ سوره زمر: ۱۰.

^۲ بحارالانوار: ج ۸۲ ص ۱۴۵، به نقل از جوامع الجوامع . عن الصادق : قال رسول الله اذا نشرت الدواوين ونصبت الموازين ، لم ينصب الموازين ، لم ينصب لاهل البلاء ميزان ، ولم ينشر لهم ديوان ، وتلا هذه الآية : (انما يوفى الصبرون اجرهم بغير حساب) .

^۳ ثواب الاعمال ، باب ثواب من لقي الله مكفوفا محتسبا : ص ۶۱ . عن الامام الباقر : من لقي الله مكفوفا محتسبا مواليا لآل محمد لقي الله ولا حساب عليه . (مكفوفا : كف بصره و كف ذهب فهو مكفوف) .

هرکس [در دنیا] مؤمنی را شاد و مسرور کند ، خدای عز و جل از آن سرور و شادی ، مخلوقی می آفریند که هنگام مرگ نزد او می آید و به وی بشارت می دهد و می گوید : ای ولی خدا ! خدا تو را بزرگوار و مورد رضایت خود قرار داده است.

و آن مخلوق همواره با اوست تا هنگامی که او را در قبر بگذارند که دو باره همان گفته را برایش بازگو می کند.

و هنگامی که در روز قیامت از قبر زنده می شود نیز همان گفته را به او می گوید . همچنین هنگامی که هر ترس و وحشتی او را فرا می گیرد، همان گفته را تکرار می کند . پس او از آن مخلوق می پرسد:

تو کیستی : خدا تو را پیامرزد .

در جواب [آن مخلوق] می گوید : من همان سرور و شادی هستم که بر آن مؤمن در دنیا وارد کردی.^۱

نیز از حضرت صادق روایت شده است که :

متکبران [در روز حشر] مانند مور کوچکی محشور می شوند و مردم آنها را پایمال می کنند تا خداوند کار حساب را به پایان رساند.^۲

^۱ الکافی : ج ۲ ص ۱۹۲ .

عن ابی عبد الله قال : من ادخل علی مؤمن سرورا خلق الله عز و جل من ذلك السرور خلقا فيلقاه عند موته ، فيقول له : ابشر يا ولي الله بكرامة من الله و رضوان ، ثم لا يزال معه حتى يدخله قبره يلقاه ، فيقول له مثل ذلك ، فاذا بعث يلقاه فيقول له مثل ذلك ، ثم ، ثم لا يزال معه عند كل هول يبشره و يقول له مثل ذلك ، فيقول له مثل ذلك ، فيقول له : من انت رحمك الله ؟ فيقول : انا السرور الذي ادخاته علي فلان .

^۲ ثواب الاعمال : ص ۵۰۲ .

عن ابی عبد الله ان المتكبرين يجعلون في صورة الذر يتوطاهم الناس حتى يفرغ الله من الحساب .

باری تعالی در باره کسانی که حق خدا را از زر و نقره نمی دهند ، می فرماید : (... وَالَّذِينَ
يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ - يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا فِي نَارِ
جَهَنَّمَ فَتُكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كَنَزْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ)^۱.

و کسانی که زروسیم می اندوزند در راه خدا انفاق نمی کنند ، آنها را به عذابی دردناک
بشارت ده . روزی که [آن طلا و نقره] در آتش گذاخته می شود و پیشانی و پشت و پهلوی
آنها را به آن داغ کند ، [فرشتگان عذاب به آنها گویند] این همان است که برای خود ذخیره
کردید ، اکنون بچشید عذاب سیم وزری که اندوخته می کردید.

از آیات و روایات گذشته . دهها آیه و روایت دیگر ، دو امر ثابت و معلوم می شود :

۱. هر انسانی آینده خود را از هنگام مرگ تا روز قیامت ، خود می سازد .
۲. در آخرت ، اعمال انسان برای او مجسم می شود ؛ چه نیک و چه بد. ای بحث را به
تفصیل در کتاب عقاید الاسلام من القرآن الکریم ، بیان داشته ایم .
۵-۱۳- روایاتی از امامان اهل بیت علیهم السلام در قضا و قدر

روایت اول

۱. روایت نخست را از اولین امام از امامان اهل بیت علیهم السلام، امام علی بی ابی طالب

علیه السلامی آوریم:

صدوق در کتاب توحید با سند خود تا امام حسن علیه السلام و ابن عساکر در تاریخ با سند
خود تا ابن عباس روایت کنند که: [عبارت از صدوق است]

^۱ سوره توبه : ۳۴-۳۵ .

دَخَلَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: أَخْبِرْنَا عَنْ خُرُوجِنَا إِلَى أَهْلِ الشَّامِ أَبْقِضَاءٍ مِنَ اللَّهِ وَاقْدَرِ؟ فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَجَلٌ يَا شَيْخُ، فَوَاللَّهِ مَا عَلَوْتُمْ تَلْعَةً وَلَا هَبَطْتُمْ بَطْنَ وَاذٍ إِلَّا بِقَضَاءٍ مِنَ اللَّهِ وَاقْدَرِ، فَقَالَ الشَّيْخُ: عِنْدَ اللَّهِ أَحْتَسِبُ عِنَائِي يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَهَلًا يَا شَيْخُ! لَعَلَّكَ تَظُنُّ قَضَاءَ حَتْمًا وَاقْدَرًا لَازِمًا! لَوْ كَانَ كَذَلِكَ لَبَطَلَ الثَّوَابُ وَالْعِقَابُ وَالْأَمْرُ وَالنَّهْيُ وَالزَّجْرُ، وَكَسَقَطَ مَعْنَى الْوَعِيدِ وَالْوَعْدِ، وَكَمْ يَكُنُّ عَلَى مُسَىءٍ لَائِمَةٌ وَلَا لِمُحْسِنٍ مَحْمَدَةٌ، وَكَانَ الْمُحْسِنُ أَوْلَى بِاللَّائِمَةِ مِنَ الْمُذْنِبِ، وَالْمُذْنِبُ أَوْلَى بِالْإِحْسَانِ مِنَ الْمُحْسِنِ، تِلْكَ مَقَالَةُ عَبْدَةِ الْإِوْتَانِ وَخُصَمَاءِ الرَّحْمَانِ وَاقْدَرِيَّةُ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَ مَجُوسِهَا. يَا شَيْخُ! إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ كَلَّفَ تَخْيِيرًا، وَنَهَى تَحْذِيرًا، وَأَعْطَى عَلَى الْقَلِيلِ كَثِيرًا وَكَمْ يُعْصَى مَغْلُوبًا، وَكَمْ يُطْعَمُ مُكْرَهًا، وَكَمْ يَخْلُقُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ؛

مردی عراقی بر امیر مؤمنان علیه السلام وارد شد و گفت: آیا خروج ما بر شامیان به «قضا و قدر» الهی است؟ امام به او فرمود: آری ای شیخ! به خدا سوگند از هیچ بلندی بالا نرفتید و در هیچ پستی فرود نیامدید مگر به «قضا و قدری» از خداوند! آن مرد گفت: امیدوارم رنج من نزد خدا به حساب آید!

امام علیه السلام به او فرمود: آهسته برو ای شیخ! شاید پنداشتی قضای حتمی و قدر قطعی را می گویم! اگر چنین باشد که ثواب و عقاب و امر و نهی و پیشگیری باطل شده، و ترساندن و مژده دادن بی معنی است، نه ملامتی بر گناهکار بجاست و نه ستایشی از نیکوکار رواست، بلکه

^۱. یعنی اگر خروج و جهاد ما به «قضا و قدر» قطعی الهی است که سزاوار پاداش نیستیم. پس امیدوارم رنج من در این راه نزد خدا به حساب آید و در ردیف اعمال کسانی قرار گیرد که روز قیامت مورد فضل و رحمت خدا قرار می گیرند.

نیکوکار به ملامت سزاوارتر از بدکار بوده و گناهکار به نیکی شایسته‌تر از نیک‌رفتار است!^۱ این، گفتار بت‌پرستان و دشمنان خدای رحمان و «قَدَرِی‌مسلکان» و مجوسان این امت است! ای شیخ! خدای عزوجل بندگان را مکلف ساخت تا به اختیار خود عمل کنند و آنان را نهی کرد تا خود بازایستند، و بر کار اندک پاداش بسیار دهد، شکست‌خورده نافرمانی نشده، و ناخواسته اطاعت نگردیده، «او آسمانها و زمین و موجودات میان آن دو را به باطل نیافریده، این گمان کسانی است که کافر شدند، پس وای بر کسانی که کافر شدند از عذاب آتش!»^۲

راوی گوید: آن شیخ برخاست و سرود:

^۱ . زیرا هر دو در اصل کار مساویند، چون عمل به اراده و اختیار آنان نبوده، از طرفی نیکوکار مورد ستایش مردم قرار می‌گیرد و این را حق خود می‌داند در حالی که چنین نیست و به خاطر همین پندار، او به ملامت سزاوارتر است از گناهکار، زیرا گناهکار مورد ملامت مردم است و او خود را سزاوار این ملامت می‌داند، در حالی که چنین نیست، پس باید به او احسان شود تا تحمل آزار و ملامت مردم را با آن جبران کند، نه به نیکوکار!

^۲ . اقتباسی است از آیه ۲۷ سوره ۲.

أَنْتَ الْإِمَامُ الَّذِي نَرْجُو بِطَاعَتِهِ

يَوْمَ النِّجَاةِ مِنَ الرَّحْمَنِ غُفْرَانَا

أَوْضَحْتَ مِنْ دِينِنَا مَا كَانَ مُلْتَبَسًا

جَزَاكَ رَبُّكَ عَنَّا فِيهِ إِحْسَانَا

فَلَيْسَ مَعْدِرَةٌ فِي فِعْلٍ فَاحِشَةٍ

قَدْ كُنْتُ رَاكِبَهَا فِسْقًا وَعِصْيَانَا

تو همان امام حقی که به یمن طاعت او

به قیامت آرزویم کرم خدات باشد

تو ز دین ما به یک دم همه شبهه را زدودی

مگر از خدات خواهیم که بر او جزات

باشد

پس از این بیان روشن نسزد گناه بر من

که نه معذرت توانم نه مرا نجات باشد

روایت دوم

روایت دوم را از ششمین امام از امامان اهل بیت علیهم السلام، امام ابو عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام می آوریم که فرمود:

إِنَّ النَّاسَ فِي الْقَدَرِ عَلَى ثَلَاثَةٍ أَوْجُهٍ: رَجُلٌ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَجْبَرَ النَّاسَ عَلَى الْمَعَاصِي فَهَذَا قَدْ ظَلَمَ اللَّهَ فِي حُكْمِهِ فَهُوَ كَافِرٌ، وَرَجُلٌ يَزْعَمُ أَنَّ الْأَمْرَ مُفَوَّضٌ إِلَيْهِمْ فَهَذَا قَدْ أَوْهَنَ اللَّهَ فِي سُلْطَانِهِ فَهُوَ كَافِرٌ. وَرَجُلٌ يَزْعَمُ أَنَّ اللَّهَ كَلَّفَ الْعِبَادَ مَا يُطِيقُونَ وَ لَمْ يَكْلَفْهُمْ مَا لَا يُطِيقُونَ وَإِذَا أَحْسَنَ حَمَدَ اللَّهَ وَإِذَا أَسَاءَ اسْتَغْفَرَ اللَّهَ فَهَذَا مُسْلِمٌ بَالِغٌ.

مردم درباره «قدر» بر سه راه رفته اند:

۱. کسی که عقیده دارد خدای عزوجل مردم را بر گناهان مجبور کرده است، او درباره فرمان بازدارنده الهی به خدا ستم کرده، پس او کافر است.
۲. کسی که معتقد است همه کارها به مردم واگذار شده، او خدا را در قدرت و سلطنت خویش ضعیف و ناتوان پنداشته، پس او [نیز] کافر است.
۳. کسی که عقیده دارد خداوند بندگان را به آنچه می توانند مکلف کرده، و آنچه را در توانشان نیست از آنان نخواست است، او هرگاه کار نیکی انجام دهد خدا را سپاس گوید و اگر کار بدی از او سرزند از خدا آمرزش می خواهد، این همان مسلمان [به حق] رسیده است.^۱

روایت سوم

^۱. توحید صدوق، ص ۳۶۰-۳۶۱.

روایت سوم از هشتمین امام از ائمه اهل بیت علیهم السلام، امام علی بن موسی الرضا
علیهما السلام است که فرمود:

۱. إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ لَمْ يُطْعَ بِإِكْرَاهٍ، وَ لَمْ يُعْصَ بِغَلْبَةٍ وَ لَمْ يُهْمَلِ الْعِبَادَ فِي مُلْكِهِ، هُوَ الْمَالِكُ لِمَا
مَلَكَهُمْ وَ الْقَادِرُ عَلَى مَا أَقْدَرَهُمْ عَلَيْهِ فَإِنْ ائْتَمَرَ الْعِبَادُ بِطَاعَتِهِ لَمْ يَكُنِ اللَّهُ مِنْهَا صَادًا، وَ لَا مِنْهَا
مَانِعًا، وَ إِنْ ائْتَمَرُوا بِمَعْصِيَةِ فَشَاءَ أَنْ يَحُولَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ ذَلِكَ فَعَلَ وَ إِنْ لَمْ يَحُلْ وَ فَعَلُوهُ فَلَيْسَ
هُوَ الَّذِي أَدْخَلَهُمْ فِيهِ.

خدای عزوجل از روی اجبار اطاعت نشده، و از ضعف و شکست نافرمانی نگردیده، و بندگان
را در مملکت خویش بیهوده نگذاشته، او بر همه آنچه که در اختیارشان نهاده مالک، و بر همه
اموری که توانشان داده توانمند است. اگر بندگان در پی طاعتش باشند خداوند راه آنان را
نمی‌بندد و از اطاعت بازشان نمی‌دارد، و اگر به دنبال نافرمانی‌اش باشند و او بخواهد میان آنان
و گناه فاصله شود، خواهد کرد، و اگر مانع از گناه نشد و آنان انجامش دادند، او نیست که آنان
را در آن راه انداخته است.^۱

یعنی: انسانی که خدا را پیروی می‌کند مجبور بر این پیروی نیست، و انسانی که خدا را نافرمانی
می‌کند بر اراده و خواست خدا چیره نشده، بلکه این خود خداست که می‌خواهد بنده در کارش
مختار و آزاد باشد.

۲. يَا ابْنَ آدَمَ بِمَشِيئَتِي كُنْتَ أَنْتَ الَّذِي تَشَاءُ لِنَفْسِكَ مَا تَشَاءُ، وَ بِقُوَّتِي أُدْيتُ إِلَى فَرَائِضِي، وَ
بِنِعْمَتِي قَوَّيْتُ عَلَى مَعْصِيَتِي، جَعَلْتُكَ سَمِيعًا بَصِيرًا قَوِيًّا، «مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَ مَا
أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنَ نَفْسِكَ.»

^۱. توحید صدوق، ص ۳۶۱.

ای فرزند آدم! با خواست من است که تو گزینشگر شده و هر چه را بخواهی برای خود اختیار می‌کنی، و با نیروی من است که واجباتم را بجا می‌آوری، و با نعمتهای من است که بر نافرمانی‌ام توانمند شده‌ای، من تو را شنوا و بینا و توانا ساختم، [پس این را بدان که] «هر چه از نیکویی به تو می‌رسد از خداست، و هر چه از بدی به تو رسید از خودت می‌باشد.»^۱

و در روایت دیگری آمده است: «عَمِلْتَ بِالْمَعَاصِي بِقُوَّتِي الَّتِي جَعَلْتُهَا فَيْك؛ با نیرویی که در تو نهاده بودم به گناهان اقدام کردی!»^۲

روایت چهارم

از امام صادق علیه‌السلام روایت است که فرمود:

۱. لا جَبْرَ وَلَا تَفْوِيضَ وَلَا لَكِنَ أَمْرٌ بَيْنَ أَمْرَيْنِ، قَالَ قُلْتُ: وَمَا أَمْرٌ بَيْنَ أَمْرَيْنِ؟ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَثَلُ ذَلِكَ رَجُلٌ رَأَيْتُهُ عَلَى مَعْصِيَةٍ فَنَهَيْتُهُ فَلَمْ يَنْتَهَ فَتَرَكْتُهُ ففَعَلَ تِلْكَ الْمَعْصِيَةَ، فَلَيْسَ حَيْثُ لَمْ يَقْبَلُ مِنْكَ فَتَرَكْتَهُ كُنْتَ أَنْتَ الَّذِي أَمَرْتَهُ بِالْمَعْصِيَةِ.

نه جبر است و نه تفویض، بلکه چیزی میان این دو است. راوی گوید گفتم: چیزی میان این دو یعنی چه؟ فرمود: مثال آن، مثال کسی است که در حال گناه است و تو او را نهی می‌کنی و او نمی‌پذیرد. پس از آن رهایش می‌کنی و او آن گناه را انجام می‌دهد، پس چنان نیست که چون از تو نپذیرفت و تو به حال خود رهایش کردی، این تو بوده‌ای که به گناه فرمانش دادی!^۳

۱. توحید صدوق، ص ۳۴۰، ۳۲۸، ۳۴۴ و ۳۶۲؛ کافی، ج ۱، ص ۱۶۰؛ سوره نساء، آیه ۷۹.

۲. توحید صدوق، ص ۳۶۲.

۳. کافی، ج ۱، ص ۱۶۰؛ توحید صدوق، ص ۳۶۲.

۲. ما اسْتَطَعْتَ أَنْ تَلُومَ الْعَبْدَ عَلَيْهِ فَهُوَ مِنْهُ وَمَا لَمْ تَسْتَطِعْ أَنْ تَلُومَ الْعَبْدَ عَلَيْهِ فَهُوَ مِنْ فِعْلِ اللَّهِ، يَقُولُ اللَّهُ لِلْعَبْدِ: لِمَ عَصَيْتَ؟ لِمَ فَسَقْتَ؟ لِمَ شَرَبْتَ الْخَمْرَ؟ لِمَ زَنَيْتَ؟ فَهَذَا فِعْلُ الْعَبْدِ، وَلَا يَقُولُ لَهُ لِمَ مَرَضْتَ؟ لِمَ قَصُرْتَ؟ لِمَ ابْتِضَضْتَ؟ لِمَ اسْوَدَدْتَ؟ لِأَنَّهُ مِنْ فِعْلِ اللَّهِ تَعَالَى.

هر کاری را که بتوانی بنده را بر آن سرزنش کنی، از آن اوست، و هر چه را که نتوانی بنده را بر آن سرزنش نمایی، از آن خداست. خداوند به بنده‌اش می‌فرماید: چرا سرکشی کردی؟ چرا نافرمانی نمودی؟ چرا شراب خوردی؟ چرا زنا کردی؟ اینها کار بنده است. خداوند از بنده‌اش نمی‌پرسد: چرا مریض شدی؟ چرا قدت کوتاه است؟ چرا سفید رنگی؟ چرا سیاه رویی؟ زیرا اینها کار خداوند است.^۱

شرح روایات

«جبر» و «تفویض» دو طرف دارد:

۱. طرفی که به خدا و صفات خدا بازمی‌گردد.

۲. طرفی که به انسان و صفات او مربوط می‌شود.

آنچه از جبر و تفویض به خدا و صفات خدا مربوط است، سزاوار آن است که آن را از خدا و انبیای خدا و اوصیای ایشان بگیریم. و آنچه به انسان و صفات و افعال او مربوط می‌شود همین مقدار که می‌گوییم: من این کار را می‌کنم، و من آن کار را نمی‌کنم، کافی است تا بدانیم که هرچه می‌کنیم به اختیار خویش است. در بحثهای گذشته نیز دانستیم که سیر زندگی انسان با سیر ذره و اتم و سیارات و کهکشانها و دیگر مسخرات به فرمان خدا، در حرکات و نتایج،

۱. بحار، ج ۵، ص ۵۹، حدیث ۱۰۹.

یکسان نیست. این از یک طرف، از طرف دیگر، خداوند انسان را به حال خود رها نکرده و او را به خود واگذار ننموده تا هر چه را بخواهد، همان گونه که دوست دارد و هوای نفس او فرمانش می‌دهد، همان را انجام دهد، بلکه خداوند بوسیله انبیای خود راهنمایی‌اش کرده: هم راه ایمان قلبی به حق را به او نشان داده، و هم روش عمل شایسته سودمند جسمانی را به او نموده و هم از اعمال زیانبار آگاهش ساخته است. او اگر از هدایت خدا پیروی کند و یک گام در صراط مستقیم الهی پیش رود، خداوند دستش را گرفته و ده گام جلوترش می‌برد، سپس به خاطر آثار عملش در دنیا و آخرت هفتصد برابر پاداشش می‌دهد، و خداوند به مقتضای حکمت و سنت خویش برای هر کس بخواهد می‌افزاید.

ما، در کتاب عقاید اسلام مثالی زدیم و گفتیم: خداوند این دنیا را همانند مهمانسراییی از نوع «سلف سرویس» برای مؤمن و کافر هر دو آماده کرده است،^۱ چنانکه در سوره اسراء، آیه ۲۰ می‌فرماید: «كَلَّا نُمِدُّ هُوْلَاءِ وَ هُوْلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَ مَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا؛ هر دو گروه، اینان و آنان را، از عطای پروردگارت افزون می‌دهیم، زیرا عطای پروردگارت هرگز از کسی دریغ نشده است.

راستی را که اگر امداد الهی نبود، و بندگان خدا توان جسمی و فکری خویش و امکانات آماده و مسخر این عالم را از خدای سبحان نداشتند، نه مؤمن ره‌یافته می‌توانست عمل صالح و شایسته انجام دهد، و نه کافر گمراه توان اقدام زیانبار فاسد را داشت، راستی اگر خداوند یک لحظه عطای خود را از انسان سلب کند، حتی اگر جزء کوچکی از آن باشد: بینایی، سلامت، عقل و اندیشه و ... چه می‌تواند بکند؟ بنابراین، انسان هر چه می‌کند به اختیار خود و به وسیله

^۱ . عقاید اسلام در قرآن کریم، ج ۲، ص ۳۹۵.

ابزاری است که خداوند به او بخشیده است. پس، انسان در انتخاب مختار و در اکتساب و امدار است.

آری، انسان در این عالم خودکار محض نیست، همان گونه که مجبور صرف هم نیست. نه همه کارها به او واگذار شده و نه بر کاری [که انتخاب می‌کند] مجبور است، بلکه امری است میان دو امر [امر بین امرین]، و این همان مشیت خدا و سنت و قانون او درباره افعال بندگان است. «و لن تجد لسنة الله تبديلاً؛ و هرگز در سنت الهی تغییر و تبدیلی نیابی!»

چند پرسش و پاسخ

در این بخش پرسشهای چهارگانه زیر می‌آید:

۱. چگونه انسان در آنچه می‌کند مختار است، با آنکه شیطان بر او چیرگی دارد و در حالی که دیده نمی‌شود به اغوای آدمی پرداخته و در قلب او وسوسه می‌کند و به کار شرّش فرا می‌خواند؟

۲. انسان در محیط فاسد نیز این چنین است، او که جز فساد و شر چیزی نمی‌بیند چگونه به اختیار خود عمل می‌کند؟

۳. انسانی که دعوت پیامبران به او نرسیده و در نقاط دوردست سکونت دارد چه باید بکند؟

۴. گناه «زنازاده» چیست؟ چرا او به خاطر رفتار دیگران دوستدار شرّ می‌شود و شرارت می‌کند؟

پاسخ پرسشهای ۱ و ۲

پاسخ این دو پرسش را در آنچه در بحث «میثاق» در ابتدای کتاب عقاید اسلام در قرآن کریم آوردیم بجوید،^۱ در آنجا گفتیم که خدای متعال حجت را بر انسان تمام کرده، و با ودیعت

۱. ج ۱، ص ۱۷.

نهادن غریزه بحث و کاوش از سبب پدیده‌ها که او را به سبب‌ساز اصلی می‌رساند، راه عذر او را بسته است، و برای همین است که در سوره اعراف، آیه ۱۷۲ درباره میثاق الهی می‌فرماید: اَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ اِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ؛ تا روز قیامت نگوید: ما از این [پیمان] ناآگاه بودیم. انسان همان گونه که در هر حالی از غریزه گرسنگی غافل نمی‌شود تا اندرون خود را از طعام پر کند، همچنین از غریزه معرفت خواهی نیز غافل نمی‌گردد تا سبب‌ساز حقیقی را بشناسد.

پاسخ پرسش سوم

در پاسخ به این پرسش می‌گوییم: خدای سبحان فرموده: «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا اِلَّا وُسْعَهَا؛ خداوند هیچ کس را جز به مقدار توانش تکلیف نمی‌کند.»

پاسخ پرسش چهارم

«زنزاده» نیز، مجبور بر انجام کار شر نیست، آنچه هست، این است که حالت روحی مرد و زن زناکار در حال ارتکاب زنا به گونه‌ای است که چون خود را نسبت به قوانین جامعه خائن می‌بینند، و می‌دانند که جامعه کار آنان را آلوده و کثیف می‌داند و اگر بر رفتارشان آگاه شود و آنان را در حال ارتکاب این پستی ببیند با آنان دشمنی کرده و مطرودشان می‌دارد، و همه نیکان و پاکان و صاحبان اخلاق کریمه از چنین کاری بیزاری می‌جویند، این حالت روحی و کابوس درونی بر نطفه اثر می‌گذارد و از راه وراثت به محصول این نطفه منتقل می‌گردد و او سردوست پرورش می‌یابد و با نیکان و معروفان جامعه به ستیز می‌پردازد. نمونه بارز این سیرت زیاد بن ابیه و فرزندش ابن زیاد بودند که در دوران حکومتشان در عراق همه آنچه را که نباید می‌کردند، کردند؛ بویژه ابن زیاد که به دستور او پس از شهادت امام حسین علیه‌السلام جسم شریف آن حضرت و یاران پاکش را مثله کردند، و سرهای ایشان را در شهرها گرداندند، و

خانواده رسول الله را اسیرانه به کوفه و شام روانه کردند، و دیگر کارها که به دستور او انجام شد، و این در حالی بود که پس از شهادت امام حسین علیه السلام هیچ فرد دیگری نمانده بود تا در برابر حکومت آنان مقاومت نماید، و هیچ گونه توجیهی برای اینگونه کارهای او وجود نداشت، جز اینکه او دوستدار شر بود و میخواست شوکت و عظمت شریفترین خانواده عرب و اسلام را درهم بشکنند، و آنان را بی اعتبار نماید، او فطرتا شردوست و دشمن نیکویی بود و با کریمان و شریفان جامعه سر ستیز داشت.^۱

بنابراین، [درست است و می پذیریم که] شردوستی و نیک ستیزی و آزار نیکان و پاکان جامعه در زنازاده - برخلاف حلال زاده - [شبهه] فطری است، ولی با وجود همه اینها، هیچ یک از آن دو بر کارهای خیر و شری که می کنند یا نمی کنند مجبور نیستند، مثال آن دو، مثال جوان تنومند رسیده و پیرمرد ناتوان خمیده است، اولی غرق در شهوت جسمانی و دوستدار وصول به خواهش نفسانی و دومی، فاقد نیروی جوانی و تارک شهوت جسمانی است! روشن است که در چنین حالی که پیرمرد خمیده نمی تواند زنا کند و جوان رسیده در اوج توان جنسی است، این جوان مجبور بر زنا کردن نیست تا اگر چنین گناه زشتی را مرتکب شد معذور باشد، بلکه اگر زمینه زنا برایش فراهم شد و او «خافَ مَقَامَ رَبِّهِ؛ از مقام پروردگارش ترسید»، «وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى؛ و نفس خویش را از خواسته نابجایش بازداشت»، «فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى؛ یقیناً جایگاه او بهشت است».^۲

^۱. به بحث ملحق کردن زیاد در جلد اول کتاب عبدالله بن سبا، و بحث شهادت امام حسین علیه السلام در جلد سوم معالم المدرستین مراجعه شود.

^۲. اقتباسی از آیه ۴۰ سوره نازعات: و أما من خاف مقام ربه و ...

بدین‌گونه، هر یک از ابعاد زندگی انسان را که بررسی کرده و در آن بیندیشیم، او را در کارهایی که انجام می‌دهد صاحب اختیار می‌یابیم، مگر آنچه از روی غفلت و عدم آگاهی باشد که آن هم آثار اخروی ندارد.

فصل چهاردهم: بداء یا محو و اثبات الهی

۱-۱۴- شناسایی الفاظ و اصطلاحات

نخست: معنای لغوی بداء

بدا در لغت دو معنی دارد:

۱. «بَدَأُ الْأَمْرُ بُدْؤًا وَ بَدَاءً»، یعنی: این موضوع آشکار واضح شد. پس، یکی از معانی «بداء» آشکار شدن و وضوح است.

۲. «بَدَأَ لَهُ فِي الْأَمْرِ كَدًّا»، یعنی: در این موضوع چنین رأیی برایش پیدا شد؛ رأی تازه‌ای پیدا کرد.

دوم: معنای بداء در اصطلاح علمای عقاید اسلامی

علمای «عقاید اسلامی» گفته‌اند: «بداء» درباره خداوند، آشکار کردن چیزی است که بر بندگان مخفی بوده و ظهورش برای آنان تازگی دارد.

بنابراین، کسانی که پنداشته‌اند مقصود از «بداء» درباره خداوند این است که برای حق تعالی نیز، همانند مخلوقات، رأی تازه‌ای - غیر از آنچه پیش از «بداء» داشته - پیدا می‌شود، سخت در اشتباهند، راستی را که خداوند برتر و بالاتر از آن است که می‌پندارند.

سوم: بداء در قرآن کریم

الف) خدای متعال در دو موضع از سوره رعد، آیات ۷ و ۲۷ می‌فرماید:

وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ لَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ ...؛

کسانی که کافر شدند می‌گویند: چرا آیت و معجزه‌ای از پروردگارش بر او نازل نشده؟ ...

سپس در آیات ۳۸- ۴۰ همان سوره می‌فرماید:

... وَ مَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ * يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَ
عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ * وَ إِنْ مَا نُزِّنَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَ عَلَيْنَا
الْحِسَابُ؛

هیچ پیامبری را نشاید که آیت و معجزه‌ای بیاورد مگر به فرمان خدا. هر دورانی را سرنوشتی است. خداوند هر چه را بخواهد محو و نابود، و هر چه را بخواهد اثبات و برجای می‌گذارد، و ام‌الکتاب [لوح محفوظ] نزد اوست. و اگر پاره‌ای از آنچه را که به آنان وعده می‌دهیم به تو نشان دهیم، یا تو را [پیش از موعد] بمیرانیم، در هر حال، آنچه بر عهده توست تنها تبلیغ و رساندن است، حساب [آنان] برماست.

شرح کلمات

۱. آیه

آیه در لغت علامت و نشان آشکار است. چنانکه این شاعر گفته است:

و فِي كُلِّ شَيْءٍ لَهُ آيَةٌ
تَدُلُّ عَلَى أَنَّهُ وَاحِدٌ

در هر چه که بنگری نشانه آشکار وجود خداوند و دلیل روشن یکتایی او است.

معجزات انبیا از آن رو «آیت» نام گرفته که نشان درستی آنان، و دلیلی بر قدرت الهی است. همو که ایشان را توان آوردن چنان معجزاتی مانند عصای موسی و ناقه صالح بخشیده و در آیات ۶۷، سوره شعرا و ۷۳ سوره اعراف بدان اشارت فرموده است.

قرآن کریم، همچنین انواع عذابها را که خداوند بر امتهای کافر نازل فرموده، «آیت» نامیده است. چنانکه در سوره شعراء درباره قوم نوح می فرماید:

ثُمَّ أَعْرَفْنَا بَعْدَ الْبَاقِينَ * إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً...^۱

سپس بر جای ماندگان را غرق کردیم. راستی را که در آن آیت و نشانه‌ای است.

و درباره قوم هود می فرماید:

فَكَذَّبُوهُ فَأَهْلَكْنَاهُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً^۲؛

آنان پیامبرشان هود را تکذیب کردند، ما هم نابودشان کردیم. راستی را که در آن آیت و نشانه‌ای است.

و درباره قوم فرعون در سوره اعراف فرموده:

فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَالْجَرَادَ وَالْقُمَّلَ وَالضَّفَادِعَ وَالدَّمَ آيَاتٍ مُّفَصَّلَاتٍ^۱؛

۱. سوره شعراء، آیات ۱۲۰ - ۱۲۱.

۲. سوره هود، آیه ۱۳۹.

پس، طوفان و ملخ و آفت گیاهی و قورباغه و خون را - که آیات و نشانه‌های جدا جدا بودند - بر آنان فرستادیم.

۲. أَجَل

أجل یعنی: مدت، وقت و زمان محدود، سرانجام و پایان کار. اینکه گفته می‌شود: فلان کس اجلش فرا رسید، یعنی: مرد و مدت عمرش به سر آمد. و اینکه گفته می‌شود: برای آن اجلی تعیین شده، یعنی: برای آن وقت محدودی قرار داده‌اند.

۳. کتاب

برای کتاب معانی متعددی است و مقصود از آن در اینجا «مقدار نوشته شده یا مقدر» است، و معنای: «لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ» که در آیه آمده این است که: زمان آوردن معجزه به وسیله پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از پیش تعیین شده، یعنی: هر دورانی را سرنوشتی معین است.

۴. يَمْحُو

يمحو یعنی: محو می‌کند، زایل می‌گرداند. «محو» در لغت به معنای باطل کردن و از بین بردن است. همان گونه که خدای متعال در سوره اسراء، آیه ۱۲ می‌فرماید:

فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَ جَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً؛

پس نشانه شب را محو کرده و نشانه روز را روشنی‌بخش قرار دادیم.

و در سوره شوری، آیه ۲۴ می‌فرماید:

۱. سوره اعراف، آیه ۱۳۳.

وَيَمْحُ اللَّهُ الْبَاطِلَ وَيُحِقُّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ؛

خداوند باطل را محو و نابود و حق را به فرمان خود ثابت و استوار می‌دارد.

یعنی آثار باطل را از بین می‌برد.

تفسیر آیات

خدای سبحان در آیات گذشته می‌فرماید: کفار قریش از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌درخواست کردند تا برای آنان معجزاتی بیاورد، خداوند نوع درخواست آنان را نیز در سوره اسراء بیان داشته و فرموده است:

وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعاً ... أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمَتَ عَلَيْنَا كَيْسَفًا أَوْ تَأْتِيَ بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلاً؛^۱

و گفتند: ما هرگز به تو ایمان نمی‌آوریم تا آنکه چشمه جوشانی از این سرزمین برای ما بیرون آوری ... یا قطعات آسمان را - آنگونه که می‌پنداری - بر سر ما فرود آوری، یا خداوند و فرشتگان را در برابر ما بیاوری.

و در آیه ۳۸ سوره رعد می‌فرماید: «وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ» هیچ پیامبری حق ندارد معجزه‌ای را - که از او خواسته‌اند - بیاورد «إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ» مگر به فرمان خدا. زیرا، هر کاری در تقدیر مکتوب الهی زمان ویژه‌ای دارد.

خداوند در آیه بعد، بدون فاصله، استثنای از تقدیر مکتوب را بیان داشته و می‌فرماید: «يَمْحُو

۱. سوره اسراء، آیات ۹۰ - ۹۲.

اللَّهُ مَا يَشَاءُ» خداوند هر چه را بخواهد محو می‌کند، یعنی: دست خدا بسته نیست و هر جا که خواست رزق و اجل و سعادت و شقاوت را در این مکتوب مقدر، تغییر می‌دهد. «و يُثَبِّتُ» و هر چه را بخواهد - از نانوشته‌ها - در آن جای می‌دهد. زیرا «وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ» اصل کتاب تقدیر و سرنوشت یعنی «لوح محفوظ» که هیچ گونه تغییر و تبدیلی در آن نیست، نزد خداست. بدین خاطر بعد از آن می‌فرماید: «وَإِنْ مَا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ» و اگر پاره‌ای از مجازاتها را که به آنان وعده می‌دهیم [در زمان حیات] به تو نشان دهیم، «أَوْ نَتَوَفِّيَنَّكَ» یا تو را [پیش از آن] بمیرانیم، «فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ» در هر حال، تو تنها ابلاغ کننده‌ای و بس.

طبری و قرطبی و ابن کثیر در تفسیر این آیه روایتی آورده‌اند که مؤید گفتار ماست و فشرده آن چنین است:

خلیفه دوم عمر بن خطاب پیرامون خانه خدا طواف می‌کرد و می‌گفت:

اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتَ كَتَبْتَنِي فِي أَهْلِ السَّعَادَةِ فَأَثْبِنِي فِيهَا، وَإِنْ كُنْتَ كَتَبْتَنِي فِي أَهْلِ الشَّقَاوَةِ وَالذَّنْبِ فَأَمْحِنِي وَأَثْبِنِي فِي أَهْلِ السَّعَادَةِ وَالْمَغْفِرَةِ، فَإِنَّكَ تَمْحُو مَا تَشَاءُ وَتُثَبِّتُ وَعِنْدَكَ أُمُّ الْكِتَابِ؛

خدایا: اگر مرا در زمره سعادت‌مندان قرار داده‌ای، در آن استوارم دار، و اگر از شقاوت‌مندان و گناهکارانم نوشته‌ای، نامم را از آن محو و در میان سعادت‌مندانم جایگزین بفرما. زیرا، تو هر چه را بخواهی محو یا برقرار می‌داری.

و از قول صحابی پیامبر ابن مسعود روایت شده که می‌گفت:

اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتَ كَتَبْتَنِي فِي السُّعْدَاءِ فَأَثْبِنِي فِيهِمْ، وَإِنْ كُنْتَ كَتَبْتَنِي فِي الْأَشْقِيَاءِ فَأَمْحِنِي مِنَ الْأَشْقِيَاءِ وَاكْتُبْنِي فِي السُّعْدَاءِ، فَإِنَّكَ تَمْحُو مَا تَشَاءُ وَتُثَبِّتُ وَعِنْدَكَ أُمُّ الْكِتَابِ؛

خدایا: اگر مرا در زمره سعادت‌مندان قرار داده‌ای، در بین آنان استوارم دار، و اگر در زمره

شقاوتمندانم نوشته‌ای، از میان اشقیایم محو و در بین سعادت‌مندانم جایگزین فرما. زیرا، تو هر چه را بخواهی محو یا برقرار می‌داری، و کتاب اصلی نزد توست.

و از قول ابی وائل آورده‌اند که بارها می‌گفت:

اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتَ كَتَبْتَنَا أَشْقِيَاءَ فَامْحُ وَاكْتُبْنَا سَعْدَاءَ، وَإِنْ كُنْتَ كَتَبْتَنَا سَعْدَاءَ فَاتَّبِنَا، فَإِنَّكَ تَمْحُو مَا تَشَاءُ وَتُثَبِتُ وَعِنْدَكَ أُمُّ الْكِتَابِ؛

خدایا: اگر ما را در زمره بدبختان قرار داده‌ای، از بین آنان محو و در زمره نیک‌بختانمان جایگزین فرما، و اگر در زمره نیک‌بختان قرارمان داده‌ای در آن استوارمان دار. زیرا، تو هر چه را بخواهی محو یا برقرار می‌داری، و کتاب اصلی نزد توست.^۱

در بحارالانوار آمده است:

وَإِنْ كُنْتُ مِنَ الْأَشْقِيَاءِ فَامْحِنِي مِنَ الْأَشْقِيَاءِ وَ اكْتُبْنِي مِنَ السُّعْدَاءِ، فَإِنَّكَ قُلْتَ فِي كِتَابِكَ الْمُنْزَلِ عَلَى نَبِيِّكَ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ: يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ؛

و اگر از بدبختانم، مرا از زمره آنان محو و در بین نیک‌بختان جایگزین فرما. زیرا، تو در کتاب خود که بر پیامبرت صلی‌الله‌علیه‌وآله نازل شده فرموده‌ای: خداوند هر چه را بخواهد محو یا برقرار می‌دارد و کتاب اصلی نزد اوست.^۲

^۱. هر سه حدیث را طبری در تفسیر آیه آورده است. ابو وائل شقیق بن مسلمه اسدی کوفی است، شرح حال او در تهذیب التهذیب، ج ۱۰، ص ۳۵۴، چنین است که: ثقه است و مخضرم [جاهلیت و اسلام را درک کرده است] در زمان صحابه و تابعین حضور داشته و در خلافت عمر بن عبدالعزیز در سن یکصد سالگی از دنیا رفته است.

^۲. بحارالانوار، ج ۹۸، ص ۱۶۲.

قرطبی نیز، در ذیل روایتی که از صحیح بخاری و مسلم آورده، بر این معنی استدلال کرده است، روایت می گوید:

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

مَنْ سَرَّهُ أَنْ يُبْسَطَ لَهُ فِي رِزْقِهِ وَ يُنْسَأَ لَهُ فِي أَثَرِهِ - أَجَلِهِ - فَلْيَصِلْ رَحِمَهُ؛

کسی که از وسعت روزی و زیادتی عمر خشنود می گردد، به خویشاوند خود نیکی نماید.^۱
و از ابن عباس نقل کرده که او در جواب کسی که پرسید: چگونه در عمر و اجل زیادتی می شود؟ گفت: خدای عز و جل فرموده:

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضَى أَجَلًا وَأَجَلٌ مُسَمًّى عِنْدَهُ؛

او کسی است که شما را از گل آفرید، سپس مدتی مقرر داشت، و اجل حتمی نزد اوست.^۲
ابن عباس گفت: «اجل اول در آیه اجل بنده از تولد تا مرگ است، و اجل دوم - یعنی آنچه نزد خداست - از زمان مرگ تا قیامت است که در برزخ به سر می برد، و کسی جز خدا آن را نمی داند. پس، اگر بنده ای از خدا بترسد و صله رحیم به جای آورد، خداوند هر چه بخواهد از عمر برزخی او کاسته و به عمر اولش می افزاید، و اگر نافرمانی کند و قطع رحم نماید، خداوند هر چه بخواهد از عمر دنیایی اش کاسته و به عمر برزخی اش می افزاید...»^۳

۱. صحیح بخاری، ج ۳، ص ۳۴؛ کتاب الادب باب ۱۲ و ۱۳، و صحیح مسلم، ص ۱۹۸۲، حدیث ۲۰ و ۲۱ از باب صله رحم و مسند احمد، ج ۳، ص ۲۴۷ و ۲۶۶ و ج ۵، ص ۷۶.

۲. سوره انعام، آیه ۲.

۳. تفسیر قرطبی، ج ۹، ص ۳۲۹-۳۳۱.

ابن کثیر بر این استدلال افزوده و سخنی گفته که فشرده آن چنین است: این سخن با روایتی که احمد و نسائی و ابن ماجه آورده‌اند هماهنگ می‌نماید، آنان آورده‌اند که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

إِنَّ الرَّجُلَ لَيُحْرَمَ الرِّزْقَ بِالذَّنْبِ يُصِيبُهُ وَلَا يَرُدُّ الْقَدَرَ إِلَّا الدُّعَاءَ وَلَا يَزِيدُ فِي الْعُمْرِ إِلَّا الْبِرُّ؛

انسان گاهی به خاطر گناه از روزی محروم می‌گردد، و چیزی جز دعا بلا و سرنوشت را باز نمی‌گرداند، و چیزی جز نیکی عمر را نمی‌افزاید.^۱

و در حدیث دیگری فرموده:

إِنَّ الدُّعَاءَ وَالْقَضَاءَ لَيُعْتَلِجَانِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ؛

دعا و سرنوشت در میان آسمان و زمین با هم مبارزه می‌کنند.^۲

آنچه آوردیم یکی از چند وجهی بود که در معنای این آیه گفته‌اند، وجوه دیگری نیز در معنای آیه آورده‌اند، مانند این سخن که: «مراد از «محو و اثبات» در آیه: محو حکمی و اثبات حکم دیگر است.» یعنی نسخ احکام شریعت، و درست‌تر آن است که بگوییم: «مقصود در آیه همه را شامل است.» چنانکه قرطبی نیز این را برگزیده و گفته است: «... این آیه عام است و شامل همه چیز می‌گردد، و این اظهر است و خدا داناتر.»^۳

۱. مقدمه سنن ابن ماجه، باب ۱۰، حدیث ۹۰.

۲. تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۵۱۹.

۳. تفسیر قرطبی، ج ۲، ص ۳۲۹.

طبری و سیوطی از قول ابن عباس آورده‌اند که او درباره این آیه: «يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ» گفته است: «خداوند امور هر سال را در شب قدر تقدیر و برنامه می‌کند جز نیک‌بختی و بدبختی را...»^۱

ب) خدای سبحان در سوره یونس می‌فرماید:

فَلَوْلَا كَانَتْ قَرْيَةٌ آمَنَتْ فَنَفَعَهَا إِيمَانُهَا إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ لَمَا آمَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ مَتَّعْنَاهُمْ إِلَىٰ حِينٍ^۲

چرا هیچ یک از مردم شهرها و آبادیها ایمان نیاوردند تا ایمانشان سودشان دهد؟ مگر قوم یونس که چون ایمان آوردند، عذاب ذلت و خواری را در زندگی دنیا از آنان برداشتیم، و تا مدتی آنان را برخوردار ساختیم.

شرح کلمات

۱. کَشَفْنَا: زایل کردیم، از بین بردیم، برداشتیم.

۲. خِزْيٍ: خواری، رسوایی.

۳. حِينٍ: وقت و زمان نامعلوم که بیش و کم آن مشخص نیست.

تفسیر آیه

^۱. تفسیر طبری، ج ۱۳، ص ۱۱۱ و تفسیر سیوطی، ج ۴، ص ۶۵. عبارت از طبری است.

^۲. سوره یونس، آیه ۹۸.

فشرده داستان یونس آنگونه که در تفسیر طبری و قرطبی و مجمع البیان آمده، چنین است: «قوم یونس در نینوا از اراضی موصل می‌زیستند و بت می‌پرستیدند. خداوند یونس را به سوی ایشان فرستاد تا آنان را به اسلام فرا خوانده و از بت‌پرستی بازدارد. ایشان سرباز زدند، دو نفر از آنان یکی عابد و دیگری عالم، یونس را پیروی کردند، عابد از یونس خواست تا بر علیه آن قوم نفرین کند و عالم او را از این کار نهی کرد و گفت: بر اینان نفرین مکن، زیرا خدا دعایت را مستجاب می‌کند ولی هلاکت بندگانش را دوست ندارد! یونس سخن عابد را پذیرفت و نفرین کرد، خداوند فرمود: عذاب در فلان ماه و فلان روز نازل می‌گردد. یونس آن را به آنان خبر داد، وقت عذاب که نزدیک شد یونس به همراه آن عابد از میان ایشان بیرون رفت، ولی آن عالم در میانشان باقی ماند. قوم یونس با خود گفتند: ما تا به حال از یونس دروغی را ندیده‌ایم، مواظب باشید اگر او امشب در بین شما باقی ماند که عذابی در کار نیست، ولی اگر بیرون رفت بدانید که که صبح فردا عذابتان قطعی است. شب که به نیمه رسید یونس آشکارا از بینشان بیرون رفت. آنان که این را دانستند و آثار عذاب را مشاهده و به هلاکت خود یقین کردند به نزد آن عالم رفتند، او به ایشان گفت: به سوی خدا زاری کنید که او به شما رحم می‌کند و عذاب را از شما برمی‌دارد: به سوی بیابان بیرون شوید و زنان و کودکان را از هم جدا کنید و بین حیوانات و بچه‌هاتان جدایی افکنید، سپس دعا کنید و بگریید! آنان چنین کردند، با زنان و کودکان و چهارپایان خویش سر به صحرا نهادند، لباس پشمینه پوشیدند و اظهار ایمان و توبه کردند و نیت خود را خالص نمودند و میان همه مادران و بچه‌های آدمی و حیوانات جدایی افکندند سپس نالیدند و فریاد زاری سر دادند. صداها که در هم پیچید و فریادها که آمیخته شد با ناله و اندوه به سوی خدای عز و جل توجه نموده و گفتند: [پروردگارا] ما به آنچه یونس آورده بود ایمان آوردیم، خداوند آنان را بخشید و دعایشان را پذیرفت و عذابی را که بر سرشان سایه گسترده بود از ایشان برطرف ساخت و ...»

خداوند، بدین‌گونه عذاب را از قوم یونس - بعد از آنکه توبه کردند - محو و برطرف کرد.

آری، خداوند هر چه را بخواهد محو کرده یا برقرار می‌دارد.

ج) خداوند سبحان در سوره اعراف می‌فرماید:

وَ وَاَعَدْنَا مُوسَىٰ ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَ اتَّمَمْنَا بِعَشْرِ فَنَمَّ مِيقَاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً؛^۱

ما با موسی سی شب وعده گذاشتیم، و آن را با ده شب دیگر تکمیل کردیم تا میقات پروردگارش چهل شب تمام شد.

و در سوره بقره فرموده:

وَ إِذْ وَاَعَدْنَا مُوسَىٰ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَنْتُمْ ظَالِمُونَ؛^۲

و [به یاد آورید] هنگامی را که با موسی چهل شب وعده گذاریم، و شما بعد از او - در حالی که ستمکار بودید - گوساله را برگزیدید.

۲-۱۴- بداء در روایات مکتب خلفا

طیالسی و احمد و ابن سعد و ترمذی روایتی دارند که فشرده آن با عبارت طیالسی چنین است:

قال رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِنَّ اللَّهَ أَرَىٰ آدَمَ ذُرِّيَّتَهُ فَرَأَىٰ رَجُلًا أَزْهَرَ سَاطِعًا نُورَهُ، قَالَ: يَا رَبِّ مَنْ هَذَا؟ قَالَ: هَذَا ابْنُكَ دَاوُدَ! قَالَ: يَا رَبِّ فَمَا عُمْرُهُ؟ قَالَ: سِتُّونَ سَنَةً! قَالَ: يَا رَبِّ زِدْ فِي عُمْرِهِ! قَالَ: لَا إِلَّا أَنْ تَزِيدَهُ مِنْ عُمْرِكَ! قَالَ: وَ مَا عُمْرِي؟ قَالَ: أَلْفَ سَنَةٍ! قَالَ آدَمُ: فَقَدَّ

۱. سوره اعراف، آیه ۱۴۲.

۲. سوره بقره، آیه ۵۱.

وَهَبْتُ لَهُ أَرْبَعِينَ سَنَةً مِنْ عُمُرِي ... فَلَمَّا حَضَرَهُ الْمَوْتُ وَجَاءَتْهُ الْمَلَائِكَةُ قَالَ: قَدْ بَقِيَ مِنْ عُمُرِي أَرْبَعُونَ سَنَةً. قَالُوا: إِنَّكَ قَدْ وَهَبْتَهَا لِدَاوُدَ؛

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند نسل آدم را به او نشان داد، آدم در میان آنان مردی را دید با چهره‌ای نور افشان، عرض کرد: خدایا! این کیست؟ فرمود: این فرزند تو داود است! عرض کرد: خدایا عمر او چقدر است؟ فرمود: شصت سال! عرضه داشت: خدایا در عمر او بیفزای؟ فرمود: نمی شود مگر آنکه از عمر خودت به او بیفزایی! عرض کرد: عمر من چقدر است؟ فرمود: هزار سال! آدم گفت: من چهل سال از عمرم را به او بخشیدم ... هنگام وفات او که فرا رسید و فرشتگان قبض روح به بالینش آمدند گفت: هنوز چهل سال از عمر من باقی است! گفتند: تو خودت آن را به داود بخشیدی!

این روایت به اضافه آنچه در گذشته، درباره آثار «صِلِّهِ رَحِمًا» و همانند آن، از روایات مکتب خلفا آوردیم از مصادیق «يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ» است.

امامان اهل بیت علیهم السلام «محو و اثبات» را «بداء» نام نهاده‌اند که - به یاری خدای متعال - در بخش پنجم آن را بررسی می‌نماییم.

۳-۱۴- بداء در روایات امامان اهل بیت علیهم السلام

در بحار از امام صادق علیه السلام آورده است که فرمود:

مَا بَعَثَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ نَبِيًّا حَتَّى يَأْخُذَ عَلَيْهِ ثَلَاثَ خِصَالٍ: الْإِقْرَارَ بِالْعُبُودِيَّةِ، وَ خَلْعَ الْأَنْدَادِ، وَ أَنَّ اللَّهَ

^۱. مسند طیالسی، ص ۳۵۰، حدیث ۲۶۹۲، مسند احمد، ج ۱، ص ۲۵۱، ۲۹۸ و ۳۷۱؛ طبقات ابن سعد، چاپ اروپا، ج ۱، قسمت اول ص ۷ - ۹؛ سنن ترمذی، ج ۱۱، ص ۱۹۶ و ۱۹۷، در تفسیر سوره اعراف. در کتاب بحار الانوار، ج ۴، ص ۱۰۲-۱۰۳ نیز با اختلافی اندک، از امام باقر علیه السلام آورده است.

يُقَدِّمُ مَا يَشَاءُ وَيُؤَخِّرُ مَا يَشَاءُ؛

خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نکرده مگر آنکه سه چیز را از او خواسته است: اقرار به بندگی خدا، نفی هر گونه شریک و هم‌تا برای او، و اینکه خداوند هر چه را بخواهد مقدم داشته و هر چه را بخواهد وا پس می‌دارد.^۱

امام صادق علیه‌السلام همین معنی را در بیان دیگری با لفظ «محو و اثبات» آورده و فرموده: مَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيًّا قَطُّ حَتَّى يَأْخُذَ عَلَيْهِ ثَلَاثًا: الْإِقْرَارَ بِالْعُبُودِيَّةِ، وَخَلْعَ الْأَنْدَادِ، وَ أَنَّ اللَّهَ يَمْحُو مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ مَا يَشَاءُ؛

خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نکرده مگر آنکه سه چیز را از او خواسته است: اقرار به عبودیت خدا، نفی هر گونه شریک و هم‌تا برای او، و اینکه خداوند هر چه را بخواهد محو کرده و هر چه را بخواهد برقرار می‌دارد.^۲

و در روایت سومی «محو و اثبات» را «بداء» نامیده که فشرده آن چنین است:

مَا تَبَّأَ نَبِيٌّ قَطُّ حَتَّى يُقَرَّ لِلَّهِ تَعَالَى ... بِالْبَدَاءِ ... ؛

هیچ پیامبری هرگز نشان پیامبری نگیرد مگر آنکه برای خدای متعال به این امور اعتراف نماید: ... یکی از آنها اعتراف به «بداء» است ...^۳

^۱ . بحار، ج ۴، ص ۱۰۸، به نقل از توحید صدوق.

^۲ . بحار، ج ۴، ص ۱۰۸، به نقل از توحید صدوق.

^۳ . بحار، ج ۴۷، ص ۱۰۸، به نقل از توحید صدوق.

از امام رضا علیه السلام روایت کرده‌اند که فرمود:

مَا بَعَثَ نَبِيًّا قَطُّ إِلَّا بِتَحْرِيمِ الْخَمْرِ، وَ أَنْ يُقَرَّ لَهُ بِالْبَدَاءِ؛

خداوند هرگز پیامبری را نفرستاده مگر با حرمت شراب و اینکه به «بداء» [محو و اثبات] در حق خدا اعتراف نماید.^۱

و در روایت دیگری، امام صادق علیه السلام از زمان «محو و اثبات» نیز خبر داده و فرموده:

إِذَا كَانَ لَيْلَةُ الْقَدْرِ نَزَلَتِ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ وَ الْكُتُبَةُ إِلَى سَمَاءِ الدُّنْيَا فَيَكْتُبُونَ مَا يَكُونُ مِنْ قَضَاءِ اللَّهِ تَعَالَى فِي تِلْكَ السَّنَةِ فَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يُقَدِّمَ شَيْئًا أَوْ يُؤَخِّرَهُ أَوْ يَنْقُصَ شَيْئًا أَمَرَ الْمَلَكَ أَنْ يَمْحُو مَا يَشَاءُ ثُمَّ أَثْبَتَ الَّذِي أَرَادَ؛

شب قدر که می‌شود فرشتگان و روح و نویسندگان به آسمان دینا فرود می‌آیند و هر چه را خدای متعال در آن سال مقرر فرموده می‌نویسند، و اگر خدا بخواهد چیزی را پیش انداخته یا واپس بدارد، یا چیزی را بکاهد، به فرشته مأمور فرمان می‌دهد آن را همان گونه که خواسته «محو و نابود» یا «برقرار» بدارد.^۲

امام باقر علیه السلام نیز در بیان دیگری از آن خبر داده که فشرده آن چنین است:

تَنْزَلُ فِيهَا الْمَلَائِكَةُ وَ الْكُتُبَةُ إِلَى السَّمَاءِ فَيَكْتُبُونَ مَا هُوَ كَائِنٌ فِي أَمْرِ السَّنَةِ وَ مَا يُصِيبُ الْعِبَادَ فِيهَا.

^۱. بحار، ج ۴، ص ۱۰۸، به نقل از توحید صدوق.

^۲. بحار، ج ۴، ص ۹۹، به نقل از تفسیر علی بن ابراهیم.

قال: وَ أَمْرٌ مَوْقُوفٌ لِلَّهِ تَعَالَى فِيهِ الْمَشِيئَةُ يُقَدِّمُ مِنْهُ مَا يَشَاءُ وَيُؤَخِّرُ مَا يَشَاءُ وَ هُوَ قَوْلُهُ تَعَالَى: يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ؛

در شب قدر فرشتگان و نویسندگان به آسمان دنیا فرود می‌آیند و هر چه را که در آن سال شدنی است و هر چه در آن به بندگان می‌رسد، همه را می‌نویسند. فرمود: و کارهایی است که وابسته به مشیت الهی است، هر چه را بخواهد مقدم داشته و هر چه را بخواهد واپس می‌دارد، و این معنای سخن خدای متعال است که فرموده: يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ.^۱

امام باقر علیه‌السلام در حدیث دیگری درباره این آیه: «وَ لَنْ يُؤَخِّرَ اللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجَلُهَا»، خداوند هرگز مرگ کسی را - هنگامی که اجلش فرا می‌رسد - به تأخیر نمی‌اندازد. فرمود: «زمانی که اجل فرود آید و نویسندگان آسمان آن را بنویسند، این اجل را خداوند به تأخیر نمی‌اندازند.»^۲

علامه مجلسی در این باب از بحار همان داستانی را که آدم چهل سال از عمر خود را به داود بخشید و ما آن را در روایات مکتب خلفا آوردیم، آورده است.^۳

این، معنای «بداء» در روایات امامان اهل بیت بود. اما «بداء» به این معنی که، «برای خداوند رأی

^۱. بحار، ج ۴، ص ۱۰۲، به نقل از امالی شیخ مفید.

^۲. همان.

^۳. بحار، ج ۴، ص ۱۰۲، به نقل از علل الشرایع.

جدید و تازه‌ای در کار پیدا شود که پیش‌تر آن را نمی‌دانسته» - معاذ الله - این دیدگاه در مکتب اهل بیت منکر و مردود است، و ما از آن به خدا پناه می‌بریم. دیدگاه امامان اهل بیت در این باره همان است که مجلسی از امام صادق آورده، امام علیه‌السلام فرموده:

مَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَبْدُو لَهُ فِي شَيْءٍ لَمْ يَعْلَمْهُ أَمْسَ فَأَبْرَأُوا مِنْهُ؛

هر کس بگوید برای خدای عزوجل در چیزی، رأی تازه و جدیدی پیدا می‌شود که پیش‌تر آن را نمی‌دانسته، از او بیزاری بجوید.^۱

۴-۱۴- اثر اعتقاد به بداء

اگر کسی معتقد گردد که، برخی از انسانها که در زمره نیک‌بختان قرار گرفته‌اند هرگز حالشان عوض نگردد و هیچ‌گاه در ردیف بدبختان قرار نمی‌گیرند، و برخی از انسانها که در زمره بدبختان قرار گرفته‌اند هرگز حالشان عوض نشده و در ردیف نیک‌بختان در نمی‌آیند، و قلم از تغییر سرنوشت انسانها خشکیده و بازمانده است، اگر چنین تصویری در کار باشد، یقیناً گناهکار از گناه خویش توبه نمی‌کند که هیچ، بلکه به کار خود ادامه می‌دهد، زیرا می‌پندارد که شقاوت و بدبختی سرنوشت حتمی اوست و امکان تغییر در آن نیست! از طرف دیگر، شیطان، بنده نیکوکار را وسوسه می‌کند که، تو از نیک‌بختانی و در زمره اشقیای بدبخت نخواهی رفت، و همین وسوسه کافی است که او را به سستی در عبادت و اطاعت بکشاند و با او آن کند که نباید.

برخی از مسلمانان که معانی آیات و روایات وارد درباره «مشیت» را به وضوح و کمال دریافته‌اند به دو گروه تقسیم شده‌اند: گروهی چنین پنداشته‌اند که، «انسان بر آنچه می‌کند

^۱. بحار، ج ۴، ص ۱۱۱، به نقل از اکمال الدین صدوق.

مجبور است»، و گروه دیگر معتقد شده‌اند: «همه کارها به انسان تفویض و واگذار شده است.» ما در بحث آینده «جبر و تفویض و قضا و قدر» - به یاری خدا - این موضوع را بررسی کرده و راه حق و صواب در این باره را بازمی‌شناسیم.

بخش دوم: آراء اختلافی اعتقادی در مکتب خلفاء و اهل بیت (ع)

فصل اول: توسل به پیامبران خدا و تبرک به آثار ایشان

توسل به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و تبرک به آثار او در حیات و ممات

برخی از مسلمانان در بحث از صفات انبیا گویند:

تبرک جستن به آثار انبیا و عبادتگاه گرفتن محل قبر ایشان شرک است. بازسازی و بنای بر قبور آنان در حد شرک است. مجلس بزرگداشت تولد ایشان و تولد اولیا معصیت و بدعت حرام است. و در یک کلام، توسل به خدا به وسیله غیر خدا، در حد شرک است. و وسیله قرار دادن رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله پس از وفات آن حضرت، مخالف شرع اسلام است.

مخالفان این گروه در پاسخ چنین استدلال می‌کنند که:

۱-۱ تبرک جستن به آثار پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله

در همه کتب حدیثی با نقل متواتر آمده است که: صحابه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در زمان حیات ایشان با مباشرت و خواسته خود آن حضرت به آثار او تبرک می‌جستند. چنانکه پس از وفات ایشان نیز، این روش را ادامه دادند. برخی از دلایل ایشان چنین است:

تبرک جستن به آب دهان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله

در صحیح بخاری^۱ از سهل بن سعد روایت کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله در جنگ خیبر فرمود: «فردا این پرچم را به دست کسی خواهم داد که خداوند خیبر را به دست او می‌گشاید، او دوستدار خدا و رسول خداست و خدا و رسول خدا دوستدار اویند.» راوی گوید: مردم آن شب را به سختی سپری کردند تا بدانند پرچم به دست کدامین آنها داده خواهد شد. بامدادان همگی به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند و هر یک امید آن داشت که پرچم به او داده شود که رسول خدا فرمود: علی کجاست؟ گفته شد: یا رسول الله او از درد چشمانش می‌نالند. پیامبر به دنبال او فرستاد تا حاضر شد، و دو چشم او را با آب دهان شفا بخشید، به گونه‌ای که گویا دردی وجود نداشته است...» تا آخر حدیث.^۲

این روایت در صحیح مسلم از قول سلمه بن اکوع چنین است:

گوید: نزد علی آمدم و او را که دچار درد چشم بود با خود می‌کشیدم تا نزد رسول خداش آوردم. آن حضرت با آب دهان چشمانش را شفا بخشید و پرچم را به دست او داد.^۳

تبرک جستن به وضوی رسول خدا صلی الله علیه و آله

^۱ صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب غزوه خیبر، ج ۳، ص ۳۵، و کتاب الجهاد و السیر، ج ۲، ص ۱۰۹، باب ۱۰۲، و باب ما قیل فی لواء النبی، ج ۲، ص ۱۱۱، و باب فضل من اسلم علی یدیه رجل، ج ۲، ص ۱۱۵، و کتاب فضائل اصحاب النبی، باب مناقب علی بن ابیطالب، ج ۲، ص ۱۹۹؛ صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابه، باب من فضائل علی بن ابیطالب رض، حدیث ۳۲ و ۳۴، و باب غزوة ذی قرد و غیرها، حدیث ۱۳۲؛ سنن ترمذی، کتاب المناقب، باب مناقب علی بن ابیطالب، ج ۱۳، ص ۱۷۲.

^۲ صحیح بخاری، باب دعاء النبی الی الاسلام، ج ۲، ص ۱۰۷.

^۳ صحیح مسلم، کتاب الجهاد و السیر، حدیث ۱۳۲.

در صحیح بخاری از انس بن مالک روایت کند که گفت:

«وقت نماز عصر فرا رسید و مردم برای وضو به جستجوی آب پرداختند و آن را نیافتند. پیامبر صلی الله علیه و آله با ظرف وضو سر رسید و دست خود را در آن نهاد و به مردم فرمود وضو بگیرند. ناگهان دیدم آب از سر انگشتان آن حضرت همچون چشمه می جوشید و مردم تا آخرین نفر از آن وضو گرفتند.»^۱

و در روایت دیگری از جابر بن عبدالله گوید:

«من با پیامبر صلی الله علیه و آله بودم که وقت نماز عصر فرا رسید و ما جز اندکی آب نداشتیم. آن را در ظرفی ریختند و نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آوردند. ایشان دست خود را در آن فرو بردند و انگشتان خود را باز کردند و فرمودند: وضوگیرندگان بشتابند که خداوند برکت افزایش دهد. ناگهان دیدم آب از میان انگشتان آن حضرت می جوشید تا آنگاه که مردم وضو گرفتند و نوشیدند، و این معجزه چنان در من اثر کرد که دیگر دچار تردید نگشتم و دانستم که این عین برکت است. به جابر گفتند: شما در آن روز چند نفر بودید؟ گفت: یک هزار و چهارصد نفر! و در روایت دیگری، پانصد نفر.»^۲

تبرک جستن به موی پیامبر صلی الله علیه و آله

مسلم در صحیح خود روایت می کند که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله به منی آمد و پس از رمی

۱. صحیح بخاری، کتاب الوضوء، باب التماس الوضوء اذا كانت الصلاة، ج ۱، ص ۳۱.

۲. صحیح بخاری، کتاب الأشربة، باب شرب البركة و الماء المبارك، ج ۳، ص ۲۱۹؛ سنن نسائی کتاب الطهارة، باب الوضوء من الاناء، ج ۱، ص ۲۵؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۴۰۲؛ سنن دارمی، از قول عبدالله بن عمر، باب ما اكرم الله النبي من تفجر الماء من بين اصابعه، ج ۱، ص ۱۵.

جمرات و قربانی کردن، سر خود را تراشید و آن را به مردمان داد.»

و در روایت دیگری گوید: «آن حضرت سرتراش را فرا خواند و پس از تراشیدن موها، آنها را به اباطلحه داد. راوی گوید: او نیز آنها را میان مردم تقسیم کرد.»^۱

و نیز از انس بن مالک روایت کند که گفت:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که سر می تراشید و صحابه آن حضرت دور او را گرفته بودند تا هر مویی که فرو افتد در دست یکی از آنان قرار گیرد.»^۲

و در کتاب اسد الغابه در شرح حال خالد بن ولید گوید:

«خالد بن ولید که در نبرد با ایرانیان و رومیان نقش ویژه و برجسته‌ای داشت به هنگام فتح دمشق در شب کلاهی که با آن می جنگید، تار مویی از رسول خدا صلی الله علیه و آله را قرار داده بود که به برکت آن فتح و ظفر می جست و همیشه پیروز بود.»

همچنین در شرح حال او در اصابه و مستدرک حاکم گویند:

«خالد بن ولید در نبرد یرموک شب کلاه خویش را گم کرد و دستور داد آن را بجویند. ابتدا آن را نیافتند، ولی دوباره جستجو کردند و آن را یافتند و دیدند شب کلاهی کهنه و مندرس است. خالد گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله در سالی عمره به جای آورد و سر تراشید. مردمان به

^۱ صحیح مسلم، کتاب الحج، باب بیان ان السنة يوم النحران یرمی ثم ینحر ثم یحلق، حدیث ۳۲۳ و ۲۲۶؛ سنن ابوداود، کتاب المناسک، باب الحلق و التقصیر، حدیث ۱۹۸۱؛ طبقات ابن سعد، ج ۱، ص ۱۳۵؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۱۱۱، ۱۳۳، ۱۳۷، ۱۴۶، ۲۰۸، ۲۱۴، ۲۳۹، ۲۵۶، ۲۸۷ و ج ۴، ص ۴۲؛ مغازی واقعی، ص ۴۲۹.

^۲ صحیح مسلم، کتاب الفضائل، باب قرب النبی من الناس و تبرکهم به، حدیث ۷۴، ص ۱۸۱۲.

جمع‌آوری موهای آن حضرت پرداختند و من در گرفتن موی پیشانی بر آنان سبقت گرفتم و آن را در این شب کلاه نهادم و اکنون در هیچ نبردی حاضر نمی‌شوم که این شب کلاه با من باشد مگر آنکه پیروزی نصیب من می‌گردد.^۱

و در صحیح بخاری روایت کند که: «تارهایی از موی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نزد ام‌سلمه زوجه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بود که هرگاه کسی را چشم‌زخمی می‌رسید ظرف آبی خدمت ایشان می‌فرستاد تا آن موها را در آن فرو کند و آسیب‌دیده را شفا بخشد.»^۲

عبیده گوید: «اگر یک تار موی پیامبر نزد من باشد از همه دنیا و هرچه در آن است نزد من محبوبتر است.»^۳

تبرک جستن به لباس پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله

عبدالله خادم اسماء دختر ابوبکر گوید: «بانوی من اسماء جبه و روپوش بلندی با نشانهای سبز به من نشان داد و گفت: این جبه را رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌پوشید و ما آن را می‌شوئیم

^۱. مستدرک حاکم، کتاب معرفة الصحابة، باب مناقب خالد بن الوليد، ج ۳، ص ۲۹۹. فشرده این روایت در منتخب کنز العمال، در حاشیه مسند احمد، ج ۵، ص ۱۷۸ و تاریخ ابن کثیر، ج ۷، ص ۱۱۳ نیز آمده است.

^۲. صحیح بخاری، کتاب اللباس، باب ما يذكر في الشيب، ج ۴، ص ۲۷، که ما فشرده آن را آوریم.

^۳. طبقات ابن سعد، ج ۶، ص ۶۳؛ صحیح بخاری، کتاب الوضوء، باب الماء الذي يغسل به شعر الانسان، ج ۱، ص ۳۱.

و از آن شفا می‌گیریم.»^۱

و در صحیح مسلم گوید: «این جبه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله است. سپس جبه‌ای بلند و خسروانه بیرون آورد که جادکمه‌ها و چاکهای آن از حریر و دیباج بود و گفت: این جبه نزد عایشه بود تا از دنیا رفت و پس از او به من رسید. پیامبر آن را می‌پوشید و ما آن را می‌شویم تا بیماران به وسیله آن بهبود یابند.»^۲

تبرک جستن به تیر و پیکان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله

بخاری درباره صلح حدیبیه روایت کرده و گوید:

«رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله با سپاهیان خود در انتهای حدیبیه بر سر چاهی کم‌آب فرود آمدند مردم به سوی آن شتافتند و با سرعت آب آن را کشیدند و اندکی بعد از تشنگی به رسول خدا شکوه کردند. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله تیری از تیردان خود بیرون کشید و فرمود تا آن را در درون چاه قرار دهند. پس به خدا سوگند پیوسته جوشید و آنان را سیراب کرد تا از آنجا کوچ کردند.»^۳

^۱. مسند احمد، ج ۶، ص ۳۴۸؛ طبقات ابن سعد، ج ۱، ص ۲۲، باب ذکر لباس النبی؛ تاریخ الاسلام ذهبی السیرة النبویة، ص ۵۰۳؛ السیرة النبویة و الآثار المحمدیة، چاپ دوم، بیروت، دارالمعرفة، ج ۲، ص ۲۲۵.

^۲. صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۶۱، کتاب اللباس و الزینة، باب تحريم استعمال اناء الذهب و الفضة، حدیث ۲۰۶۹.

^۳. صحیح بخاری، کتاب الشروط، باب الشروط فی الجهاد و المصالحة مع اهل الحرب، ج ۲، ص ۸۱، و کتاب المغازی، باب غزوة الحدیبیة؛ طبقات ابن سعد، ج ۳، ص ۲۹. و ج ۱، قسمت اول، ص ۱۱۸؛ مغازی واقدی، ص ۲۴۷.

تبرک جستن به جای دست پیامبر صلی الله علیه و آله

در کتاب اصابه و مسند احمد در شرح حال حنظله روایتی است که فشرده آن چنین است:

حنظله گوید: «جد من مرا خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله برد و گفت: من پسرانی بزرگ و کوچک دارم که این کوچکترین آنهاست. برای او دعا بفرمایید. پیامبر صلی الله علیه و آله دستی بر سر او کشید و فرمود: «خداوند سعادتت افزایش دهد. یا: او سعادتمند است.» راوی گوید: با چشم خود دیدم که بیماران صورت باد کرده یا حیوانات پستان ورم کرده را نزد حنظله می آوردند و او بر دست خود آب دهان می زد و با «بسم الله» آن را بر سر خود می کشید و می گفت: این جای دست رسول خدا صلی الله علیه و آله است. سپس محل ورم کرده را مسح می کرد و به گفته راوی، ورم برطرف می شد.»^۱

و در عبارت اصابه آمده است:

«حنظله بسم الله می گفت و دستش را بر سر خود، که جای دست رسول خدا بود، می نهاد و آن را مسح می کرد و سپس بر محل ورم کرده می کشید و آماس آن برطرف می شد.»

باری، برکت و فرخندگی همچون نور خورشید و عطر شکوفه از رسول خدا صلی الله علیه و آله به اطراف او پراکنده می شد؛ و در کودکی و بزرگی، در سفر و حضر، در شب و روز، هیچ گاه از آن حضرت جدا نگردید. چه آنگاه که در خیمه حلیمه سعدیه مادر رضاعی خود بود، و چه در سفر شام برای تجارت، یا در خیمه ام معبد در حال هجرت، یا در مدینه در کسوت قیادت و

^۱. مسند احمد، ج ۵، ص ۶۸. مشروح آن در شرح حال حنظله بن حذیم بن حنیفه در اصابه آمده است.

رهبری و حکومت. و بدیهی است که آنچه را ما در اینجا آوردیم نمونه‌ای از انواع است و ما هرگز در صدد آمار و احصاء نبوده‌ایم. زیرا، احصای همه در توان هیچ پژوهشگری نگنجد. و آنچه بیان شد برای دارندگان قلب سلیم و گوش شنوا و دل آگاه بسنده باشد.

در بخش بعد موضوع شفاعت خواهی و وسیله قرار دادن پیامبر صلی الله علیه و آله به درگاه خدای متعال را بررسی کرده و سپس - به یاری خدا - به منشأ اختلاف درباره ویژگیها و امتیازات رسول خدا صلی الله علیه و آله بر سایر مردمان می پردازیم.

۲-۱- توسل به رسول خدا صلی الله علیه و آله

معتقدان به جواز و مشروعیت توسل به رسول الله صلی الله علیه و آله و وسیله قرار دادن آن حضرت به درگاه خداوند متعال در همه دورانها، می گویند: اینگونه توسل پیش از خلقت رسول خدا و در زمان حیات و بعد از وفات آن حضرت با رضای الهی انجام گرفته است و همچنان تا روز قیامت نیز، به دلایل زیر، ادامه می یابد:

نخست: توسل به رسول خدا صلی الله علیه و آله قبل از خلقت

گروهی از راویان حدیث از جمله حاکم نیشابوری در کتاب مستدرک خود از قول عمر بن خطاب روایت کنند که، «آدم هنگامی که دچار آن لغزش گردید، عرض کرد: پروردگارا! از تو می خواهم که به حق محمد و آل محمد مرا ببخشی. خداوند سبحان فرمود: ای آدم! تو محمد را چگونه شناختی در حالی که من هنوز او را نیافریده‌ام؟

عرض کرد: پروردگارا! هنگامی که مرا به دست قدرت خود آفریدی، و از روح خودت در من دمیدی، سر که برداشتم دیدم بر ستونهای عرش نوشته شده: لا اله الا الله محمد رسول الله. پس دانستم که تو نام کسی جز محبوبترین آفریده‌ات را کنار نام خود قرار نمی دهی.

خداوند فرمود: راست گفتی ای آدم! او محبوبترین آفریده‌های من است. مرا به حق او بخوان

که تو را بخشیدم. و اگر محمد نبود تو را نمی‌آفریدم.»

این حدیث را طبرانی نیز در کتاب خود آورده و بر آن افزوده: «و او آخرین پیامبر نسل توست.»^۱

و در تفسیر این آیه شریفه:

وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ؛^۲

و هنگامی که از سوی خدا کتابی به سویشان آمد که تصدیق‌کننده کتاب آنان است، و آنها خود پیش از این - به نام آورنده آن - بر کفار پیروزی می‌جستند. حال که همان شناسای ایشان به سویشان آمده به آن کافر شدند. پس لعنت خدا بر کافران باد.

محدثان و مفسران در تفسیر این آیه روایت کرده‌اند که: یهود مدینه و خیبر پیش از بعثت هرگاه با همسایگان عرب و مشرک خود از قبیله اوس و خزرج و غیر ایشان، می‌جنگیدند، به نام رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله که در تورات یافته بودند بر آنان پیروزی می‌جستند و پیروز می‌شدند و علیه کفار دعا می‌کردند و می‌گفتند: «پروردگارا! به حق نبیّ امّی از تو می‌خواهیم که ما را بر آنها پیروز گردانی.» یا می‌گفتند: «پروردگارا! به نام نبی خودت ما را بر آنها پیروز

^۱. مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۶۱۵؛ مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۲۵۳؛ تحقیق النصره، مراغی ت ۸۱۶ هجری ص ۱۱۳ - ۱۱۴، به نقل از طبرانی.

^۲. سوره بقره، آیه ۸۹.

گردان.»^۱

اما هنگامی که کتاب خداوندی، قرآن کریم و تصدیق‌کننده تورات و انجیل به وسیله کسی که او را به خوبی و بی‌تردید می‌شناختند، یعنی محمد، به سویشان آمد، بدان کافر شدند، زیرا او از بنی‌اسرائیل نبود.^۲

دوم: توسل به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در حال حیات

احمد بن حنبل، ترمذی، ابن ماجه و بیهقی از عثمان بن حنیف روایت کنند که: مردی نابینا خدمت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله آمد و عرض کرد: از خدا بخواه مرا بهبود بخشد. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله او فرمود: «اگر خواستی دعا می‌کنم و اگر بخواهی صبر می‌کنی که برای تو بهتر است.» عرض کرد: دعا بفرمایید. پیامبر به او فرمود: «وضو بگیر، وضوی نیکو و این دعا را بخوان:

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ وَأَتُوجَّهُ إِلَيْكَ بِنَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ. يَا مُحَمَّدُ إِنِّي تَوَجَّهْتُ بِكَ إِلَى رَبِّي فِي حَاجَتِي لِتُقْضَى لِي. اللَّهُمَّ شَفِّعْهُ لِي.

پروردگارا! من به وسیله پیامبرت محمد پیامبر رحمت، به سوی تو می‌آیم و از تو درخواست

^۱. از این روایات چنین ظاهر می‌شود که آنها با امثال اینگونه دعاها خداوند جلیل را می‌خواندند؛ دعاهایی که در بردارنده توسل به رسول خداست.

^۲. این روایات از حیث مضمون متواتر است و در کتابهای زیر آمده است:

دلائل النبوة، بیهقی، ص ۳۴۳ - ۳۴۵. تفسیر طبری در تفسیر آیه؛ تفسیر نیشابوری در حاشیه تفسیر طبری، ج ۱، ص ۳۳۳؛ مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۲۶۳؛ تفسیر سیوطی به نقل از دلائل النبوة ابونعیم، تفسیر محمد بن عبد حمید؛ تفسیر عبدالرحمان بن ابی‌حاتم بن ادريس رازی؛ تفسیر محمد بن ابراهیم بن المنذر نیشابوری ت ۳۱۸ هجری.

می‌کنم. ای محمد! من برای درخواست حاجتم از خداوند نزد تو آمدم و تو را وسیله قرار دادم تا خواسته‌ام برآورده گردد. خداوندا! او را شفیع و وسیله من قرار ده.»^۱

این روایت را بیهقی و ترمذی صحیح‌السند دانسته‌اند.

سوم: توسل به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بعد از وفات

طبرانی در معجم‌الکبیر از عثمان بن حنیف روایت کند که:

«مردی برای نیاز خویش نزد عثمان بن عفان آمد و شد می‌کرد ولی عثمان به او و خواسته او توجهی نشان نمی‌داد. آن مرد ابن حنیف را دید و از وضع موجود شکوه کرد. عثمان بن حنیف به او گفت: به وضوخانه برو وضو بگیر. سپس به مسجد درآی و دو رکعت نماز بگذار و بگو:

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ وَأَتُوجَّهُ إِلَيْكَ بِنَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ. يَا مُحَمَّدُ إِنِّي أَتُوجَّهُ بِكَ لِي رَبِّي لِتَقْضِيَ حَاجَتِي.» و تذکر حاجتک.

«پروردگارا! من به وسیله پیامبرمان محمد پیامبر رحمت، به سوی تو می‌آیم و از تو درخواست می‌کنم. ای محمد! من برای رفتن به سوی خدا نزد تو آمدم و تو را وسیله قرار دادم تا حاجتم برآورده گردد.» سپس خواسته ات را یادآور می‌شوی.

آن مرد رفت و آنچه به او گفته بود انجام داد. سپس به در خانه عثمان بن عفان آمد که ناگهان

^۱. مسند احمد، ج ۴، ص ۱۳۸؛ سنن ترمذی، کتاب الدعوات، ج ۱۳، ص ۸۰ - ۸۱؛ سنن ابن ماجه، کتاب اقامة الصلاة و السنة فيها، باب ما جاء في صلاة الحاجة، حديث ۱۳۸۵، ص ۴۴۱. ابن اثير با سند خود در شرح حال عثمان بن حنيف در اسدالغابه، بيهقي بنابر نقل صاحب كتاب تحقيق النصرة از او و تحقيق النصرة، ص ۱۱۴. ما عبارت احمد بن حنبل، امام حنابله، را از آن رو آورديم که منكران شفاعت از پيروان ابن تيميه و محمد بن عبدالوهاب پيروان احمد بن حنبل‌اند.

دربان خانه نزد او آمد و دستش را گرفت و وارد مجلس عثمان کرد. او نیز وی را روی زیرانداز کنار خود نشانید و گفت: خواسته‌ات چیست؟ او خواسته‌اش را بیان کرد و وی آن را برآورده ساخت. سپس به او گفت: تو تا این ساعت نیازت را یادآور نشده بودی. و گفت: هر نیاز و حاجت دیگری که داری بیان کن.^۱

۳-۱- توسل به قبر پیامبر صلی الله علیه و آله

در سنن دارمی و وفاء الوفاء سمهودی از اوس بن عبدالله روایت کنند که گفت:

«مردم مدینه دچار قحطی شدید شدند و به عایشه شکوه کردند. عایشه گفت: به سوی قبر پیامبر صلی الله علیه و آله بروید و دریچه‌ای از آن به سوی آسمان باز کنید تا میان قبر و آسمان سقفی نباشد.

راوی گوید: چنین کردند. پس از آن، چنان بارانی بر ما بارید که گیاهان رویدند و شتران فربه شدند.»^۲

۴-۱- توسل به عباس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله

در صحیح بخاری است که:

عمر بن خطاب هرگاه قحطی می‌شد عباس بن عبدالمطلب را شفیع و وسیله قرار می‌داد و می‌گفت:

^۱. تحقیق النصره، ص ۱۴ و ۱۱۵، به نقل از معجم کبیر طبرانی.

^۲. سنن دارمی، ج ۱، ص ۴۳-۴۴؛ وفاء الوفاء، ج ۲، ص ۵۴۹.

اللَّهُمَّ إِنَّا كُنَّا نَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِنَبِيِّنَا فَتَسْقِينَا وَإِنَّا نَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِعَمِّ نَبِيِّنَا فَاسْقِنَا. قَالَ: فَيَسْقُونَ.

پروردگارا! ما در گذشته با توسل به پیامبرمان به سوی تو می‌آمدیم و تو بارانمان می‌دادی و سیرابمان می‌کردی. و اکنون با توسل به عموی پیامبرمان به سوی تو می‌آئیم. پس، بارانمان ده و سیرابمان کن.

راوی گوید: پس از آن باران می‌بارید و سیراب می‌شدند.^۱

۵-۱- توسل به لباس پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله برای کاستن از فشار قبر

در کنز العمال، استیعاب، اسدالغابه و اصابه در شرح حال فاطمه بنت اسد از ابن عباس روایت کنند که گفت: «هنگامی که فاطمه بنت اسد مادر امیرالمؤمنین، علی بن ابی طالب علیه‌السلام وفات کرد، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله پیراهن خود را بر او پوشانید و در قبر وی در کنار او خوابید.»

حاضران با تعجب گفتند: آنچه را که با این جنازه انجام دادی، تا به حال از شما ندیده بودیم! فرمود: «این برای آن است که هیچ کس - بعد از ابی‌طالب - نسبت به من نیکوکارتر از او نبوده است. من پیراهن خود را بر او پوشاندم تا او از جامه‌های بهشتی بیوشد، و در قبر با او خوابیدم تا از فشار قبر در امان باشد.»^۲

^۱ صحیح بخاری، کتاب الاستسقاء، باب سؤال الناس الامام الاستسقاء اذا قحطوا و کتاب فضائل اصحاب النبی، باب مناقب عباس بن عبدالمطلب، ج ۲، ص ۲۰۰ و ج ۱، ص ۱۲۴؛ سنن بیهقی، کتاب صلاة الاستسقاء، باب الاستسقاء بمن ترجی برکة دعائه، ج ۳، ص ۳۵۲.

^۲ کنز العمال، ج ۱۲، ص ۱۴۷، حدیث ۳۴۴۲۴؛ اصابه، ج ۸، ص ۱۶۰؛ اسدالغابه، ج ۵، ص ۵۱۷؛ استیعاب در حاشیه اصابه، ج ۴، ص ۲۲۸، چاپ مصر ۱۳۲۸ هجری؛ صفوة الصفوة، ج ۲، ص ۵۴، در شرح حال فاطمه بنت اسد؛ ذخائر العقبی، ص ۵۵ و ۵۶؛ فصول المهمة، ابن صباغ مالکی، ص ۳۱ و ۳۲؛ وفاء الوفاء، ج ۳، ص ۸۹۷ و ۸۹۸؛ و ینابیع المودة.

و در طبقات ابن سعد از سهل بن سعد روایت کند که گفت: «زنی با عبایی بافته شده حاشیه‌دار خدمت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله رسید و گفت: یا رسول‌الله! من این عبا را با دست خود بافته و آن را آورده‌ام که بر شما بپوشانم. راوی گوید: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله که بدان نیاز داشت، آن را پذیرفت و پوشش خود قرار داد و روزی که با آن در جمع ما آمده بود، فلان بن فلان آن را برانداز کرد و گفت: یا رسول‌الله! این عبا چقدر نیکوست! آن را بر من بپوشان! فرمود: باشد. پس، تا آنجا که خدا خواست در آن مجلس نشست و سپس مراجعت فرمود و چون به منزل رسید، آن را پیچید و نزد او فرستاد. مردم به او گفتند: کار خوبی نکردی، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله چون به آن نیاز داشت آن را پذیرفت و تو که می‌دانستی پیامبر هیچ سائلی را رد نمی‌کند آن را از او درخواست کردی! آن مرد گفت: به خدا سوگند، آن را برای پوشیدن بر خود نخواستم، بلکه او را از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله درخواست کردم تا کفن روز مرگم باشد. سهل گوید: آن عبا روز مرگ کفن او بود.»^۱

فصل دوم: بزرگداشت یاد انبیاء و بندگان صالح خدا و دلایل آن

^۱. طبقات ابن سعد، ج ۱، ص ۲۲۲، باب ذکر لباس الرسول.

۱-۲- مناسک حج دلیل بر بزرگداشت یاد انبیا و اولیاء

معتقدان به محبوبیت بزرگداشت یاد انبیاء استدلال می‌کنند که بیشتر مناسک حج بزرگداشت یاد انبیاء و اولیاء است. چنانکه به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌کنیم:

الف) مقام ابراهیم

خداوند متعال می‌فرماید:

وَ اتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلِّیًّا^۱؛

نمازگاه خود را از مقام ابراهیم بگیرید.

در صحیح بخاری روایتی است که فشرده آن چنین است: ابراهیم و اسماعیل هنگامی که خانه کعبه را بنا می‌کردند، اسماعیل سنگ می‌آورد و ابراهیم بنا می‌کرد تا آنکه دیوار بلندی یافت و اسماعیل این سنگ^۲ را [برای زیر پای پدر] آورد. ابراهیم بر روی آن ایستاد و به ادامه بنا پرداخت و اسماعیل نیز سنگها را به دست او می‌داد.^۳

در روایت بعد از آن آمده است:

دیوار بلندی یافت و ابراهیم از جابجایی سنگها ناتوان گردید، بدین خاطر، بر روی سنگ مقام

^۱. سوره بقره، آیه ۱۲۵.

^۲. سنگ مقام ابراهیم.

^۳. صحیح بخاری، کتاب الانبیاء، ج ۲، ص ۱۵۸-۱۵۹.

ایستاد و اسماعیل سنگها را به دست او می داد.

خداوند سبحان - چنانکه روشن است - مردمان را فرمان داده تا از قدمگاه ابراهیم در بیت الله الحرام تبرک جویند و از آن نمازگاه برگیرند تا یاد ابراهیم زنده و جاوید گردد، و هیچ اثری از شرک به خدا هم در آن نیست.

ب) صفا و مروه

خداوند سبحان می فرماید:

إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا؛^۱

به راستی که صفا و مروه از شعائر الهی است. پس کسی که حج بگذارد یا عمره، هیچ باکی بر او نیست که آنها را طواف نماید.

بخاری در این باره روایتی دارد که فشرده آن چنین است:

هنگامی که ابراهیم هاجر را با پسرش اسماعیل در مکه رها کرد و آب آشامیدنی آنها تمام شد و او و فرزندش دچار تشنگی شدند و اسماعیل از شدت تشنگی به خود می پیچید، هاجر [از شدت اندوه] به سوی صفا رفت تا شاهد آن حالت نباشد. سپس بر بلندای آن شد و به اطراف نگریست تا شاید کسی را ببیند، و چون کسی را نیافت، از صفا فرود آمد و به زمین هموار که رسید، همانند انسانی تلاشگر، به «سعی» و کوشش پرداخت تا همواری را پیمود و به مروه رسید. سپس بر بلندای آن شد و به اطراف نگریست تا شاید کسی را ببیند، و چون در آنجا نیز کسی را نیافت، این رفت و آمد را هفت بار ادامه داد.

^۱. سوره بقره، آیه ۱۵۸.

ابن عباس گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: این سعی مردمان در میان صفا و مروه، [یادآور] همان سعی هاجر است.^۱

خداوند «سعی» میان «صفا و مروه» را نیز، بخشی از مناسک حج قرار داد تا یادآور «سعی» هاجر و بزرگداشتی برای کار بزرگ او باشد. استحباب هروله و تند رفتن حاجیان در فاصله هموار میان «صفا و مروه» نیز، زنده کردن یاد هروله و تند رفتن‌های تلاشگرانه او در آنجاست.

ج) رمی جمره یا پرتاب سنگ به سوی شیطان

امام احمد بن حنبل و طیالسی در مسندهای خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کنند که فرمود:

جبرئیل ابراهیم را به سوی «جمره عقبه»^۲ برد و شیطان را به او نشان داد، ابراهیم با هفت عدد سنگ او را رمی کرد که ناپدید شد. سپس او را به سوی «جمره وسطی»^۳ برد و - باز هم - شیطان را به او نمایاند و ابراهیم نیز با هفت عدد سنگ او را راند تا ناپدید شد. سپس به «جمره قصوی»^۴ آمد و شیطان را به وی نشان داد و او با هفت سنگ شیطان را راند تا ناپدید شد.^۱

^۱ همان، ص ۱۵۸. و نیز معجم البلدان ماده «زمزم»، درباره تاریخ اسماعیل از تاریخ طبری و ابن اثیر.

^۲ جمره عقبه یعنی: پرتابگاه اولین.

^۳ جمره وسطی یعنی: پرتابگاه میانی.

^۴ جمره قصوی یعنی: پرتابگاه آخرین.

خداوند سبحان، بدین‌گونه رمی شیطان از سوی ابراهیم را گرامی داشت و برای زنده نگه داشتن یاد او، «رمی جمرات» را بخشی از مناسک حج قرار داد.

د) فدیة یا قربانی دادن

خداوند سبحان درباره ابراهیم و اسماعیل می‌فرماید:

فَبَشِّرْنَاهُ بِغُلَامٍ حَلِيمٍ * فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ
مَاذَا تَرَى قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ * فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهُ
لِلْجَبِينِ * وَنَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ * قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ * إِنَّ
هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ * وَفَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ؛^۲ پس او را به پسری بردبار، مزده دادیم و چون
به رشد رسید و با پدر کوشید [ابراهیم به او] گفت: پسر من در خواب می‌بینم که باید تو را
قربانی کنم، تو چه نظر می‌دهی؟ [اسماعیل] گفت: پدر جان! هرچه مأموری انجام ده که به
زودی - اگر خدا بخواهد - مرا از بردباران می‌یابی. پس چون تسلیم شدند و او را به روی
افکند، ندایش دادیم که، ای ابراهیم! به راستی که آن خواب را راست گردانیدی، ما نیکوکاران را
اینگونه پاداش می‌دهیم. به راستی که این همان امتحان روشن است و او را به ذبح عظیمی فدا
دادیم.

و بدین‌گونه، خداوند برای زنده نگه داشتن یاد و خاطره این قربانی، و فرستادن آن گوسفند در

^۱. مسند احمد، ج ۱، ص ۳۰۶ و نزدیک به آن در ص ۱۲۷. مسند طیالی، حدیث ۲۶۹۷ و نیز مراجعه کنید: معجم البلدان، ماده کعبه و تاریخ طبری و ابن اثیر، در شرح حال ابراهیم.

^۲. سوره صافات، آیات ۱۰۱ - ۱۰۷.

فدای اسماعیل، قربانی کردن گوسفند و بزرگداشت آن خاطره را بخشی از مناسک حج قرار داد، و حاجیان را فرمود تا همواره در «منی» قربانی کنند، و با این قربانی یاد و خاطره تسلیم شدن ابراهیم در برابر خدای متعال را بزرگ و گرامی بدانند.

آری، در مقام ابراهیم، برکت و فرخندگی از قدوم ابراهیم به جای پای آن حضرت گسترش یافت، و خداوند فرمان داد تا آن محل در «بیت الله الحرام» نمازگاه شده و زنده‌کننده یاد و خاطره آن حضرت باشد.

در بخش آینده، به گسترش برکت و فرخندگی از آدم ابوالبشر می‌پردازیم.

۲-۲- گسترش برکت از آدم و بزرگداشت یاد آن

در برخی روایات آمده است که: خداوند ذوالجلال بعد از ظهر نهم ماه ذی‌الحجه در عرفات آدم را مورد بخشایش قرار داد. سپس جبرئیل به هنگام غروب او را به سوی مشعر الحرام حرکت داد. آدم در شب دهم ذی‌الحجه در آنجا با بیتوته و شب زنده‌داری به دعا و تشکر از خداوند در قبول توبه‌اش پرداخت. سپس صبح که شد به سوی «منی» حرکت کرد و در روز دهم سر خود را تراشید تا نشانه قبول توبه و آزادی او از گناهان باشد.

خداوند نیز، این روز را برای آدم و فرزندان او عید قرار داد، و هر چه را آدم انجام داده بود، برای همیشه تاریخ، از مناسک حج فرزندان او گردانید: در عصر روز نهم در عرفات توبه آنان را می‌پذیرد و در شب دهم در «مشعر الحرام» به دعا و یاد خدا می‌پردازند و روز دهم که می‌شود در «منی» سرهای خود را می‌تراشند. سپس بر این مناسک و اعمال، آنچه ابراهیم و اسماعیل و هاجر نیز انجام داده بودند، افزوده شده و مناسک حج با آنها کامل گردید.

بنابراین، اعمال حج همگی، برکت‌جویی از آن زمانها و مکانهایی است که آن بندگان صالح و شایسته خداوند در آنها زیستند، و همه این مناسک بزرگداشت یاد و خاطره آنان در همیشه

تاریخ است.

در بخش بعد، نمونه‌ای از گسترش و سرایت شومی و نحوست از مکان به واردشوندگان در آن را می‌آوریم.

۳-۲- گسترش نحوست و شومی از مکان به اهل آن

بخاری و مسلم و احمد بن حنبل روایت کنند که: رسول خدا صلی الله علیه و آله در سالی که به غزوه تبوک می‌رفتند، با سپاه در سرزمین حِجْر، نزدیک خانه‌های قوم ثمود پیاده شدند. همراهان آن حضرت از چاه‌های آبی که قوم ثمود از آن می‌نوشیدند، آب کشیدند و خمیر نان ساختند و دیگرهای پخت گوشت را بر پا داشتند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمانشان داد تا غذای دیگرها را دور بریزند و خمیرها را به شتران بدهند. سپس آنان را حرکت داد تا بر سر چاهی که ناقه صالح از آن می‌نوشید، فرود آمدند، و آنان را از ورود بر جایگاه قومی که عذاب شده‌اند بر حذر داشت و فرمود:

إِنِّي أَخْشَى أَنْ يُصِيبَكُمْ مِثْلَ مَا أَصَابَهُمْ فَلَا تَدْخُلُوا عَلَيْهِمْ؛ من می‌ترسم بر شما نیز، همان
برسد که بر آنها رسید، پس بر جایگاه آنان وارد نشوید!^۱

عبارت صحیح مسلم چنین است:

وَلَا تَدْخُلُوا مَسَاكِنَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ إِلَّا أَنْ تَكُونُوا بَاكِينَ، حَذْرًا أَنْ يُصِيبَكُمْ مِثْلَ مَا
أَصَابَهُمْ. ثُمَّ زَجَرَ وَأَسْرَعَ حَتَّى خَلَفَهَا؛ در خانه‌های کسانی که بر خویشان ستم کرده‌اند، داخل

^۱. مسند احمد، ج ۲، ص ۱۱۷، عبارت متن از مسند است؛ صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب نزول النبی صلی الله علیه و آله الحِجْر؛ صحیح مسلم، کتاب الزهد و الرقائق، باب لا تدخلوا مساکن الذين ظلموا انفسهم...، حدیث ۴۰. روایت مسلم فشرده و مختصر است.

نشوید مگر آنکه گریان باشید تا از مانند آنچه بر آنها رسیده در امان بمانید. سپس حرکت داد و سرعت گرفت تا آنجا را پشت سر گذاشت.

و در عبارت صحیح بخاری آمده است:

[رسول خدا صلی الله علیه و آله] پس از آن، سر خود را پوشانید و بر سرعت افزود تا از آن وادی گذشت.

در روایت دیگری در مسند احمد آمده است:

[رسول خدا صلی الله علیه و آله] در حالی که سوار بر مرکب بود، بار دای خویش، سر خود را پوشانید.^۱

۴-۲- منشأ و علت شومی و برکت در مکان

شومی سرزمین و چاههای آب قوم ثمود^۲ چیزی نبود جز آنچه که از این قوم سر زد و از آنها به سرزمین و چاههای آبشان سرایت کرد و تا عصر خاتم انبیا صلی الله علیه و آله و تا هر گاه که خدا بخواهد، باقی است.

برکت و فرخندگی آبشخور ناقه صالح نیز، چیزی نبود جز آنکه، ناقه صالح از آن نوشیده بود و فضیلت و برکتش به آن چاه سرایت کرد و تا زمان خاتم انبیا صلی الله علیه و آله و تا هر چه خدا بخواهد باقی است.

^۱. مسند احمد، ج ۲، ص ۶۶.

^۲. قوم ثمود، قوم صالح پیامبر بودند که دعوتش را رد نموده و ناقه صالح، معجزه آن حضرت را پی کردند.

و بدیهی است که ناقه صالح و آبشخور آن، نزد خدا از اسماعیل و چاه زمزم او، گرامی‌تر نیست؛ بلکه خداوند از برکت اسماعیل، برای همیشه تاریخ، زمزم را مبارک قرار داده است. همچنین است سرایت و گسترش برکت از چیزهایی که خداوند بر بندگان صالح و شایسته خود، در زمانهای ویژه همانند روز جمعه، قرار داده است.

۵-۲- برکت و فرخندگی روز جمعه

در صحیح مسلم روایتی است که می‌گوید:

إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَأَدْخَلَهُ الْجَنَّةَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ؛ خداوند آدم را در روز جمعه آفرید و در روز جمعه نیز، او را وارد آن بهشت گردانید.^۱

این شرافت و برتری، و غیر آن، از مواهبی است که خداوند، در روز جمعه، بر بندگان خویش ارزانی فرموده و برکت روز جمعه را دائمی و همیشگی قرار داده است.

۶-۲- برکت در ماه رمضان

همچنین است حال برکت در ماه رمضان که خداوند سبحان فرموده:

شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ وَالْفُرْقَانِ؛^۲ ماه رمضان، ماهی که قرآن در آن نازل شد برای هدایت مردمان و نشانه‌هایی از راهنمایی و جدایی [حق و باطل].

^۱ . صحیح مسلم، کتاب الجمعة، باب فضل الجمعة، حدیث ۱۷-۱۸.

^۲ . سوره بقره، آیه ۱۸۵.

و نیز فرموده:

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ وَ مَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ ...^۱؛ ما این [قرآن] را در شب قدر نازل کردیم. و چه می‌دانی شب قدر چیست. شب قدر بهتر از هزار ماه است ...

بنابراین، برکت و فرخندگی از شب قدری که قرآن بر خاتم انبیا صلی‌الله‌علیه‌وآله در آن نازل شد، به همه روزها و شبهای ماه رمضان سرایت و گسترش یافت و همین برکت در این ماه از این شب، تا همیشه تاریخ ماندگار و ابدی گردید.

پس از اشاره به فضیلت بزرگداشت یاد و خاطره برگزیدگان خدا، تأکید می‌کنیم که مقصود ما از بزرگداشت یاد و خاطره آنان - مثلاً - : خواندن سیره و روش صحیح و درست و تحریف نشده رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در شب تولد آن حضرت می‌باشد، و نیز، طعام دادن در راه خدا و هدیه کردن ثواب آن برای رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله است. با این شرط که از اقدام بر بدعتها و خلاف شرع‌های اختراعی برخی صوفیه شدیداً اجتناب گردد.

^۱. سوره قدر، آیات ۱ - ۳.

فصل سوم: حکم بازسازی قبور انبیاء و اولیاء و عبادت در آنها

۱-۳- دلایل معتقدان به تحریم بنا بر قبور

مسلمانان در موضوع بازسازی و عمارت بر قبور انبیاء و اولیاء، و طواف پیرامون آنها، و مسجد و عبادتگاه قرار دادن این قبور، با یکدیگر، اختلاف کرده‌اند. معتقدان به تحریم به روایاتی استدلال می‌کنند که مهمترین آنها اینهاست:

الف) از امام علی علیه‌السلام روایت کرده‌اند که فرموده:

كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي جَنَازَةٍ فَقَالَ: أَيُّكُمْ يَنْطَلِقُ إِلَى الْمَدِينَةِ فَلَا يَدْعُ بِهَا وَثَنًا، إِلَّا كَسْرَهُ، وَلَا قَبْرًا إِلَّا سَوَّاهُ، وَلَا صُورَةً إِلَّا لَطَخَهَا؟ فَقَالَ رَجُلٌ: أَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَأَنْطَلِقَ فَهَابَ أَهْلَ الْمَدِينَةِ، فَرَجَعَ. فَقَالَ عَلِيٌّ: أَنَا أَنْطَلِقُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: فَأَنْطَلِقْ. فَأَنْطَلِقَ ثُمَّ رَجَعَ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! لَمْ أَدْعُ بِهَا وَثَنًا إِلَّا كَسْرَتُهُ وَلَا قَبْرًا إِلَّا سَوَّيْتُهُ، وَلَا صُورَةً إِلَّا لَطَخْتُهَا؛

علی علیه‌السلام فرموده: «رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در تشییع جنازه‌ای بود که فرمود: کدام یک از شما به سوی مدینه می‌رود تا همه بت‌های آنجا را شکسته و همه قبرهای آن را صاف و همه صورتها [آن را دگرگون کند؟] مردی گفت: «من ای رسول خدا!» او رفت و از مردم مدینه ترسید و بازگشت. علی علیه‌السلام گفت: «ای رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله من بروم؟» فرمود: «برو.» او رفت. سپس بازگشت و گفت: «ای رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله! همه بتها را شکستم، همه قبرها را صاف کردم و همه صورتها را واژگون نمودم.»

این روایت در کتابهای حدیثی تکرار شده و ما کاملترین عبارت آن را آوردیم.^۱

ب) از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند که فرموده:

اَللّٰهُمَّ لَا تَجْعَلْ قَبْرِيْ وَثَنًا، لَعَنَ اللّٰهُ قَوْمًا اتَّخَذُوا قُبُوْرَ اَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ؛

پروردگارا قبر مرا بت مگردان، خدا لعنت کند گروهی را که قبور انبیایشان را مسجد گزیدند.^۲

در روایت دیگری رسول خدا صلی الله علیه و آله آنانی را که قبور انبیای خود را مسجد گزیده‌اند معرفی کرده و فرموده:

قاْتَلَ اللّٰهُ الْيَهُودَ، اِتَّخَذُوْا قُبُوْرَ اَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ؛

خدا بکشد یهود را، آنان قبور انبیایشان را مسجد گزیدند.^۳

ج) استدلال بدانچه از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره نهی زنان از زیارت قبور روایت شده، مانند آنچه ابن ماجه و ترمذی و ابوداود با اسناد خودشان در سنن از ابوهریره و حسان و ابن عباس آورده‌اند که:

اَنْ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلِيَ اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ لَعَنَ زَوَارَاتِ الْقُبُوْرِ؛

۱. مسند احمد، ج ۱، ص ۸۹، ۸۷، ۱۱۰، ۹۶، ۱۲۸، ۱۱۱، ۱۳۹، ۱۳۸، ۱۴۵ و ۱۵۰؛ مسند طیالسی، حدیث ۱۵۵ و ۹۶.

۲. مسند احمد، ج ۲، ص ۲۴۶.

۳. مسند احمد، ج ۲، ص ۲۸۵.

رسول خدا صلی الله علیه و آله زندهای زیارت کننده قبور را لعنت فرموده است.^۱

اشکال و خدشه در روایات بخش اول

اشکال نخست: اوضاع مدینه پیش از هجرت

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از آنکه برخی از مردم مدینه اسلام آوردند، پیش از هر کار، ابتدا مصعب بن عمیر را برای یاد دادن احکام آنروزین اسلام به تازه مسلمانان، به سوی آنان گسیل داشت، زیرا تنها بخشی از مردم مدینه در سفری که به حج رفتند در عقبه حاضر شده و با رسول خدا صلی الله علیه و آله مخفیانه بیعت کرده بودند، و اسلام در میان آنان گسترش نیافت مگر آنگاه که رسول خدا صلی الله علیه و آله به سوی ایشان هجرت کرد، و آنان به تدریج به اسلام گرویدند. امام علی علیه السلام نیز، پس از سه روز یا بیشتر، در پی آن حضرت روان شد. داستان ورود پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه نیز، معروف و مشهور است. و نیز، رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از آنکه با یهود بنی قریظه و بنی النضیر و بنی قینقاع پیمان نامه منعقد کرد، حکومت خود بر مدینه را به تدریج بسط و گسترش داد. حال، با چنین روندی که از شروع و توسعه و گسترش اسلام در مدینه می دانیم، سؤال این است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله در کجا و چه وقت، در حالی که در تشییع جنازه بوده، امام علی علیه السلام را به مدینه فرستاده تا بتها را نابود، قبرها را صاف و بیکره‌ها را واژگون نماید؟

آن هم از موضع قدرت و بمانند فرمانروایی که سرپیچی از فرمانش ممکن نیست؟ اضافه بر آن، فرستاده نخستین که می رود و ترسان بازمی گردد، پیامبر و دیگران همچنان در تشییع جنازه

^۱ سنن ابن ماجه، کتاب جنائز، چاپ دار الکتب العربیة ۱۳۷۲ هجری، ج ۱، ص ۵۰۲، حدیث ۱۵۷۶؛ سنن ابوداود، کتاب جنائز، ج ۳، ص ۲۱۸، حدیث ۳۲۲۶؛ مسند احمد، چاپ مصر (۱۳۱۳ هجری)؛ ج ۲، ص ۳۳۷ و ۳۵۶؛ سنن ترمذی ابواب جنائز، چاپ مصر (۱۳۵۰ هجری)؛ ج ۲، ص ۲۷۶.

بوده‌اند!

سپس پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله امام علی علیه‌السلام را بعد از او فرستاده و آنان همچنان در تشییع جنازه بوده‌اند! این چگونه ممکن می‌شود؟

اشکال دوم: زمان و مکان مأموریت

در دنباله روایت آمده است که امام علی علیه‌السلام به ابوالهیاج اسدی فرمود:

أَبْعَثْكَ فِيمَا بَعَثَنِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَمَرَنِي أَنْ أُسَوِّيَ كُلَّ قَبْرِ وَأَطْمِسَ كُلَّ صَنْمٍ؛^۱

من تو را به کاری مأمور می‌کنم که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله مرا مأمور آن کرد: فرمانم داد تا همه قبرها را صاف و همه بتها را نابود کنم.

مسلم است که امام علیه‌السلام ابوالهیاج اسدی را تنها در دوران حکومت و خلافت خویش مأموریت داده است. بنابراین، باز هم این سؤال پیش می‌آید که: مأموریت امام به ابوالهیاج در کجا و چه وقت بوده است؟

در عصر خلافت امام علی علیه‌السلام و پس از فتوحات اسلامی و پس از دوران خلفای سه‌گانه یا پیش از آن؟ امام علیه‌السلام ابوالهیاج را به کدام یک از سرزمینها فرستاده تا قبرها را ویران و صاف و بتها را محو و نابود کند؟

ختم سخن آنکه، در هر دو روایت، فرمان صادره از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و امام علی علیه‌السلام - اگر هر دو خبر صحیح باشد - فرمان نابودی و ویرانی قبور مشرکین در سرزمین شرک است. گسترش این حکم به قبور مسلمانان و وجوب ویرانی آنها از کجای روایت به

^۱. مسند احمد، ج ۱، ص ۸۹ و ۹۶.

دست می‌آید؟

اشکال و خدشه در روایات بخش دوم

نخست: درباره قبور انبیای بنی اسرائیل

در باب بیست و پنجم سیفر پیدایش تورات روایتی است که فشرده آن چنین است:

ابراهیم وفات کرد و اسحاق و اسماعیل او را در غار مکفیله در صحرای عفران بن صوحار
حئی در مقابل ممرا دفن کردند.^۱

و در باب پنجاهم آمده است: هنگامی که یعقوب در مصر وفات کرد فرزندش یوسف او را به
غار مکفیله آورد و در کنار پدر و جدش دفن کرد.

و در باب دهم از سیفر اعداد آمده است: هارون وفات کرد و برادرش موسی او را بر فراز کوه
هور دفن کرد.

و در باب سی و چهارم از سیفر تثئیه آمده است:

موسی در سرزمین موآب وفات کرد و در جواء مقابل خانه فغور دفن گردید و هیچ انسانی تا به
امروز قبر او را نمی‌داند.

و در باب بیست و چهارم از سفر یوشع آمده است: او را در کوه افرایم دفن کردند. و
استخوانهای یوسف در شکیم دفن شده است. و از مدفن داود و سلیمان در اسفار تورات ذکری
نیست. صاحب کتاب قاموس کتاب مقدس در معرفی و ترجمه صهیون گوید: مدفن داود و

^۱. تورات، ترجمه فارسی از عبرانی و کلدانی و یونانی، ص ۳۵.

سلیمان شناخته نشده است.

در ماده الخلیل معجم البلدان آمده است:

الخلیل نام موضع و شهری است نزدیک بیت المقدس به فاصله یک روز راه، دارای قلعه‌ها و ساختمانها و بازار که قبر ابراهیم خلیل در آنجا و در غاری زیر زمین است. آنجا زیارتگاه و محل اجتماع و مهمانسرای زائران است و آن موضع را الخلیل گویند؛ نام اصلی اش حبرون یا حبری است.

در تورات است که خلیل محلی را از عفرون بن صوحار حثی به مبلغ چهارصد درهم نقره خریداری و ساره را در آن دفن کرده است. گروهی از اهل حدیث بدانجا منسوب‌اند. آنجا محلی پاک و روح‌افزاست که آثار برکت بر آن هویداست. می‌گویند: قلعه آن از بنای سلیمان بن داود است.

هروی گفته است: «در سال ۵۶۷ هجری وارد «بیت المقدس» شدم. در آنجا و در شهر «الخلیل» با بزرگانی از اهل حدیث گرد آمدم. آنان برای من روایت کردند که در سال ۵۱۳ هجری در دوران ملک بردویل محلی در غار الخلیل فرو رفت؛ گروهی از فرنگیان با اجازه شاه وارد آن شدند و ابراهیم و اسحاق و یعقوب را در آنجا یافتند؛ کفنهایشان پوسیده بود و آنان به دیواری تکیه داشتند؛ بالای سرشان قندیلهایی آویزان و سرهایشان باز بود؛ پادشاه دوباره بر آنان کفن پوشانید و محل فرو رفته را مسدود کرد.

گوید: نزد سلفی خواندم: «مردی که ارمنی‌اش می‌گفتند، قصد زیارت الخلیل کرد و هدایای فراوانی به متولی آن محل داد و از او خواست تا امکان فرود و دیدار جسد ابراهیم را برایش فراهم کند. پاسخ شنید: «اکنون نمی‌شود ولی اگر بمانی تا خلوت شود و زائران بروند، انجام خواهم داد.» هنگامی که زائران رفتند سنگی را کنار زد و چراغی برگرفت و با یکدیگر به اندازه

هفتاد درجه به سوی غاری که هوای فراوانی در آن جریان داشت فرود آمدند. در غار سکویی بود که ابراهیم بر روی آن خوابیده و جامه سبزی بر روی او پوشیده بود و هوای جاری در غار با ریش سفیدش بازی می‌کرد. اسحاق و یعقوب نیز در کنار او بودند. سپس او را به نزدیک دیوار غار آورد و به او گفت: ساره پشت این دیوار است. او خواست تا پشت دیوار را نظاره کند که ناگهان صدایی برخاست: «از نزدیک شدن به حرم پرهیز!» او گفته است: [با شنیدن صدا] از همانجا که پایین رفته بودم بازگشتم.^۱

در جلد اول تاریخ ابن عساکر در این باره مطلبی آمده که فشرده آن چنین است:

«هنگامی که پس از سال ۸۶ هجری جامع دمشق را به دستور ولید بن عبدالملک (متوفای ۹۶ هجری) حفر می‌کردند، سر یحیی بن زکریا را در سبیدی در صندوق و در زیر یکی از پایه‌های گنبد یافتند و آن را به همان گونه در زیر ستونی از ستونها قرار دادند.»

در تورات و غیر تورات ذکری از قبور دیگر انبیای بنی‌اسرائیل نیامده و مدفن لوط و یوشع و ایوب و عزیر و زکریا علیه‌السلام شناخته نشده است. عیسی بن مریم را هم که خداوند به سوی خود بالا برد.

آنچه گذشت، اخبار قبور «انبیای بنی‌اسرائیل» - یهود- بود. ما نه دیده و نه شنیده‌ایم و نه کسی نوشته است که یهود قبور انبیای خویش را «بت» گرفته باشند و می‌دانیم که «بت» کردن قبر با احترام قبر و زیارت آن تفاوت دارد. «بت» گرفتن و «بت» ساختن قبر معنایش آن است که در نمازها قبر را همانند کعبه قبله‌گاه خویش قرار دهند. پس مقایسه این دو با هم قیاسی باطل

۱. معجم اللبلدان، ج ۲، ص ۴۶۸.

است.

دوم: معبد یهود و عبادتگاه بنی اسرائیل

عبادتگاه بنی اسرائیل - یهود - که «تابوت عهد» در آن بود، خیمه اجتماع نام داشت. در باب «۲۵ تا ۲۸» سفر خروج تورات چگونگی فرمان خدا به پیامبرش موسی درباره ساخت آنها، و در باب «۲۹-۳۰» چگونگی فرمان خدا به بنی اسرائیل - آنگاه که در صحرا بودند - برای عبادت در خیمه اجتماع، آمده است.

بنی اسرائیل به هر جا که می‌رفتند «خیمه و تابوت» را با خود برمی‌داشتند تا آنگاه که به سرزمین فلسطین رسیدند. داود در آنجا مقدمات بنای معبدی بر سبک و سیاق خیمه اجتماع را برای آنان فراهم آورد و سلیمان آن را بنیان نهاد و خیمه اجتماع و تابوت را در آن جای دادند.

بدین گونه، درمی‌یابیم که یهود از هنگامی که در صحرا بودند برای عبادتشان خیمه اجتماع داشتند. زمانی هم که در فلسطین جایگزین شدند، سلیمان برای آنان عبادتگاه ویژه - هیکل سلیمان - بنا کرد تا خیمه عبادت و تابوت عهد را در آن جای دهند. [پس، بت کردن قبور انبیا و پرستش آن در کجا بوده است؟]

البته همه توجه داریم که سؤال و تردید ما در این بررسیها به هیچ روی متوجه احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله نمی‌باشد - ما از چنین کاری به خدا پناه می‌بریم - بحث و بررسی ما تنها درباره روایان این احادیث است؛ روایانی که خداوند از خطا و لغزش و نسیان مصونشان نداشته است.

تا اینجا، دلایل کسانی را که بازسازی و بنای بر قبور را مخالف شریعت اسلامی می‌دانند، همراه با پاسخ آن، بیان داشتیم. آنچه در پی می‌آید، دلایل آنانی است که عمارت و بازسازی قبور را

موافق شریعت می‌دانند.

۲-۳- دلایل کسانی که ساختن مسجد و عبادتگاه بر قبور انبیاء و اولیاء را جایز می‌دانند

ما، در بحث و بررسی «تشکیل مجالس بزرگداشت برای انبیا و صالحین»، چگونگی گسترش و تأثیر «برکت و شومی» بر زمان و مکان را - به واسطه آنچه در هر یک از آنها بر بندگان خدا وارد آمده - بیان داشتیم. در این بحث، دوباره بدانجا بازگشته و - به اذن خدای متعال - موارد ذیل را بر آن افزوده و می‌گوییم:

نخست: در قرآن کریم

معتقدان به صحت عبادت در محل قبر انبیا و اولیای خداوند می‌گویند: خدای متعال در قرآن کریم فرموده:

الف) **وَاتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّی؛^۱**

و از مقام ابراهیم عبادتگاهی بگیرید.

ب) **قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ لِنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِمْ مَسْجِدًا؛^۲**

آنان که بر حالشان [اصحاب کهف] آگاه شدند گفتند: بر جایگاهشان مسجدی بنا خواهیم کرد.

داستان مقام ابراهیم را در بحث از «مجالس بزرگداشت انبیا و بندگان صالح خدا» آوردیم.

^۱. سوره بقره، آیه ۱۲۵.

^۲. سوره کهف، آیه ۲۱.

فشرده آن، بنا بر آنچه بخاری در صحیح خود آورده چنین است:

«کار اسماعیل و ابراهیم به هنگام ساختن بیت‌الله آن بود که اسماعیل سنگ می‌آورد و ابراهیم بنا می‌کرد تا آنگاه که دیوار بالا رفت. اسماعیل این سنگ [مقام ابراهیم] را آورد. ابراهیم بر روی آن ایستاد و اسماعیل سنگ به دستش می‌داد تا بنا را بالا برد. مقام ابراهیم که خداوند فرمانان داده تا از آن عبادتگاه و مصلا بگیریم همین جا است.»

فشرده داستان اصحاب کهف در تفاسیر

اصحاب کهف، گروهی از جوانمردان دربار دقیانوس بودند. پادشاهی که ادعای ربوبیت کرد. آنان مخفیانه به پروردگارشان ایمان آورده، از نزد پادشاهشان گریخته و به غاری پناه آوردند. خداوند گوش و هوش آنان را گرفته و خواب چند ساله را بر ایشان چیره و سپس آنان را بیدار کرد. آنها فردی از خود را برای تهیه غذا به شهر فرستادند. مردم شهر با دیدن سکه‌های قدیمی آنان، به رازشان پی بردند. مردم شهر در آن وقت مؤمن بودند و از داستان فرار یک گروه مؤمن از شهر، برای حفظ دین خود، آگاهی داشتند، لذا هنگامی که جایگاه آنان را دانستند، به سوی غار شتافتند. این خبر به آن جوانمردان رسید و آنان که خوش نداشتند دوباره به شهرشان بازگردند از خدا خواستند تا آنان را بر حالی که بودند بازگرداند. خداوند بار دیگر آنان را بسان مردگان در خواب کرد. مردم شهر درباره چگونگی برخورد با آنان به بحث و جدال با هم پرداختند، و آنانکه بر حال اصحاب کهف آگاه شده بودند، گفتند: بر جایگاهشان مسجدی بنا می‌کنیم.^۱

نتیجه بحث

^۱. به تفسیر آیات در کتب تفسیر مراجعه شود.

در آیه اول، خداوند متعال فرمانمان داد تا از جای چای ابراهیم نمازگاه برگیریم و در پس آن خدا را عبادت کنیم. این کار به هیچ روی شرک نیست بلکه توحید عبادی و عین اطاعت از خدای سبحان است.

در آیه دوم، خداوند از مؤمنینی خبر داده که مصمم شدند تا بر خوابگاه آن جوانمردان مؤمن مسجدی بسازند و خدای سبحان را در آنجا عبادت کرده و برای او سجده نمایند. اینان همه مؤمن بودند نه مشرک! خداوند نیز آنان را بر این کارشان مذمت نفرموده است.

این دو نمونه را از کتاب خدا بیان داشتیم. در سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز نمونه‌هایی است که بیان می‌داریم:

دوم: در سنت رسول الله صلی الله علیه و آله

الف) در صحیح مسلم و نسائی و ابن ماجه و ترمذی و موطأ مالک از بریده از پدرش آمده است:

قالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَهَيْتُكُمْ عَنْ زِيَارَةِ الْقُبُورِ فَزُورُوهَا ...؛

راوی گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «من شما را از زیارت قبور نهی کردم، اکنون به زیارت آنها بروید ...»^۱

در سنن ابو داود در پایان این حدیث آمده است: «فَإِنَّ فِي زِيَارَتِهَا تَذْكَرَةٌ؛ زیرا که بازدیدن قبور

^۱ صحیح مسلم، حدیث ۹۷۷؛ سنن نسائی، ج ۴، ص ۹؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۰۰ – ۵۰۱؛ سنن ترمذی، ج ۴، ص ۲۷۴؛ سنن ابی‌داود، حدیث ۳۲۳۵؛ موطأ مالک، ج ۲، ص ۴۸۵.

پندآموز است.

در سنن ابن ماجه از زبان ابن مسعود گوید:

إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: كُنْتُ نَهَيْتُكُمْ عَنْ زِيَارَةِ الْقُبُورِ فَزُورُوهَا فَإِنَّهَا تُزَهِّدُ فِي الدُّنْيَا وَتُذَكِّرُ فِي الْآخِرَةِ؛

همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من خود - در گذشته - شما را از زیارت قبور بازداشتیم، اکنون به زیارت آنها بروید که زیارت قبور، دنیا را بی مقدار و آخرت را به هنجار نماید.^۱

ب) داستان قبور انبیاء و رسولان در مکه و مدینه، از دوران اسماعیل تا عصر خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله، به شرح زیر:

۱. در مکه همه طواف کنندگان کعبه در همه دورانها، همزمان با طواف بیت الله به طواف حجر اسماعیل پرداخته و با ساییدن خود به دیواره آن تبرک می جویند. و این در جایی است که اسماعیل و مادرش هاجر در آنجا دفن شده اند!

در سیره ابن هشام (متوفای ۲۱۸ هجری) و تاریخ طبری (متوفای ۳۱۰ هجری) و تاریخ ابن اثیر (متوفای ۶۳۰ هجری) و ابن کثیر (متوفای ۷۷۴ هجری) روایاتی است که می گویند: «اسماعیل با مادرش هاجر در حجر مدفونند.» «اسماعیل وصیت کرد تا در کنار قبر مادرش در حجر دفن گردد.»

ابن سعد در طبقات خود گوید: اسماعیل هنگامی که بیست ساله شد مادرش هاجر در سن نود

۱. سنن ابن ماجه، حدیث ۱۵۷۱.

سالگی درگذشت. او مادرش را در حجر دفن کرد. اسماعیل نیز پس از پدرش ابراهیم درگذشت و در کنار مادرش هاجر در جنب کعبه دفن گردید.

در روایتی دیگر گوید: «قبر اسماعیل زیر ناودان بین رکن و بیت است.»^۱

در کتاب الاکتفاء کلاعی روایتی است که فشرده آن چنین است:

«هاجر و اسماعیل و پسرش نابت در حجر دفن شده‌اند.»^۲

ابن جبیر در سفرنامه‌اش قبر اسماعیل و مادرش هاجر را توصیف کرده و گوید:

«در زیر ناودان، در صحنِ حجر، نزدیک دیوار بیت‌الله الحرام قبر اسماعیل است. علامت آن سنگ سبز و مرمرین و مستطیلِ محراب مانندی است که سنگ سبز مرمرین دیگری بر گرد آن پیوسته است. هر دو سنگ از دیدنیهای شگفت‌آور است. در آنها رگه‌ها و نقاطی است که اندکی به زردی می‌زند چنانکه گویا درز و شکاف است و شبیه‌ترین چیزها به ذرات باقی مانده در بوته ذوب طلاست. در جنب آن نزدیک رکن عراقی، قبر مادرش هاجر است. علامت آن نیز سنگ سبزی به اندازه یک وجب و نیم است. مردم در نماز به این دو محل از حجر تبرک می‌جویند، و این برای آنان سزااست. زیرا، آن دو قبر از بیت عتیق بوده و دربردارنده دو جسد مقدس و گرامی هستند. قبوری که خداوند آنها را نورانی کرده و به برکت آنها نمازگزاران و

^۱ طبقات ابن سعد، چاپ اروپا، ج ۱، ص ۲۵. روایات او را فشرده آوردیم.

^۲ الاکتفاء فی مغازی المصطفی و الثلاثة الخلفاء، ص ۱۱۹، تصحیح هنری ماسه، چاپ جول کریونل، الجزائر، ۱۹۳۱ میلادی.

دعاکنندگان در آنجا را سود رساند. فاصله این دو قبر مقدس از یکدیگر هفت وجب است.^۱

عبدالرحمان بن جوزی (متوفای ۵۹۷ هجری) در کتاب^۲ خود در باب «معرفی بزرگان مدفون در حرم» می‌نویسد:

«از صفوان بن عبدالله الجمحی روایت شده است که گفته است: ابن زبیر، محلی را [در اطراف بیت] حفر کرد، پوسته‌ای از سنگ سبز پیدا شد، از قریش درباره آن توضیح خواست، هیچ کس را آگاه بر آن نیافت، نزد پدرم فرستاد و از او پرسید، پدرم گفت: «این قبر اسماعیل است، آن را جابه جا مکن.» او نیز چنین کرد.»

ابن زبیر گفته است: «این [دیوار] نیم دایره اشاره به آن دارد که، آنچه به رکن شامی مسجدالحرام می‌پیوندد قبور دوشیزگان اسماعیل است.»

روایت شده که محل دفن، میان ناودان تا درب غربی حجر اسماعیل است.

ابو عبدالله محمد بن اسحاق الفاکهی (متوفای ۲۷۲ هجری) در کتاب خود^۳ باب: «معرفی قبور دوشیزگان اسماعیل» می‌نویسد: روایت شده که ابن زبیر گفته است: «این نیم دایره که به رکن شامی پیوسته، قبور دوشیزگان اسماعیل است.» ابن ابی عمر در حدیث خود گوید: از سفیان

^۱ ابن جبیر، محمد بن احمد بن جبیر کنانی اندلسی ... در شب شنبه دهم ربیع الاول سال ۵۴۰ یا ۵۳۹ هجری به دنیا آمده و در شب چهارشنبه ۲۹ یا ۲۷ شعبان ۶۱۶ هجری در اسکندریه بدرود حیات گفته است.

^۲ مثیر الغرام الساکن الی اشرف الاماکن، چاپ دارالرایة للنشر، ریاض، ۱۴۱۵ هجری، ص ۲۱۸.

^۳ من اخبار مکه فی قدیم الدهر و حدیثه، چاپ بیروت، ۱۴۱۴ هجری.

راوی پرسیدند: «این مکان کدام است؟» او با دست خود به حجر، روبروی رکن غربی که به رکن یمانی دارالعجله، می‌پیوندد، اشاره کرد.»

این مطلب را^۱ عبدالرزاق نیز، در مصنف (ج ۵، ص ۱۲۰) و ازراقی در (ج ۲، ص ۶۶) کتاب خود آورده‌اند.

ابن جوزی در باب: «معرفی بزرگان مدفون در حرم» و ازراقی در اخبار مکه روایتی دارند که فشرده آن چنین است:

«هر پیامبری که امتش هلاک می‌شدند به مکه می‌آمد و با مؤمنین همراه خود به عبادت می‌پرداخت تا وفات می‌کرد. هود و صالح و شعیب از آنان بودند. و در بین رکن و مقام [ابراهیم] و زمزم و حجر [اسماعیل] قبر نود و نه نفر از انبیاء است.»

ابوبکر فقیه از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت کرده که فرمود: «هیچ پیامبری از قوم خود جدا نشد مگر آنکه به سوی کعبه آمد و خدا را عبادت کرد تا از دنیا رفت. قبر هود و شعیب و صالح در بین زمزم و مقام [ابراهیم] است. قبر سیصد تن از پیامبران در کعبه است و بین رکن یمانی تا رکن اسود هفتاد تن از پیامبران مدفونند.»^۲

آنچه بیان شد روایات آمده در کتب مکتب خلفا بود، در کتابهای حدیثی مکتب اهل بیت

^۱. بنابر آنچه در پاورقی اخبار مکه، ص ۱۲۳ آمده است.

^۲. مختصر کتاب‌البلدان، تألیف ابوبکر بن فقیه همدانی ت: ۳۴۰ هجری چاپ‌بریل، لیدن، ۱۳۰۲ هجری، ص ۱۷.

عليهم السلام نیز روایاتی همانند آنها به شرح زیر آمده است:

کلینی (متوفای ۳۲۹ هجری) در کتاب کافی و صدوق (متوفای ۳۸۱ هجری) در کتاب من لا یحضره الفقیه و علل الشرایع و فیض کاشانی (متوفای ۱۰۸۹ هجری) در وافی و مجلسی (متوفای ۱۱۱۱ هجری) در بحار، روایت کرده‌اند که: - عبارت از کافی است - «قبر هاجر و قبر اسماعیل در «حجر» است»^۱

و نیز روایت کرده‌اند: «در حجر قبور انبیاء است».

در کافی و وافی و بحار آمده است: «در حجر در محدوده رکن سوم، دوشیزگان اسماعیل مدفونند»^۲

آنچه آوردیم اخبار قبور انبیاء و اولیاء در مکه بود. در بحث آینده برخی اخبار مربوط به قبور آنان در غیر مکه را می‌آوریم.

قبر مادر پیامبر صلی الله علیه و آله در ابواء و زیارت رسول خدا صلی الله علیه و آله از مزار مادر

صاحب کتاب معجم البلدان در معرفی ابواء گوید:

«ابواء قریه‌ای است از توابع مدینه که فاصله آن تا جحفه - از سمت مدینه - بیست و سه میل

^۱ . فروع کافی، کتاب حج، باب حج ابراهیم و اسماعیل، حدیث ۱۴، ج ۴، ص ۲۱۰؛ من لا یحضره الفقیه، کتاب حج، ج ۲، ص ۱۲۵؛ وافی، کتاب حج، ج ۸، ص ۲۸؛ بحار الانوار، کتاب النبوة، ج ۵، ص ۱۴۳ و ۱۴۴.

^۲ . همان.

است. قبر آمنه دختر وهب، مادر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در ابواء است. سبب دفن او در ابواء آن است که عبدالله پدر رسول خدا صلی الله علیه و آله به سوی مدینه رفت تا خرما بیاورد. او در مدینه وفات کرد. همسرش آمنه بنت وهب سالی یک بار برای زیارت قبر او به مدینه می رفت. هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله شش ساله شد، آمنه به همراه عبدالمطلب و ام ایمن دایه رسول خدا صلی الله علیه و آله رهسپار مدینه شد و در راه بازگشت به سوی مکه در ابواء جان سپرد.^۱

در تاریخ ابن عساکر آمده است:

«آمنه دختر وهب مادر آقای ما رسول خدا صلی الله علیه و آله بود. او رسول خدا را برای دیدار دایه‌های خود از قبیله بنی عامر بن نجار به مدینه برد، سپس به سوی مکه بازگشت و در ابواء میان مکه و مدینه، در حالی که رسول خدا، شش ساله بود، بدرود حیات گفت.»^۲

ابن سعد در طبقات پس از آوردن مشروح این خبر سخنی دارد که فشرده آن چنین است:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگامی که در راه عمره حدیبیه به ابواء رسید نزد قبر مادرش آمنه آمد، آن را اصلاح کرد و در کنار آن گریست. مسلمانان هم به خاطر گریه رسول خدا گریستند.»

خبر گریستن رسول خدا بر سر قبر مادرش و گریستن صحابه در سایر کتابهای حدیثی^۳ نیز

۱. معجم البلدان، یاقوت حموی، ج ۱، ص ۱۰۰.

۲. مختصر تاریخ دمشق، ابن عساکر، ج ۲، ص ۱۰۰.

۳. طبقات ابن سعد، چاپ بیروت، ۱۳۷۶ هجری، ج ۱، ص ۱۱۶؛ سنن نسائی، کتاب جنائز، ج ۱، ص ۲۶۷؛ سنن ابی داود، حدیث ۳۲۳۴؛ سنن ابن ماجه، حدیث ۱۵۷۲.

آمده است.

قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله در مدینه

در طبقات ابن سعد و سیره ابن هشام روایتی است که فشرده آن چنین است:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله در خانه خود، در همان اطاقی که جان به جان آفرین تسلیم کرد، دفن گردید. پس از آن هر یک از دو خلیفه، ابوبکر و عمر نیز، در آنجا دفن شدند. سپس این گنبد سبز رنگ را بر فراز آن بنا کردند.»^۱

ثواب زیارت قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله

دار قطنی در سنن، طبرانی در معجم و فاکهی در اخبار مکه با اسناد خودشان از ابن عمر آورده‌اند که گفت:

قال رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَنْ حَجَّ فَرَارَ قَبْرِي بَعْدَ مَوْتِي كَانَ كَمَنْ زَارَنِي فِي حَيَاتِي؛

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس حج بگزارد و قبر مرا - پس از رحلتم - زیارت کند همانند کسی است که مرا در حال حیات زیارت کرده است.^۲

طیالسی با سند خود از عمر روایت کرده که گفت: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمود:

^۱. طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۲۹۲-۲۹۴؛ سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۳۴۳.

^۲. سنن کبرای بیهقی، ج ۵، ص ۲۴۶؛ سنن دار قطنی، ج ۲، ص ۲۷۸؛ اتحاف السادة المتقين، زبیدی، ج ۴، ص ۴۱۶؛ ترواء الغلیل، البانی، ج ۴، ص ۳۳۵؛ کنز العمال، ج ۵، ص ۷۰؛ مجمع الزوائد، هیثمی، ج ۴، ص ۲؛ درالمنثور، سیوطی، ج ۱، ص ۲۳۷؛ معجم الکبیر، طبرانی، ج ۱۲، ص ۴۰۷.

مَنْ زَارَ قَبْرِي أَوْ مَنْ زَارَنِي كُنْتُ لَهُ شَفِيعًا أَوْ شَهِيدًا؛

هر کس قبر مرا زیارت کند یا مرا زیارت کند - من شفیع او یا گواه او- خواهم بود.^۱

زائران قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله از اهل بیت و صحابه

الف) فاطمه علیها السلام اولین زائر قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله

ابن جوزی با سند خود از علی علیه السلام روایت کرده که فرمود: «هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله دفن گردید، فاطمه علیها السلام نزد قبر آمد، اندکی ایستاد و سپس مشتتی از خاک قبر برگرفت و بر دیده نهاد و گریست و ابیات زیر را ترنم کرد:

^۱. مسند طرابلسی متوفای ۲۰۴ هجری، ص ۱۲؛ کنز العمال، ج ۲۰، ص ۱۶۱؛ مختصر تاریخ دمشق، ج ۲، ص ۴۰۶؛ المطالب العالیة، ابن حجر، ص ۱۲۵۴؛ درالمنثور، سیوطی، ج ۱، ص ۲۳۷؛ معجم الکبیر، طبرانی، ج ۱۲، ص ۴۱۷.

ما ذا على من شَمَّ تربيةَ أَحْمَدِ

صَبَّتْ عَلَى مَصَائِبٍ لَوْ أَنَّهَا

صَبَّتْ عَلَى الْأَيَّامِ عُدْنَ لِيَالِيَا^{٤١١}

أَنْ لَا يَشُمَّ مَدَى الزَّمَانِ غَوَالِيَا

^{٤١١}. مثير الغرام الساكن، ص ٣٠٠.

راستی آنکه شمیم سرکویت بوید چه غم ار

بوی دو عالم به مشامش نرسد

بر من آن شد که اگر بر همه ایام رو دظلمت

دهر به تاریکی شامش نرسد!

ب) ابو ایوب انصاری، زائری که صورت

بر تربت پاک رسول الله صلی الله علیه وآله

می سایید:

در مجمع الزوائد به سند خود از ابوداود بن ابوصالح آورده که او گفت: روزی مروان به سوی قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله نظر کرد و دید مردی صورت خود بر قبر نهاده، گفت: می دانی چه می کند؟ آن مرد که ابو ایوب انصاری صحابی رسول خدا بود، روی خود به سوی مروان گردانید و گفت: آری [می دانم چه می کنم] «من به زیارت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدم، به زیارت حجر نرفتم.»^{۴۱۲}

خلاصه و نتیجه بحثها

معتقدان به تحریم بنا و بازسازی قبور انبیاء و اولیاء و عبادتگاه کردن آنها، با استناد به برخی روایات می گویند:

نخست: امام علی علیه السلام به ابوالهیاج اسدی فرمود: «من تو را به کاری مأموریت می دهم که رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا مأمور آن کرد. او گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله در تشییع جنازه ای بود که فرمود: کدام یک از شما به مدینه می رود تا همه بتهایش را شکسته، همه قبرهایش را صاف و همه صورتهایش را دگرگون نماید؟ مردی برای انجام آن روانه شد، ولی از مردم مدینه ترسید و ناکام بازگشت. امام علی علیه السلام روانه شد و همه آنها را به انجام رسانید!»

نمی توانم فهمید چگونه استدلال کنندگان به این روایت متوجه اشکالات آن نشده اند: آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله در تشییع جنازه در مکه بوده که فرستاده اش را به مدینه می فرستد و او ناکام بازمی گردد، سپس پسرعمویش علی علیه السلام را می فرستد و او همه دستورات را انجام می دهد، یا در مدینه بوده؟ این تشییع جنازه چه مقدار طول کشیده که فرد اول می رود و ناکام بازمی گردد و پس از او پسرعموی پیامبر صلی الله علیه و آله روانه می شود و همه قبور را صاف می کند، و همه صورتهای را واژگون و همه بتها را می شکند؟ آیا صاحبان این بتها مسلمان بوده اند؟ اگر چنین بوده، برای چه بتها را نگه می داشتند؟ و اگر مشرک بوده اند چگونه به مجرد رفتن پسرعموی رسول خدا صلی الله علیه و آله به سوی آنان، تسلیم فرمان او شدند؟ دیگر آنکه، فرمان امام علی علیه السلام به ابوالهیاج بناچار باید در زمان خلافت آن حضرت باشد.

^{۴۱۲}. مجمع الزوائد، کتاب الخلافة، چاپ بیروت، ۱۹۶۷ م، ج ۵، ص ۲۴۵. این روایت با عبارات دیگری در ج ۴، ص ۲، همین کتاب نیز آمده است. و نیز: مسند احمد، ج ۵، ص ۲۲۴؛ مستدرک حاکم، ج ۵، ص ۵۱۵.

زیرا صدور فرمانی این چنین درباره مردمان یک شهر، تنها از حاکم مقتدر مسلط بر امور ممکن گردد. پس، زمان صدور این فرمان بعد از زمان حکومت خلفای سه‌گانه بوده است. حال نمی‌دانم آیا در آن روزگار در سرزمینهای اسلامی بتی بر جای مانده بود تا ابوالهیاج آن را بشکند؟ راستی را که نمی‌توانم فهمید!

دوم: استدلال آنان به روایت منسوب به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله است. می‌گویند: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده: «قبر مرا بت نکنید بدانگونه که یهود قبور انبیای خود را بت کردند.» نمی‌توانم فهمید، چه وقت یهود قبور انبیای خود را بت کردند؟ آنان پس از خروج از مصر و سرگردانی در بیابان که برای عبادت، خیمه اجتماع داشتند. در زمان سلیمان هم که آن حضرت برای ایشان عبادتگاه - هیکل سلیمان - بنا نهاد. همان گونه که مسجد رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله در مدینه برای عبادت بنا شد.

اما درباره قبر پیامبرانشان نیز، چنانکه گذشت: برخی از آنان اصلاً محل دفنشان ناشناخته است، برخی نیز در غارهایی در زیر زمین مدفونند و جای دفن آنان را تنها افراد معدودی می‌دانسته‌اند.

اما آنچه از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت شده که آن حضرت زندهای زیارت‌کننده قبور را لعنت کرده، نمی‌تواند در مقابل روایات صحیح و فراوان دیگر هم‌وردی نماید، روایاتی که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در آنها فرموده: «من خود شما را از زیارت قبور نهی کردم. اکنون آنها را زیارت کنید.»

اینها خلاصه دلایل معتقدان به حرمت بنا و بازسازی قبور و عبادتگاه و مسجد کردن آنها بود.

معتقدان به جواز بازسازی و عمارت و عبادت در محل قبور نیز، به دلایل زیر استدلال کرده‌اند:

نخست: در قرآن کریم

وَ اتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى؛^{۴۱۳}

و از مقام ابراهیم عبادتگاهی بگیرید.

قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أُمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِم مَّسْجِدًا؛^{۴۱۴}

^{۴۱۳}. سوره بقره، آیه ۱۲۵.

آنانکه بر حالشان [اصحاب کهف] آگاه شدند، گفتند: بر جایگاهشان مسجدی می‌سازیم.

پس، خدای سبحان ما را فرمان داده تا از جای پای خلیش ابراهیم عبادتگاه بگیریم. و نیز، خبر داده که، آنان که بر حال اصحاب کهف آگاه شدند گفتند: «بر خوابگاه ایشان مسجدی می‌سازیم» و با این خبر اقدام آنان را تأیید فرموده است.

دوم: در سنت رسول خدا ۹۱

می‌گویند: سنت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله مؤید آن است که آنچه برای قبر نبی خدا اسماعیل و مادرش هاجر و دوشیزگان او و سایر انبیای مدفون در حجر اسماعیل و بیت‌الله الحرام انجام شده و برخی از آنها قرنهای متمادی پس از عصر رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز عیان و آشکار و در دید همگان است، همگی مشروع و مجازند. زیرا، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله خود شخصا حجر اسماعیل را طواف کرده و ذریه رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله و صحابه نیز متابعت نموده و نیکان و پاکان مسلمان تا به امروز، بر این سنت استوار، و بر انجام آن پای فشارند.

سوم: سنت رسول خدا در زیارت قبر مادر و گریستن و گریاندن صحابه و ترمیم قبر

چهارم: استدلال به اطاق سقف‌دار

اطاقتی که قبر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و دو خلیفه ابوبکر و عمر در آن است و گنبد سبز رنگ افراشته بر فراز آن، که امروزه شاهد آنیم.

پنجم: ترغیب و تشویق مسلمانان از سوی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به زیارت قبر خود

ششم: زیارت پاره تن رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله فاطمه زهرا علیهاالسلام از قبر پدرش رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و زیارت صحابی ابویوب انصاری از همان قبر

پس، زیارت قبور انبیاء و اولیاء و بنای عمارت بر آنها و مسجد گزیدن و عبادتگاه گرفتن این قبور، از سنتهای بنیادین خدای رحیم و رسول کریم اوست. بنابراین، اولین [پیشوای] قبرگرایان - آنگونه که برخی

تعبیر می‌کنند - رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله است و پس از او پاره تنش فاطمه علیهاالسلام و بعد صحابه
والامقام، و سپس ما شیعیان و محبان! و این شرافت ما را بس که همگی پیرو رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله
بوده و آن حضرت الگو و مقتدای ما باشد.

آری، اگر امروزه نیز، مجال و فرصت یابیم، از سنت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در گریستن بر قبور انبیاء و
اولیاء و ترمیم آنها پیروی کرده و زیارت قبر مبارک آن حضرت را سرلوحه آنها قرار می‌دهیم، و در این کار
به صحابی نیکوکار ابویوب انصاری اقتدا کرده و صورت بر تربت پاک قبر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله
می‌نهمیم و از پاره تنش فاطمه علیهاالسلام درس گرفته خاک قبرش را می‌بوییم و زمزمه می‌کنیم:

راستی آنکه شمیم سرکویت بویید

چه غم از بوی دو عالم به شامش نرسد

بر من آن شد که اگر بر همه ایام رود

ظلمت دهر به تاریکی شامش نرسد

ولی چه بگوییم که در چشم خار و در گلو استخوان است. و انا لله و انا الیه راجعون!

فصل چهارم: گریه بر میت

۱-۴-روایاتی که می‌گویند: پیامبر بر متوفی گریست و بر آن ترغیب فرمود

۱. گریه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در بیماری سعد بن عباد

در صحیح مسلم از عبدالله بن عمر روایت کند که گفت: «سعد بن عباد بیمار شد و رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله، برای عیادت، همراه با عبدالرحمان بن عوف و سعد بن ابی‌وقاص و عبدالله بن مسعود به دیدار او رفتند. بر بالینش که رسیدند مدهوشش یافتند. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: آیا جان سپرده است؟ گفتند: نه، ای رسول خدا! پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به گریه افتاد. مردم نیز که گریستن رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را دیدند به گریه افتادند. فرمود: آیا نمی‌شنوید؟ خداوند بر سرشک دیده عذاب نمی‌کند، و بر اندوه دل نیز، ولی به خاطر این - با اشاره به زبان خود - عذاب می‌کند یا می‌بخشاید.»^{۴۱۵}

۲. گریه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بر پسرش ابراهیم

در صحیح بخاری، صحیح مسلم، سنن ابی‌داود و سنن ابن‌ماجه از انس بن مالک روایت کنند که گفت:^{۴۱۶}

^{۴۱۵}. صحیح مسلم، ج ۲، ص ۶۳۶، کتاب الجنائز، باب ۶.

^{۴۱۶}. عبارت از صحیح بخاری است.

با رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شدیم ... ابراهیم در حال جان سپردن بود. چشمان پیامبر اشک ریزان شد، عبدالرحمان بن عوف گفت: ای رسول خدا! شما هم؟ فرمود: «پسر عوف! این رحمت است» سپس بر آن افزود و فرمود: [درست می بینی] «دیدگان گریان است و دل اندوهبار، ولی هرگز چیزی - جز آنچه که پروردگاران را خشنود کند - بر زبان نیاوریم. ای ابراهیم! به راستی که ما از جدایی تو اندوهگینیم.»^{۴۱۷}

این روایت در سنن ابن ماجه چنین است:

انس بن مالک گوید: هنگامی که ابراهیم پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله جان سپرد، پیامبر صلی الله علیه و آله به حاضران فرمود: «او را در کفنهایش نپوشانید تا [برای آخرین بار] دیدارش کنم.» سپس بر بالینش آمده بر روی او خم شد و گریست.^{۴۱۸}

در سنن ترمذی آمده است:

جابر بن عبدالله گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله دست عبدالرحمان بن عوف را گرفت و با وی بر بالین پسرش ابراهیم آمد و او را که در حال جان سپردن بود در برگرفت و بر دامن نهاد و گریستن آغازید. عبدالرحمان بن عوف گفت: آیا گریه می کنی؟ مگر شما نبودى که از گریه کردن باز می داشتی؟ فرمود: «نه، من از فغان و فریاد دو گروه احمق و سفیه گناهکار باز داشتم: آنان که هنگام مصیبت چهره می خراشند و گریبان می درند و ناله های شیطانی سر می دهند.»^{۴۱۹}

۳. گریه پیامبر صلی الله علیه و آله بر نوه خویش

در صحیح بخاری، صحیح مسلم، سنن ابی داود و سنن نسائی روایت کنند: دختر پیامبر صلی الله علیه و آله برای

^{۴۱۷}. صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۰۸، کتاب الصبیان؛ سنن ابی داود، ج ۳، ص ۱۹۳، باب البكاء علی المیت؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۰۷؛ صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۵۸.

^{۴۱۸}. سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۷۳، کتاب الجنائز.

^{۴۱۹}. سنن ترمذی، ج ۴، ص ۲۲۶، کتاب الجنائز، باب الرخصة فی البكاء علی المیت. این حدیث نزد علمای حدیث شناس مکتب خلفا حدیثی حسن است.

آن حضرت پیام داد: نزد ما بیا که، پسری از من جانسپار است. پیامبر برخاست و همراه با سعد بن عباده و مردانی از اصحاب خویش به دیدار آنها آمدند. کودک را که در حال نفس زدن و جان دادن بود نزد آن حضرت آوردند. سرشک دیدگان پیامبر صلی الله علیه و آله به جوشش آمد. سعد گفت: ای رسول خدا! چه می بینم؟ فرمود: «این رحمت و عطوفتی است که خداوند در دلهای بندگان قرار داده است، و خداوند تنها بندگان رحیم و مهربان خود را مورد رحمت و بخشایش قرار می دهد.»^{۴۲۰}

۴. گریه پیامبر ۹ بر عمومی خویش حمزه

در طبقات ابن سعد، مغازی واقدی، مسند احمد و دیگر کتب مکتب خلفا روایت کنند:

رسول خدا صلی الله علیه و آله - پس از جنگ احد - هنگامی که صدای گریه از خانه های انصار بر کشته هایشان را شنید، دیدگانش اشکبار شد و گریست و فرمود: «ولی حمزه گریه کننده ای ندارد.» سعد بن معاذ که آن را شنید به نزد زنان بنی عبدالاشهل شتافت و آنان را [به سوی پیامبر و تسلیت بر او و گریستن بر حمزه] فرا خواند. پیامبر صلی الله علیه و آله بر ایشان دعا کرد و آنان را بازگردانید. پس از آن واقعه، هیچ یک از زنان انصار بر مرده ای نگریست مگر آنکه ابتدا بر حمزه کرد و پس از آن بر مرده خویش گریست.^{۴۲۱}

۵. گریه پیامبر صلی الله علیه و آله بر شهدای جنگ موته

در صحیح بخاری روایت کند:

پیامبر صلی الله علیه و آله [چگونه شهید شدن] زید و جعفر و ابن رواحه را، پیش از رسیدن خبر آنان، برای

^{۴۲۰}. صحیح بخاری، کتاب الجنائز، باب قول النبی صلی الله علیه و آله: «یعذب المیت ببعض بکاء اهله علیه.» کتاب المرضی، باب عبادة الصبیان، ج ۴، ص ۱۹۱ و ۳؛ کتاب التوحید، باب ان رحمة الله قریب من المحسنین؛ صحیح مسلم، کتاب الجنائز، باب البکاء علی المیت، ج ۲، ص ۶۳۶، حدیث ۱۱؛ سنن ابی داود، کتاب الجنائز، باب البکاء علی المیت، ج ۳، ص ۱۹۳، حدیث ۳۱۲۵؛ سنن النسائی، ج ۴، ص ۲۲، کتاب الجنائز، باب الأمر بالاحتساب و الصبر؛ مسند احمد، ج ۵، ص ۲۰۶، ۲۰۴ و ۲۰۷.

^{۴۲۱}. این روایت را از شرح حال حمزه در طبقات ابن سعد، ج ۳، ص ۱۱، چاپ دار صادر بیروت، ۱۳۷۷ هجری آوردیم. مشروح تر آن در مغازی واقدی، ج ۱، ص ۳۱۵ - ۳۱۷، آمده است. و نیز، امتاع الاسماع، ج ۱، ص ۱۶۳؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۴۰؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۵۳۲، چاپ مصر؛ سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۵۰؛ ابن عبد البر در استیعاب، و ابن اثیر در اسد الغابه نیز، فشرده آن را در شرح حال حمزه آورده اند.

مردم توصیف کرد و فرمود:

«زید پرچم را بر گرفت و ضربت خورد و شهید شد! سپس جعفر پرچم را بر گرفت. او نیز شهید شد! پس از آن ابن رواحه پرچم گرفت و شهید شد.» پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی این سخنان را می فرمود که دیدگانش سرشک می ریختند!^{۴۲۲}

۶. گریه پیامبر صلی الله علیه و آله بر جعفر بن ابی طالب

در استیعاب، اسد الغابه، اصابه، تاریخ ابن اثیر و دیگر کتب مکتب خلفا روایتی است که فشرده آن چنین است:

هنگامی که جعفر و اصحاب او به شهادت رسیدند، رسول خدا صلی الله علیه و آله به خانه او رفت، فرزندان او را فرا خواند و آنان را - در حالی که سرشک دیدگانش فرو می ریخت - بوئید [و نوازش کرد]. همسر جعفر، اسماء گفت:

پدر و مادرم فدای شما باد، چه چیز شما را می گریاند؟ آیا از جعفر و یاران او چیزی به شما رسیده؟ فرمود: «آری، امروز شهید شدند.» اسماء گفت: من برخاستم و صیحه زدم و زنان را گرد آوردم، وارد خانه فاطمه که شدم، دیدم او می گرید و می گوید: وای عمویم! و رسول خدا صلی الله علیه و آله [که چنین دید] فرمود: به راستی که گریه کنندگان، باید بر مثل جعفر بگریند.^{۴۲۳}

۷. گریه پیامبر صلی الله علیه و آله بر مزار مادرش آمنه

در صحیح مسلم، مسند احمد، سنن ابی داود، نسائی و ابن ماجه روایت کنند:^{۴۲۴}

^{۴۲۲} صحیح بخاری، ج ۲، ص ۲۰۴، کتاب فضائل الصحابة، باب مناقب خالد؛ البداية و النهاية، ابن کثیر، ج ۴، ص ۲۵۵؛ سنن الکبری، بیهقی، ج ۴، ص ۷۰؛ انساب الاشراف، ج ۲، ص ۴۳؛ شرح ابن ابی الحدید بر نهج البلاغة، جزء ۱۵، ص ۷۳.

^{۴۲۳} تاریخ ابن اثیر، ج ۲، ص ۹۰ و دیگر کتب مورد اشاره در متن، در شرح حال جعفر طیار.

^{۴۲۴} عبارت متن از صحیح مسلم است.

ابوهریره گوید: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قبر مادرش را زیارت کرد و گریست و همه اطرافیان را گریانید.^{۴۲۵}

۸- گریه پیامبر صلی الله علیه و آله بر فرزندش حسین علیه السلام در مناسبتهای گوناگون

۱. حدیث ام الفضل

در مستدرک صحیحین، تاریخ ابن عساکر، مقتل خوارزمی و دیگر کتب مکتب خلفا آمده است:^{۴۲۶}

از ام الفضل دختر حارث روایت کنند که او بر پیامبر خدا وارد شد و گفت: ای رسول خدا! من در شب گذشته خواب ناخوشایندی دیدم! فرمود: «چه دیده‌ای؟» گفت: خیلی سخت است! فرمود: «چیست؟» گفت: دیدم گویا قطعه‌ای از جسد شما جدا شد و در دامنم قرار گرفت! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «چیز خوبی دیده‌ای؟ فاطمه - انشاء الله - پسری به دنیا می‌آورد و در دامن تو جای می‌گیرد.» [گوید:] پس از آن، فاطمه - همان گونه که پیامبر فرموده بود - حسین را به دنیا آورد، و او در دامن من جای گرفت. روزی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدم و حسین را در دامن آن حضرت نهادم، اندکی بعد توجهش از من منحرف شد، به ناگاه دیدم دیدگان پیامبر صلی الله علیه و آله سیل آسا اشک می‌بارد! گوید: گفتم: ای نبی خدا! پدر و مادرم به فدایت، شما را چه می‌شود؟ فرمود: «جبرئیل - علیه الصلاة والسلام - به دیدارم آمد و به من خبر داد که: اتمم به زودی این پسر را می‌کشند.» گفتم: این را؟ فرمود: «آری، او قدری از تربت سرخش را نیز برای من آورد.»

حاکم صاحب مستدرک صحیحین گوید: این حدیث با شرائط شیخین [بخاری و مسلم] حدیثی صحیح

^{۴۲۵}. صحیح مسلم، ج ۲، ص ۶۷۱، کتاب الجنائز، باب ۳۶، حدیث ۱۰۸؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۴۴۱؛ سنن نسائی، ج ۴، ص ۹۰، کتاب الجنائز؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۰۱، حدیث ۱۵۷۲.

^{۴۲۶}. عبارت متن از مستدرک است.

است، ولی آن را نیاورده‌اند.^{۴۲۷}

۲. روایت زینب بنت جحش

در تاریخ ابن عساکر، مجمع الزوائد، تاریخ ابن کثیر و دیگر کتب مکتب خلفا روایت کنند:^{۴۲۸}

زینب گوید: «در یکی از اوقات که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در خانه من بود و من حسین تازه به راه افتاده را نگه می‌داشتم، لحظه‌ای از وی غافل شدم و او نزد رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله رفت. فرمود: «آزادش بگذار.» - تا آنجا که گوید - سپس دستش را بلند کرد. پس از آنکه پیامبر نمازش را به انجام رسانید، گفتم: ای رسول خدا! من امروز کاری را از شما دیدم که تا به حال ندیده بودم؟ فرمود: «جبرئیل نزد من آمد و به من خبر داد امت من این [فرزندم] را می‌کشند. گفتم: پس تربتش را به من نشان بده و او تربت سرخ رنگی برایم آورد.»^{۴۲۹}

۳. روایت عایشه

در تاریخ ابن عساکر، مقتل خوارزمی، مجمع الزوائد و دیگر کتب پیروان مکتب خلفا از ابی سلمه بن عبدالرحمن روایت کنند:^{۴۳۰}

^{۴۲۷}. مستدرک صحیحین، ج ۳، ص ۱۷۶ و فشرده آن در ص ۱۷۹؛ تاریخ ابن عساکر، حدیث ۶۳۱ و نزدیک به آن در حدیث ۶۳۰؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۷۹؛ مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۵۹-۱۶۲؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۶، ص ۲۳۰. در ج ۸، ص ۱۹۹ نیز به آن اشاره کرده است. امالی شجری، ص ۱۸۸؛ فصول المهمة ابن صباغ مالکی، ص ۱۴۵؛ روض النضیر، ج ۱، ص ۸۹؛ صواعق، ص ۱۱۵، و در چاپ دیگر ص ۱۹۰. کنز العمال، ج ۶، ص ۲۲۳، چاپ قدیم. الخصائص الکبری، ج ۲، ص ۱۲۵. در کتابهای مکتب اهل بیت علیهم السلام نیز، در مثیر الاحزان، ص ۸ و لهوف ابن طاوس، ص ۷ و ۶ آمده است.

^{۴۲۸}. عبارت از تاریخ ابن عساکر و فشرده آن است.

^{۴۲۹}. تاریخ ابن عساکر، شرح حال امام حسین علیه السلام، حدیث ۶۲۹؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۸۸؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۱۲؛ ابن کثیر نیز در تاریخ خود، ج ۸، ص ۱۹۹ به آن اشاره کرده است. در کتابهای پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام نیز، در امالی شیخ طوسی، ج ۱، ص ۳۲۳؛ مثیر الاحزان، ص ۷-۱۰، که در پایان آن تتمه مهمی است. و همچنین در لهوف، ص ۷-۹، ام المؤمنین زینب بنت جحش زوجه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله است.

^{۴۳۰}. عبارت خوارزمی را آوردیم.

عایشه گوید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله که حسین را بر ران خود نشانید، جبرئیل نزد او آمد و گفت: این پسر توست؟ فرمود: «آری»، گفت: ولی امتت به زودی - پس از تو - او را می کشند. دیدگان پیامبر صلی الله علیه و آله اشکبار شد. جبرئیل گفت: اگر بخواهی سرزمینی را که در آن کشته می شود به تو نشان می دهم. فرمود: «آری چنین کن.» جبرئیل نیز، حاکی از سرزمین طف [کربلا] را به آن حضرت نمایاند.»

در عبارت دیگری چنین است: جبرئیل به سوی سرزمین طف در عراق اشاره کرد و تربتی سرخ فام برگرفت و به او نشان داد و گفت: «این از تربت قتلگاه اوست.»^{۴۳۱}

در این باب روایات دیگری است که خبر دادن فرشتگان به رسول خدا صلی الله علیه و آله - درباره شهادت امام حسین علیه السلام - را تأیید می کند. مانند:

۱. روایت ام سلمه

در مستدرک صحیحین، طبقات ابن سعد، تاریخ ابن عساکر و دیگر کتب پیروان مکتب خلفا روایت کنند^{۴۳۲} که راوی گفته است:

ام سلمه - رضی الله - مرا خبر داد که: «یک شب رسول خدا صلی الله علیه و آله برای خواب در بستر شد و [اندکی] بعد با حالتی افسرده بیدار گردید؛ سپس خوابید و آرام گرفت و دوباره با حالتی سبک تر از آنچه در مرحله اول دیده بودم، بیدار شد؛ سپس خوابید و باز هم - در حالتی که تربت سرخ فامی در دست داشت و آن را می بوسید - از خواب بیدار شد. عرض کردم: ای رسول خدا! این تربت چیست؟ فرمود: «جبرئیل مرا خبر داد که این [حسین علیه السلام] در سرزمین عراق کشته می شود. به جبرئیل گفتم: تربت زمینی را که در

^{۴۳۱}. طبقات ابن سعد، حدیث ۲۶۹؛ تاریخ ابن عساکر، شرح حال امام حسین علیه السلام، حدیث ۶۲۷؛ مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۵۹؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۸۷ و ۱۸۸؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۰۸ چاپ جدید و ج ۶، ص ۲۲۳ چاپ قدیم؛ الصواعق المحرقة ابن حجر، ص ۱۱۵؛ خصائص السیوطی، ج ۲، ص ۱۲۵ و ۱۲۶؛ جوهرة الکلام للقره غولی، ص ۱۱۷؛ امالی شیخ طوسی از کتب پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام، ج ۱، ص ۳۲۵؛ امالی شجری، ص ۱۷۷ مشروح.

^{۴۳۲}. عبارت از مستدرک است.

آن کشته می‌شود به من نشان بده و این تربت آنجاست.»

حاکم گوید: این حدیث با شرایط شیخین [بخاری و مسلم] حدیثی صحیح است ولی آن را در کتب خود نیاورده‌اند.^{۴۳۳}

۲. حدیث انس بن مالک

در مسند احمد، المعجم الکبیر طبرانی، تاریخ ابن عساکر و دیگر کتب پیروان مکتب خلفا روایت می‌کنند که:^{۴۳۴}

انس بن مالک گوید: یکی از فرشتگان به نام قطر از پروردگار خود اجازه خواست تا به دیدار پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بیاید؛ خداوند اذنش داد و او در روز نوبت ام‌سلمه وارد شد. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به ام‌سلمه فرمود: «مواظب باش کسی در مجلس ما وارد نگردد.» در همان حال که او بر درب اطاق بود ناگهان حسین بن علی علیهماالسلام سر رسید و در را گشود و وارد شد. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز، او را در برگرفت و بوسه‌باران کرد. آن فرشته گفت: دوستش داری؟ فرمود: «آری.»

گفت: امت به زودی او را می‌کشند! اگر بخواهی مکانی را که در آن کشته می‌شود به تو نشان می‌دهم؟ فرمود: «آری می‌خواهم.» گوید: آن فرشته مشتی از مکان کشته شدن او را برگرفت و به آن حضرت نمایاند، پس از آن قدری ماسه یا خاک سرخ آورد. ام‌سلمه آن را گرفت و در جامه خود نهاد. راوی حدیث، ثابت، گوید: ما - در آن زمان - می‌گفتیم: این کربلاست!^{۴۳۵}

^{۴۳۳}. مستدرک صحیحین، ج ۴، ص ۳۹۸؛ المعجم الکبیر طبرانی، حدیث ۵۵؛ تاریخ ابن عساکر، حدیث ۶۱۹؛ طبقات ابن سعد، تحقیق و نشر، عبدالعزیز طباطبائی، ص ۴۲ - ۴۴، حدیث ۶۲۸؛ تاریخ الاسلام ذهبی، ج ۳، ص ۱۱؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۱۹۴ و ۱۹۵؛ مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۵۸ و ۱۵۹؛ ذخائر العقبی، محب الطبری، ص ۱۴۸ و ۱۴۹؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۶، ص ۲۳۰؛ کنز العمال، متقی، ج ۱۶، ص ۲۶۶.

^{۴۳۴}. عبارت متن از مسند احمد بن حنبل است.

^{۴۳۵}. مسند احمد، ج ۳، ص ۲۴۲ و ۲۶۵؛ تاریخ ابن عساکر، شرح حال امام حسین علیه السلام، حدیث ۶۱۵ - ۶۱۷ و تهذیب آن تاریخ، ج ۴، ص ۳۲۵؛ معجم الکبیر طبرانی، شرح حال امام حسین علیه السلام، حدیث ۴۷؛ مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۶۰ و ۱۶۲؛ تاریخ الاسلام ذهبی، ج ۳، ص ۱۰؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۱۹۴؛ ذخائر العقبی، ص ۱۴۶ و ۱۴۷؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۸۷ و ۱۹۰، به سند دیگر؛ تاریخ ابن کثیر، باب الاخبار بمقتل الحسین، ج ۶، ص ۲۲۹ که در عبارت آن چنین است:

۲-۴-روایاتی که می‌گوید: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از گریه کردن نهی فرمود، و منشأ این روایات

در صحیح مسلم و سنن نسائی از عبدالله روایت کنند: حفصه بر [حال] عمر گریست. عمر گفت: آرام باش دخترم! آیا نمی‌دانی که پیامبر فرموده: «میت به خاطر گریه بستگانش بر او، عذاب می‌بیند»؟^{۴۳۶}

در روایت دیگری آمده است:

عمر گوید: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «میت در قبر به خاطر نوحه و زاری بر او عذاب می‌بیند».^{۴۳۷}

و در دیگری:

عبدالله بن عمر گوید: هنگامی که عمر ضربت خورد، مدهوش گردید. بدین خاطر، بر او صیحه و شیون کردند. چون به هوش آمد گفت: آیا نمی‌دانید که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «میت به خاطر گریه زنده عذاب می‌بیند».^{۴۳۸}

استدراک عایشه بر حدیث و رفع اشتباه از عمر و پسرش

در صحیح بخاری، صحیح مسلم و سنن نسائی روایت کنند:

« ما می‌شنیدیم که او در کربلا کشته می‌شود. » و ج ۸، ص ۱۹۹؛ کنز العمال، ج ۱۶، ص ۲۶۶. الصواعق المحرقة؛ ابن حجر، ص ۱۱۵؛ الدلائل ابی‌نعیم، ج ۳، ص ۲۰۲؛ الروض النضیر، ج ۱، ص ۱۹۲؛ المواهب المدنیة قسطلانی، ج ۲، ص ۱۹۵؛ خزائن سیوطی، ج ۲، ص ۲۵؛ موارد الضمان بزوائد صحیح ابن حبان، ابوبکر هیتمی، ص ۵۵۴. در کتب پیروان مکتب اهل بیت علیهم‌السلام نیز، امالی شیخ طوسی [ت/۴۶۰ هجری]، ج ۱، ص ۲۲۱ که در عبارت آن چنین است: «بزرگی از بزرگان ملائکه ...».

۴۳۶. صحیح مسلم، ج ۲، ص ۶۳۹، کتاب الجنائز، باب الميت یعذب بکاء اهله علیه؛ سنن نسائی، ج ۴، ص ۱۸، کتاب الجنائز، باب النهی عن البكاء علی الميت.

۴۳۷. صحیح مسلم، ج ۲، ص ۶۳۹؛ صحیح ترمذی، ج ۴، ص ۲۲۲، کتاب الجنائز، باب ۲۴؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۰۸، کتاب الجنائز، باب الميت یعذب بما نیح علیه.

۴۳۸. صحیح مسلم، ج ۲، ص ۶۳۹؛ سنن نسائی، ج ۴، ص ۱۸.

ابن عباس گوید: به مدینه که رسیدیم، امیرالمؤمنین [عمر] هنوز استقرار نیافته بود که ضربت خورد. صهیب با فریاد: وای برادرم! وای یاورم! بر بالین او آمد. عمر گفت: آیا نمی‌دانی، آیا نشنیده‌ای که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «میت به خاطر برخی گریه‌های بستگانش عذاب می‌بیند»؟

ابن عباس گوید: من برخاستم و نزد عایشه رفتم و از آنچه گذشته بود آگاهش کردم. عایشه گفت: نه به خدا! رسول خدا هرگز نفرموده: «میت به خاطر گریه کسی عذاب می‌بیند.» بلکه فرموده:

إِنَّ الْكَافِرَ يَزِيدُهُ اللَّهُ بُكَاءِ أَهْلِهِ عَذَاباً وَ إِنَّ اللَّهَ لَهُو أَضْحَكُ وَ أَبْكِي، وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى؛

خداوند کافر را به خاطر گریه بستگانش بیشتر عذاب می‌کند، و خداوند است که می‌خنداند و می‌گریاند، و هیچ کس بار گناه دیگری را بر ندارد.

قاسم بن محمد گوید: هنگامی که سخن عمر و پسرش به عایشه رسید گفت: شما مرا از کسانی خبر می‌دهید که نه دروغ گویند و نه دروغ‌زن، ولی [به هر حال] گوش آدمی خطا می‌شود.^{۴۳۹}

در صحیح مسلم، صحیح بخاری، سنن ترمذی و موطأ مالک روایت کنند:

هشام بن عروه از پدرش، گوید: در نزد عایشه گفته شد که ابن عمر گفته است: «میت به خاطر گریه بستگانش بر او، عذاب می‌بیند.» عایشه گفت: خدای بر ابا عبدالرحمن ببخشاید، چیزی را شنیده ولی خوب در نیافته، [قضیه چنین بود که:]جنازه فردی یهودی را - در حالی که بر او می‌گریستند - از کنار پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله عبور دادند، آن حضرت فرمود: «شما می‌گریید و او عذاب می‌شود.»^{۴۴۰}

امام نووی [متوفای ۶۷۶ هجری] در شرح صحیح مسلم، درباره روایات نهی از گریستن که از رسول خدا

^{۴۳۹} . صحیح مسلم، کتاب الجنائز، باب ۹، حدیث ۲۲ و ۲۳؛ صحیح بخاری، کتاب الجنائز، باب یعذب المیت بکاء اهله علیه، ج ۱، ص ۱۵۵ و ۱۵۶؛ سنن نسائی، ج ۴، ص ۱۸، کتاب الجنائز، باب النیاحه علی المیت؛ الاجابة لا یراد ما استدرکته عایشه علی الصحابة، زرکشی، ص ۸۲، باب استدراکها علی عمر بن الخطاب.

^{۴۴۰} . صحیح مسلم، کتاب الجنائز، باب ۹، حدیث ۲۵؛ صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۵۶، کتاب الجنائز، باب المیت یعذب بکاء بعض اهله؛ صحیح ترمذی، کتاب الجنائز، باب ۲۵، ج ۴، ص ۲۲۶ و ۲۲۷؛ موطأ مالک، ج ۱، ص ۲۳۴، کتاب الجنائز، باب النهی عن البکاء علی المیت.

روایت شده، گوید: این روایات تنها از روایت عمر و پسرش عبدالله است. عایشه آنها را انکار کرده و آن را از نسیان و فراموشی و اشتباه آن دو دانسته، و منکر صدور آن از پیامبر صلی الله علیه و آله شده است.^{۴۴۱}

رسول خدا صلی الله علیه و آله عمر را از نهی، نهی می کند

در سنن نسائی، سنن ابن ماجه و مسند احمد روایت کنند که:^{۴۴۲} سلمه بن ازرق گوید: شنیدم که ابو هریره می گفت: یکی از بستگان رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفت، زنان جمع شده و بر او گریه می کردند، عمر برخاست و آنان را بازداشته و پراکنده می کرد، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «عمر! آنان را به حال خود واگذار که چشمها اشکبار، دلها مصیبت دیده و داغشان تازه است.»^{۴۴۳}

در مسند احمد از وهب بن کیسان از محمد بن عمرو روایت کند که:

سلمه بن ازرق با عبدالله بن عمر در بازار نشسته بودند که عده ای جنازه ای را عبور داده و بر آن می گریستند. عبدالله بن عمر این کار را ناپسند شمرده و آنان را طرد کرد. سلمه بن ازرق به او گفت: چنین مگو! زیرا من خود شاهد بودم و از ابو هریره شنیدم - زنی از بستگان مروان جان سپرده بود و مروان دستور می داد زنانی را که بر او می گریستند از آنجا برانند - ابو هریره که بر سر جنازه آمده بود گفت: ای ابا عبد الملک! آنان را به حال خود واگذار، زیرا جنازه ای را از مقابل پیامبر صلی الله علیه و آله عبور دادند. من و عمر بن خطاب نیز، در کنار آن حضرت بودیم. عمر شروع به راندن زنانی کرد که همراه جنازه می گریستند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «پسر خطاب! آنان را به حال خود واگذار که جانشان مصیبت دیده، چشمشان اشکبار و داغشان تازه است.»^{۴۴۴}

^{۴۴۱}. شرح صحیح مسلم، الامام النووی، ج ۶، ص ۲۲۸، کتاب الجنائز.

^{۴۴۲}. عبارت نسائی را آوردیم.

^{۴۴۳}. سنن نسائی، ج ۲، ص ۱۹، باب الرخصة فی البكاء علی المیت؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۲۷۳، ۱۱۰، ۴۰۸ و ۴۴۴؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۰۵، کتاب الجنائز، باب ما جاء فی البكاء علی المیت، حدیث ۱۵۸۷.

^{۴۴۴}. مسند احمد، ج ۲، ص ۲۷۳ و ۴۰۸ و نزدیک به آن در ص ۳۳۳.

۳-۴- مقایسه روایات و نتیجه آن

روایات بخش اول اثبات کرد: گریه کردن بر محتضر و کسی که در حال جان دادن است و کسی که جان سپرده و نیز، گریه بر مزار مردگان - شهید باشد یا غیر شهید - از سیره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می باشد.

روایات بخش دوم اثبات کرد: رسول خدا صلی الله علیه و آله بارها بر فرزند شهیدش [حسین علیه السلام] گریه کردند، و با اثبات آن، گریه آن حضرت بر حسین علیه السلام به بخش اول می پیوندد و از سیره و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله به شمار می آید.

روایات بخش سوم اثبات کرد: روایات نهی پیامبر صلی الله علیه و آله از گریه بر میت، تنها از سوی خلیفه دوم و پسرش عبدالله است؛ و از استدراک ام المؤمنین عایشه بر آنها که گفت: «خدای ببخشاید ابا عبدالرحمن را، چیزی را شنیده ولی در نیافته» و سخنان دیگر صحابه مانند: ابو هریره و ابن عباس پیرامون این موضوع درمی یابیم که:

آنچه خلیفه دوم و پسرش عبدالله درباره «نهی پیامبر صلی الله علیه و آله از گریستن بر میت» روایت کرده اند، خطا و اشتباه است.

بنابراین، گریستن بر کسی که در حال مردن است، و گریستن بر میت، و گریستن بر مزار میت، از سیره و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله است. از این رو، گریه بر حسین علیه السلام نیز، پیروی از سیره و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشد.

فصل بنجم: عدالت صحابه

۱-۵-تعریف صحابی در هر یک از دو مکتب

۱. تعریف صحابی در مکتب خلفا

ابن حجر در مقدمه کتابش «الاصابه» در تعریف صحابی گوید:

صحابی کسی است که پیامبر را دیده، به او ایمان آورده و مسلمان مرده باشد؛ حال، دیدار و همراهی اش با پیامبر صلی الله علیه و آله اندک باشد یا بسیار، از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده باشد یا خیر، با پیامبر صلی الله علیه و آله به جنگ رفته یا نرفته باشد، همه این افراد در تعریف ما: «آنکه پیامبر را دیده» می گنجد، حتی اگر تنها یک بار پیامبر را دیده و با او همنشین هم نشده باشد و یا به خاطر نابینایی، آن حضرت را با چشم سر ندیده باشد.^{۴۴۵}

او در بخش دیگری از کتابش گوید:

«ضابطه ای که با دانستن آن، صحابی بودن جمع بسیاری مشخص می گردد:

الف) آنان [خلفا] در فتوحات تنها صحابه را به فرماندهی می گماشتند.

ب) در سال دهم هجری، هیچ کس در مکه و طائف نبود مگر آنکه اسلام آورد و با پیامبر صلی الله علیه و آله در حجه الوداع حضور یافت.

ج) همه افراد دو قبیله «اوس» و «خزرج» تا پایان دوره رسول خدا صلی الله علیه و آله اسلام آوردند.

د) پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله نیز، هیچ کس از آنان کافر نشدند.^{۴۴۶}

می گویم: اگر هر پژوهشگری اجزای کتاب ما: «یکصد و پنجاه صحابی ساختگی» را بررسی کند، عمق تسامح و سهل انگاری مکتب خلفا درباره صحابه و ضرر آن بر «علم حدیث» را درمی یابد.

^{۴۴۵}. الاصابه، ج ۱، ص ۱۰.

^{۴۴۶}. همان، ص ۱۶.

۲. تعریف صحابی در مکتب اهل بیت علیه‌السلام

«صحابه» جمع «صاحب» به معنای «معاشر و ملازم و همراه» است. صحابی یعنی یک نفر از صحابه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله که «معاشر و ملازم و همراه» آن حضرت بوده است، و چنانکه پیداست، تنها درباره کسی صادق است که ملازمت و همراهی‌اش بسیار باشد. زیرا، مقتضای مصاحبت، همراهی دراز مدت است.^{۴۴۷}

دیگر اینکه، چون مصاحبت و همراهی بین دو کس باشد به ناچار باید لفظ «صاحب» و جمع آن «صحابه» در کلام به اسم دیگری اضافه گردد - مضاف و مضاف الیه - چنانکه در قرآن کریم نیز، بدین گونه است: «یا صَاحِبِ السَّجْنِ»^{۴۴۸} ای دو همراه زندانی من. و «أَصْحَابُ مُوسَى»^{۴۴۹} همراهان موسی. در عصر پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز گفته می‌شد: صَاحِبُ رَسُولِ اللَّهِ و أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ یعنی، «صاحب و اصحاب» را به رسول خدا اضافه می‌کردند.

همان گونه که گفته می‌شد: «اصحاب بیعت شجره» و «اصحاب صُفّه» یعنی، همه را با اضافه و نسبت به غیر می‌آوردند، و لفظ «صاحب» و «اصحاب» در آن روز به تنهایی و بدون آوردن مضاف الیه، نام اصحاب رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نبود؛ ولی پیروان مکتب خلفا به تدریج اصحاب رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله را بدون مضاف الیه «صحابی» و «اصحاب» نامیدند. پس، این تسمیه و نامگذاری، از نوع تسمیه و نامگذاری مسلمین و اصطلاح متشرعه است.

این دیدگاه دو مکتب در تعریف صحابی بود.

۳. ضابطه شناخت صحابی در مکتب خلفا

^{۴۴۷}. مراجعه کنید: لسان العرب و مفردات راغب، ماده صحب.

^{۴۴۸}. سوره یوسف، آیه ۲۹.

^{۴۴۹}. سوره شعراء، آیه ۶۱.

اضافه بر آنچه آوردیم، آنان که در مکتب خلفا به معرفی و شرح حال «صحابه» پرداخته‌اند، برای شناخت آنان ضابطه‌ای نیز نشان داده‌اند. چنانکه ابن حجر در الاصابه گوید:

«از جمله سخنان مجملی که از پیشوایان [حدیث] در وصف «صحابی» و شناخت او به ما رسیده - اگرچه نصی بر آن نیست - روایتی است که ابن ابی شیبه در مصنف خود از طریقی نامردود آورده که، [خلفا] در فتوحات تنها صحابه را فرماندهی می‌دادند.»^{۴۵۰}

طریق نامردود مورد اشاره، روایتی است که طبری و ابن عساکر با سند خودشان از سیف، از ابوعثمان، از خالد و عباده آورده‌اند. در آن روایت گوید:

«فرماندهان همیشه از صحابه بودند مگر آنگاه که شخص مناسب مقام را در بین آنان نمی‌یافتند.»^{۴۵۱}

در روایت دیگری از طبری از سیف گوید:

خلیفه عمر تا وقتی فرد مناسب و باکفایت جنگی در «صحابه» می‌یافت، از دادن فرماندهی به وی عدول نمی‌کرد؛ و اگر نمی‌یافت فرماندهی را به «تابعین باحسان» می‌سپرد، و از طبقه راویان هیچ کس در ریاست و فرماندهی طمع نمی‌کرد.^{۴۵۲}

۴. اشکال بر ضابطه شناخت صحابی

مرجع هر دو روایت مورد استناد، سیف بن عمر است که از دید حدیث‌شناسان متهم به جعل حدیث و زندقه است.^{۴۵۳}

^{۴۵۰}. الاصابه، ج ۱، ص ۱۳.

^{۴۵۱}. تاریخ طبری، ج ۱، ص ۲۱۵۱، چاپ اروپا.

^{۴۵۲}. تاریخ طبری، ج ۱، ص ۲۴۵۷-۲۴۵۸.

^{۴۵۳}. مراجعه کنید: عبدالله بن سبا، ج ۱، شرح حال سیف.

سیف این ضابطه را از ابو عثمان روایت می‌کند، ابو عثمانی که در روایات سیف از خالد و عباده روایت کرده و سیف در خیال خود او را یزید بن اسید غسانی نامیده، نامی ساخته و پرداخته سیف در میان راویان حدیث.^{۴۵۴}

از راویان این روایات که بگذریم - هر که بودند و هر چه بودند - محتوای آنها نیز با واقعیت تاریخی ناسازگار است. زیرا، صاحب اغانی روایت کرده و گوید:

امرؤالقیس [شاعر] به دست عمر اسلام آورد و عمر او را - پیش از آنکه حتی یک رکعت نماز بخواند - به ولایت و فرماندهی گمارد.

مشروح این خبر در روایت بعد آن از عوف بن خارجه مری است که گوید:

به خدا سوگند، من در زمان خلافت عمر بن خطاب نزد او بودم که دیدم مردی کج‌پای اندک موی تاس، از بالای سر مردم گام برمی‌داشت تا روبروی عمر ایستاد و او را به خلافت تهنیت گفت. عمر از او پرسید: تو که هستی؟ گفت: من مردی نصرانی‌ام، من امرؤالقیس بن عدی کلبی هستم. عمر او را شناخت و به وی گفت: چه می‌خواهی؟ گفت: اسلام را. عمر اسلام را بر وی عرضه کرد و او پذیرفت. سپس نیزه‌ای خواست و پرچم فرماندهی او بر مسلمانان «قضاعه»^{۴۵۵} در شام را بر آن بست و این شیخ در حالی بازگشت که آن پرچم بر بالای سرش در اهتزاز بود ...^{۴۵۶}

^{۴۵۴}. مراجعه کنید: رواة مختلفون، خطی، عبدالله بن سبا، ج ۱، ص ۱۱۷، چاپ بیروت، ۱۴۰۳ هجری.

^{۴۵۵}. قضاعه، قبایل بزرگی هستند که از جمله آنها: قبیلہ حیدان بهراء و بلی و جهبینه می‌باشند. شرح حال آنها در جمهره انساب ابن حزم، ص ۴۴۰-۴۶۰، آمده است. سرزمین آنان در شحر و سپس در نجران و بعد از آن در شام بوده است. برای اطلاع بیشتر به ماده «قضاعه» معجم قبایل عرب، ج ۳، ص ۹۷۵، مراجعه کنید.

^{۴۵۶}. أغانی، ج ۱۴، ص ۱۵۷، چاپ ساسی. خلاصه آن را در جمهره انساب العرب، ص ۲۸۴ می‌یابید.

همچنین است داستان فرمانده کردن علقمه بن علاثة کلبی پس از ارتداد او. چنانکه در آغانی و اصابه^{۴۵۷} در شرح حال وی آمده است:

علقمه در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله اسلام آورد و به درک صحبت رسول خدا نائل گردید. سپس در زمان ابوبکر مرتد شد. ابوبکر خالد را به سویش فرستاد و او بگریخت.

گفته‌اند: سپس بازگشت و اسلام آورد.

این داستان در اصابه چنین است:

او در زمان عمر شراب نوشید و عمر او را حد زد. مرتد شد و به روم پیوست. پادشاه روم گرامی‌اش داشت و به او گفت: تو پسر عموی عامر بن طفیل هستی!

او خشمگین شد و گفت: من جز به عامر^{۴۵۸} شناخته نشوم! پس بازگشت و اسلام آورد.

در آغانی و اصابه آمده است: - عبارت از آغانی است - هنگامی که علقمه - پس از ارتداد از اسلام - به مدینه بازگشت، در تاریکی شب با عمر بن خطاب روبه‌رو شد. چون عمر شبیه خالد بود و خالد از دوستان وی، چنین پنداشت که او خالد است، پس بر او سلام کرد و به وی گفت: عمر تو را از فرماندهی عزل کرد؟ عمر گفت: آری چنین است.

علقمه گفت: به خدا سوگند! عزل تو تنها از روی بخل و حسد بوده. عمر گفت: چه در چنته داری به یاری ما؟

او گفت: پناه بر خدا! عمر بر ما حق شنیدن و اطاعت دارد و ما بر خلاف او کاری نمی‌کنیم!

صبح فردا که عمر به مردم اجازه ورود داد، خالد و علقمه بر او وارد شدند. علقمه در کنار خالد نشست.

^{۴۵۷}. اصابه، ج ۲، ص ۴۹۶-۴۹۸؛ آغانی، ج ۱۵، ص ۵۶، چاپ ساسی.

^{۴۵۸}. بین علقمه و عامر منافرتی روی داده که اهل خبر آن را روایت کرده و در آغانی، ج ۱۵، ص ۵۰، چاپ ساسی موجود است، از این روی علقمه خوش نداشت به خاطر آنکه پسر عموی عامر است - عامری که از او نفرت داشت - مورد اکرام قرار گیرد.

عمر به علقمه روی کرد و گفت:

بگو بدانم علقمه، تو بودی که آن سخنان را به خالد گفتی؟ علقمه روی به خالد کرد و گفت: ای ابا سلیمان!
آیا آنچه گفتم بازگو کردی؟

خالد گفت: وای بر تو! به خدا سوگند من پیش از این با تو رویاروی نشده‌ام، من گمان می‌کنم او را دیده‌ای!

علقمه گفت: به خدا سوگند او را دیدم.

سپس به سوی عمر توجه کرد و گفت: ای امیر مؤمنان! چیزی جز نیکی نشنیدی.

عمر گفت: آری چنین است، آیا می‌خواهی تو را فرمانروای «حوران»^{۴۵۹} گردانم.

علقمه گفت: آری.

عمر وی را ولایت «حوران» داد و در آنجا بود تا وفات کرد.

در اصابه افزوده است:

عمر گفت: اگر آیندگان پس از من رأی تو را داشتند از چه و چه نزد من محبوبتر بود.

آنچه نقل کردیم، عین واقع تاریخی است، لکن دانشمندان مکتب خلفا به آنچه روایت کرده‌اند استناد کرده، و از روایات خود ضابطه شناخت صحابه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را کشف کرده‌اند و بدین خاطر، افراد ساخته و پرداخته سیف بن عمر متهم به زندقه را در شمار صحابه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله آورده‌اند؛ صحابه ساختگی سیف را که ما در کتابمان: «یکصد و پنجاه صحابی ساختگی» او و روایاتش را مورد پژوهش و بررسی قرار داده‌ایم.

پس از بررسی دیدگاه دو مکتب در تعریف صحابی، اینک عدالت صحابه در هر یک از دو مکتب را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

^{۴۵۹} . حوران منطقه وسیعی از محدوده اداری دمشق، دارای روستاهای بسیار و مزارع فراوان است. معجم البلدان، ج ۲، ص ۳۵۸.

۲-۵- دیدگاه مکتب خلفا درباره عدالت صحابه

مکتب خلفا همه صحابه را عادل دانسته و در اخذ معالم دینی به همه آنان مراجعه می‌کند.

ابو حاتم رازی^{۴۶۰} پیشوای اهل جرح و تعدیل در مقدمه کتابش گوید:

«اما اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله، آنان که شاهد وحی و تنزیل کتاب بوده و تفسیر و تأویل را شناخته‌اند، کسانی که خدای عز و جل آنان را برای صحبت و همراهی پیامبرش برگزیده، و یاری خود و اقامه دین و آشکاری حقش را به ایشان سپرده، آنان را صحابه پیامبر پسندیده و آنان را بزرگان و پیشوایان ما قرار داده است. آنان که هر چه را پیامبر صلی الله علیه و آله از خدای عز و جل به ایشان رسانید، و هر چه را سنت نهاد و تشریح فرمود، و هر چه را حکم کرد و واجب یا مستحب قرار داد و هر چه را امر و نهی یا منع و تأدیب فرمود، همه را گرفتند و حفظ کردند و استحکام بخشیدند.

سپس، در دین فقیه شدند، و امر و نهی خدا و مراد او را، در حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله مشاهده

تفسیر و تأویل کتاب و با گرفتن و استنباط از او، دانستند. خدای عز و جل بدین وسیله آنان را شرافت بخشید، و با قرار دادنشان در جایگاه پیشوایی، گرامی‌شان داشت، و شک و کذب و غلط و تردید و فخر و عیب را از آنان زدود، و آنان را دادگران امت نامید و در کتاب محکم خویش فرمود: **وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ**. و بدین گونه شما را امت میانه قرار دادیم تا گواه بر مردم باشید.^{۴۶۱}

و رسول خدا صلی الله علیه و آله قول خدای عز و جل: «وسطاً» را عدولاً یعنی دادگر تفسیر فرمود. پس آنان دادگران امت، پیشوایان هدایت، حجت‌های دین و ناقلان کتاب و سنت هستند. خدای عز و جل دست یازیدن بر راهشان و سیر در مسیرشان و اقتدای به آنان را محبوب و فراخوان کرده و فرموده: ... **وَ يَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّى** ... و [هر کس] غیر راه مؤمنان را پیروی کند، او را به همان راهی که می‌رود

^{۴۶۰} ابو حاتم محمد بن ابی حاتم رازی متوفای سال ۳۲۷ هجری صاحب کتاب تقدمة المعرفة لكتاب الجرح و التعديل، چاپ حیدرآباد، ۱۳۷۱ ق آنچه آوردیم از ص ۷-۹، همین کتاب است.

^{۴۶۱} .سوره بقره، آیه ۱۴۳.

ما در اخبار بسیار دیده‌ایم که پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله اصحاب خود را به تبلیغ و رساندن سخنانش به دیگران تشویق و ترغیب کرده و به آنان فرموده: **نَضَرَ اللَّهُ امْرَأً سَمِعَ مَقَالَتى فَحَفَظَهَا وَوَعَاها حَتَّى يُبَلِّغَهَا غَيْرَهُ**. خداوند مسرور کند کسی را که سخن مرا بشنود و آن را حفظ و نگاه دارد تا به دیگری برساند.

همو صلی‌الله‌علیه‌وآله در خطبه‌اش فرموده: «باید شاهدان شما [سخن مرا] به غایبان برسانند.» و فرموده:

بَلِّغُوا عَنى وَ لَوْ آیةً وَ حَدِّثُوا عَنى وَ لَا حَرَجَ. از سوی من تبلیغ کنید اگرچه یک آیه، و احادیث مرا بازگو کنید که گناهی [بر شما] نیست.

پس از آن، صحابه (رض) در نواحی و شهرها و مرزها پراکنده شدند، و به جنگها و کشورگشائیا و فرمانداریها و قضاوت و حکم پرداختند؛ و هر یک از آنان در محل سکناى خویش آنچه را از پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله دریافته بود انتشار داده و به فتوا و پاسخ سؤالات بر اساس یافته‌های خود از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله برآمد. آنان جان خویش را با حسن نیت و قصد قربت وقف یاد دادن فرائض و احکام و سنن و حلال و حرام خدا به مردم کردند تا آنگاه که خدای عزوجل آنان را فرا خواند و روحشان را دریافت نمود. رضوان و رحمت و آمرزش خدا بر همگی آنان باد.»

ابن عبد البرّ در مقدمه کتابش الاستیعاب^{۴۶۳} گوید: «عدالت صحابه همگی ثابت است.»

سپس - همان گونه که از قول رازی آوردیم - شروع به آوردن آیات و روایات وارد در حق مؤمنان آنها می‌کند. ابن اثیر در مقدمه اسد الغابه گوید:

«... ستنهایی که تفصیل احکام و شناخت حلال و حرام و غیر آن، از امور دین، بر مدار آنهاست، تنها زمانی

^{۴۶۲}. سوره نساء، آیه ۱۱۵. مکتب اهل بیت علیهم السلام مراد و مقصود همه اینها را مؤمنان صحابه می‌داند، چنانکه صریح آیه بر آن است. توضیح بیشتر آن به یاری خدا می‌آید.

^{۴۶۳}. الاستیعاب فی اسماء الاصحاب، تألیف حافظ محدث ابوعمر یوسف عبدالله بن محمد بن عبدالبرنمری قرطبی مالکی، متولد ۳۶۳ و متوفای ۴۶۳ هجری عبارات او را از نسخه حاشیه الاصابه آوردیم.

ثابت است که رجال اسناد و راویان آنها شناخته شده باشند، و مقدم بر همه اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند که اگر کسی آنان را نشناسد، نادانی اش نسبت به دیگران سخت تر، و انکارش فزون تر است. پس شایسته آن است که انساب و احوال ایشان به خوبی شناخته شود. صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله با سایر راویان در همه این موارد مشترکند مگر در «جرح و تعدیل»، زیرا همگی آنان عادلند و ایراد و اشکال بر آنها ممنوع است.^{۴۶۴}

ابن حجر در فصل سوم مقدمه کتابش الاصابه در بیان حال صحابه و عدالت آنان گوید:

«اهل سنت بر اینکه همگی صحابه عادلند، اتفاق نظر دارند و کسی در این باره مخالفت نکرده مگر اندکی از بدعت گذاران.»

او از ابوزرعه روایت کرده که وی گفته است:

هرگاه کسی را دیدی که یکی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله را نقض و رد می کند، بدان که او «زندیق» است. زیرا، رسول خدا صلی الله علیه و آله حق است. قرآن کریم حق است. هر چه او آورده حق است. اینها همه را تنها صحابه به ما رسانده اند، و این گروه با نقض و جرح شاهدان ما در پی ابطال و تباهی «کتاب و سنت» هستند. پس، نقض و جرح خودشان سزاوارتر است. آنان زندیقانند.^{۴۶۵}

این، دیدگاه مکتب خلفا درباره عدالت صحابه بود. آنچه در پی می آید، دیدگاه مکتب اهل بیت علیهم السلام در این باره است:

^{۴۶۴}. اسدالغایه فی معرفة الصحابة، تألیف ابوالحسن عزالدین علی بن محمد بن عبدالکریم جزری معروف به ابن اثیر متوفای ۶۳۰، ج ۱، ص ۳.

^{۴۶۵}. الاصابه فی تمییز الصحابة، تألیف حافظ شهاب الدین احمد بن علی بن محمد کنانی عسقلانی شافعی معروف به ابن حجر متولد ۷۷۳ و متوفای ۸۵۳ هجری. چاپ مصر، المكتبة التجارية، ۱۳۵۸ هجری، ج ۱، ص ۱۷-۲۲.

ابوزرعه، عبدالله بن عبدالکریم بن یزید. ابن حجر در کتاب تقریب التهذیب، ج ۲، ص ۵۳۶، ش ۱۴۷۹؛ درباره او گوید: امام حافظ ثقة مشهور از طبقه یازدهم راویان است. در سال ۲۴۶ وفات کرد. مسلم و ترمذی و نسائی و ابن ماجه - صاحبان صحاح - از او روایت کرده اند.

می گویم: راستی را که نمی توانم فهمید امام ابوزرعه در حق منافقین اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله چه می گوید؟

مکتب اهل بیت علیهم السلام به پیروی از قرآن کریم، می گوید که در بین صحابه مؤمنانی هستند که خدای سبحان در قرآن کریم آنان را ستوده است. چنانکه درباره «بیعت شجره» فرموده است:

لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا؛^{۴۶۶}

خداوند از مؤمنان - هنگامی که در زیر آن درخت با تو بیعت کردند - راضی شد و می دانست که در دلهاشان چه می گذرد، از این رو، آرامش را بر آنان نازل کرد و پیروزی نزدیک را پاداششان داد.

همان گونه که روشن است، این ستایش ویژه مؤمنان حاضر در بیعت شجره است و شامل منافقان حاضر مثل عبدالله بن ابی و دیگران نمی شود.^{۴۶۷}

مکتب اهل بیت علیهم السلام، همچنین به پیروی از قرآن کریم، در میان صحابه منافقینی را می بیند که خداوند در آیات بسیاری آنان را نکوهش کرده است؛ مانند این سخن خدای متعال که می فرماید:

وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَنُعَذِّبُهُمْ مَّرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ.

برخی از کسانی که پیرامون شمایند، از اعراب بادیه نشین، منافقانند، و از اهل مدینه نیز گروهی سخت پای بند نفاقند. تو [پیامبر] آنها را نمی شناسی، ولی ما آنها را می شناسیم. به زودی آنها را دو بار مجازات می کنیم، سپس به سوی عذاب عظیم رانده می شوند.^{۴۶۸}

^{۴۶۶}. سوره فتح، آیه ۱۸.

^{۴۶۷}. به داستان بیعت شجره [رضوان] در مغازی و اقدی و خطط مقریزی مراجعه شود.

^{۴۶۸}. سوره توبه، آیه ۱۰۱.

آری، در میان صحابه افرادی بودند که خداوند از افک^{۴۶۹} و تهمت آنان بر حریم رسول خدا صلی الله علیه و آله خبر داده است. پناه بر خدا از چنین گفتاری!

و نیز، در بین صحابه کسانی بوده‌اند که خداوند درباره آنان فرموده:

وَ إِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا أَنْفَضُوا إِلَيْهَا وَ تَرَكَوْكَ قَائِمًا. هنگامی که تجارت یا لهو و بازیچه‌ای را ببینند پراکنده می‌شوند و به سوی آن می‌روند و تو [پیامبر] را ایستاده به حال خود رها می‌کنند.^{۴۷۰}

این واقعه هنگامی روی داد که رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد خویش در حال قیام خطبه جمعه می‌خواندند. در میان صحابه کسانی بودند که می‌خواستند رسول خدا صلی الله علیه و آله را در «عقبه هرشی» - به هنگام بازگشت از تبوک^{۴۷۱} یا حجه الوداع^{۴۷۲} - مخفیانه ترور نمایند.

یقیناً شرافت صحبت و همراهی با رسول خدا صلی الله علیه و آله برتر از شرافت ازدواج با آن حضرت نیست. زیرا، مصاحبت زنان رسول خدا صلی الله علیه و آله با او از برترین درجات هم‌صحبتی و همراهی است؛ در عین حال، خدای متعال آنان را مخاطب ساخته و می‌فرماید:

يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَنِ يَاْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبِيْنَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَ كَانَ ذَلِكَ عَلَيَّ اللَّهُ يَسِيرًا وَ مَنْ

^{۴۶۹}. اشاره است به داستان افک در سوره نور، آیات ۱۱ - ۱۷ نازل شده در برائت عایشه بر تهمتی که بر او زدند، به روایت خود او، یا در برائت ماریه از این تهمت، بنابر روایت غیر عایشه، چنانکه در جلد ۲ [متن عربی] احادیث ام‌المؤمنین عایشه آمده است.

^{۴۷۰}. سوره جمعه، آیه ۱۱.

^{۴۷۱}. مسند احمد، ج ۵، ص ۳۹۰-۴۵۳؛ صحیح مسلم، ج ۸، ص ۱۲۲-۱۲۳، باب صفات منافقین؛ مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۱۱۰، و ج ۶، ص ۱۹۵؛ مغازی واقدی، ج ۳، ص ۱۰۴۲؛ امتاع الاسماع مقریزی، ص ۴۷۷؛ تفسیر درالمنثور، ج ۳، ص ۲۵۸-۲۵۹ در تفسیر: «هموا بما لم ينالوا» از آیه ۷۴، سوره توبه.

^{۴۷۲}. در احادیث شیعه آمده است: این واقعه در بازگشت رسول خدا صلی الله علیه و آله از حجه الوداع، به خاطر غدیرخم، در سرزمین جفنه بوده است. مراجعه کنید: بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۹۷، چاپ تهران، ۱۳۹۲ هجری.

يَفْتَتِ مِنْكُنَّ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ وَتَعْمَلُ صَالِحاً نُؤْتِيهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ وَأَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقاً كَرِيماً يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ ...

ای زنان پیامبر! هر کدام از شما گناه آشکار و فاحشی مرتکب شود عذاب او دو چندان خواهد بود، و این برای خدا آسان است و هر کس از شما برای خدا و پیامبرش فروتنی کند و عمل صالح انجام دهد، پاداش او را دو بار خواهیم داد و برای او رزق کریمی آماده کرده‌ایم. ای زنان پیامبر! شما همانند دیگر زنان نیستید^{۴۷۳} ...

خداوند درباره دو تن از آنان فرموده است:

إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ - أَلِي قَوْلِهِ تَعَالَى - ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلاً لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَامْرَأَتَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحِينَ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئاً وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّٰخِلِينَ وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلاً لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتاً فِي الْجَنَّةِ ... وَ مَرِيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ ...

اگر شما دو زن توبه کنید [به نفع شماست]، زیرا دل‌هایتان از حق منحرف گشته، و اگر بر ضد او [پیامبر] همدست شوید یقیناً خداوند و جبرئیل و صالح مؤمنان یاورش بوده و فرشتگان بعد از آن پشتیبان.

... خداوند برای کسانی که کافر شدند، زن نوح و زن لوط را مثل زده است، آن دو تحت سرپرستی دو تن از بندگان صالح ما بودند، ولی به آن دو خیانت کردند، و آن دو مصاحب و همراه به هیچ روی از خدا بی‌نیازشان نکردند و به آن دو گفته شد: با دوزخیان به آتش درآید! و خداوند برای مؤمنان، زن فرعون را مثل زده است، آنگاه که گفت: پروردگارا! برای من خانه‌ای در بهشت، نزد خودت، بنا کن ... و همچنین مریم دخت عمران را ...^{۴۷۴}

^{۴۷۳} . سوره احزاب، آیات ۳۰-۳۲.

^{۴۷۴} . سوره تحریم، آیات ۴، ۱۰-۱۲.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در بیان حال برخی از صحابه در روز قیامت فرموده است:

وَ أَنَّهُ يُجَاءُ مِنْ أُمَّتِي، فَيُؤْخَذُ بِهِمْ ذَاتَ الشَّمَالِ فَأَقُولُ يَا رَبُّ أَصْحَابِي، فَيُقَالُ: إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا أَخَذْتُوا بَعْدَكَ، فَأَقُولُ كَمَا قَالَ الْعَبْدُ الصَّالِحُ: «وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَ أَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ»^{٤٧٥} فَيُقَالُ: إِنَّ هَؤُلَاءِ لَمْ يَزَالُوا مُرْتَدِّينَ عَلَى أَعْقَابِهِمْ مُنْذُ فَارَقْتَهُمْ؛

روز قیامت افرادی از امتم را به صحنه آورده و به سوی جهنم می‌رانند! من می‌گویم: پروردگارا! اصحاب من! گفته می‌شود: تو نمی‌دانی بعد از رفتنت چه بدعتها گذاردند! پس من نیز همان را می‌گویم که بنده صالح خدا [عیسی بن مریم] گفت: «من تا زمانی که در میانشان بودم بر حالشان آگاهی داشتم، ولی هنگامی که مرا از میان آنها برگرفتی تو خود مراقب آنان بودی.» پس گفته می‌شود: این گروه از هنگامی که از آنان جدا شدی، پیوسته از دین روی‌گردان و به گذشته‌های خود بازگشتند.^{٤٧٦}

در روایت دیگری آمده است:

لَيَرِدَنَّ عَلَى نَاسٍ مِنْ أَصْحَابِي الْحَوْضَ حَتَّى عَرَفْتَهُمْ اخْتَلَجُوا دُونِي فَأَقُولُ: أَصْحَابِي، فَيَقُولُ: لَا تَدْرِي مَا أَخَذْتُوا بَعْدَكَ؛

مردمانی از اصحابم را بر حوض کوثر نزد من آرند که تا آنان را شناختم، از من جدایشان کنند! می‌گویم: اصحاب من! می‌گوید: تو نمی‌دانی بعد از رفتنت چه بدعتها گذاردند.^{٤٧٧}

و در صحیح مسلم چنین است:

^{٤٧٥}. سوره مائده، آیه ١١٧.

^{٤٧٦}. بخاری، تفسیر مائده، باب یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک و تفسیر سوره انبیاء؛ ترمذی، ابواب صفت قیامت، باب روایات وارد در شأن حشر، و تفسیر سوره طه.

^{٤٧٧}. بخاری، کتاب دعوات، باب فی الحوض؛ ابن ماجه، کتاب مناسک، حدیث ٥٨٣٠؛ مسند احمد، ج ١، ص ٤٥٣ و ج ٣، ص ٢٨ و ج ٥، ص ٤٨.

لَيَرِدَنَّ عَلَيَّ الْحَوْضِ رِجَالٌ مِمَّنْ صَاحَبَنِي حَتَّى إِذَا رَأَيْتَهُمْ رَفَعُوا إِلَيَّ اخْتَلَجُوا دُونِي، فَلَأَقُولَنَّ: أَيُّ رَبِّ أَصِيحَابِي، فَلَيَقَالََنَّ لِي: إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا أَحَدْتُوا بَعْدَكَ؛

مردمانی از اصحابم را بر حوض کوثر نزد من آرند که تا آمدنشان به سوی خود را می بینم از من جدایشان کنند! می گویم: پروردگارا اصحاب من! به من گفته می شود: تو نمی دانی بعد از رفتن چه بدعتها گذاردند.^{۴۷۸}

۴-۵- ضابطه شناخت مؤمن و منافق

از آنجا که در میان صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله منافقانی بودند که جز خدا کسی آنان را نمی شناخت، از این رو، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: «علی را دوست ندارد مگر مؤمن، و او را دشمن ندارد مگر منافق.»

این حدیث را امام علی علیه السلام^{۴۷۹} و ام المؤمنین ام سلمه^{۴۸۰} و عبدالله بن عباس^{۴۸۱} و ابوذر غفاری^{۴۸۲} و

^{۴۷۸}. صحیح مسلم، کتاب فضائل، باب اثبات حوض نبینا، حدیث ۴۰.

^{۴۷۹}. امام علی علیه السلام پسر ابوطالب عموی رسول خدا صلی الله علیه و آله، در درون کعبه به دنیا آمد. چنانکه حاکم در مستدرک ج ۳۰، ص ۴۸۳ آن را روایت کرده است. و نیز؛ مالکی در الفصول المهمة، مغزلی شافعی در مناقب، و شبلنجی در نور الابصار (ص ۶۹). ولادت او در ۱۳ رجب سی سال پس از عام الفیل بوده است. در سال ۳۵ هجری مهاجران و انصار با او بیعت کردند و در سال ۴۰ هجری در شب نوزدهم ماه رمضان ابن ملجم مرادی او را ضربت زد و در روز بیست و یکم به شهادت رسید. صاحبان صحاح ۵۳۶ حدیث از او روایت کرده اند. شرح حال آن حضرت در الاستیعاب، اسدالغابة، الاصابة و جوامع السيرة (ص ۲۷۶) موجود است و روایت او درباره منافقان در صحیح مسلم (ج ۱، ص ۶۱)، صحیح ترمذی (ج ۱۳، ص ۱۷۷)، سنن ابن ماجه، باب یازدهم مقدمه؛ سنن نسائی (ج ۲، ص ۲۷۱) باب علامت مؤمن و باب علامت منافق، خصائص نسائی (ص ۳۸)، مسند احمد (ج ۱، ص ۸۴ و ۹۵ - ۱۲۸)، تاریخ بغداد (ج ۲، ص ۲۵۵ و ج ۸، ص ۴۱۷ و ج ۱۶، ص ۴۲۶)، حلیة الاولیاء ابونعیم (ج ۴، ص ۱۸۵) او گوید: این حدیث حدیثی صحیح و مورد اتفاق است. تاریخ الاسلام ذهبی (ج ۲، ص ۱۹۸)، تاریخ ابن کثیر (ج ۷، ص ۳۵۴) و نیز، در شرح حال آن حضرت در الاستیعاب (ج ۲، ص ۴۶۱)، اسدالغابه (ج ۴، ص ۲۹۲)، کنز العمال (ج ۱۵، ص ۱۰۵) ریاض النضرة، (ج ۲، ص ۲۸۴) آمده است.

^{۴۸۰}. ام المؤمنین، ام سلمه هند دخت ابو امیه بن مغیره قرشی، پیش از رسول خدا صلی الله علیه و آله همسر ابوسلمه بود، با شوهرش اسلام آوردند و با هم به حبشه هجرت کردند و سپس به مدینه، هنگامی که شوهرش ابوسلمه در احد مجروح شد و در سال سوم هجری به شهادت رسید، رسول خدا صلی الله علیه و آله با او ازدواج کرد. ام سلمه پس از شهادت امام حسین علیه السلام در سال ۶۰ وفات کرد. صاحبان صحاح ۳۷۸ حدیث از او روایت کرده اند. برای آگاهی بیشتر به شرح حال او و همسر اولش در اسد الغابة، جوامع السيرة ۲۷۶ و تقریب التهذیب (ج ۲، ص ۶۱۷) مراجعه کنید. حدیث او درباره منافقین در صحیح ترمذی (ج ۱۳، ص ۱۶۸)، مسند احمد (ج ۶، ص ۲۹۲)، الاستیعاب (ج ۲، ص ۴۶۰)، از طرق متعدد، تاریخ ابن کثیر (ج ۷، ص ۳۵۴)، کنز العمال (ج ۶، ص ۱۵۸) چاپ اول، آمده است.

انس بن مالک^{۴۸۳} و عمران بن حصین^{۴۸۴} همگی روایت کرده و در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله شایع و مشهور بوده است.

ابوذر گوید: ما منافقان را نمی‌شناختیم مگر آنگاه که خدا و رسول را تکذیب کرده، از نمازهای واجب سرپیچی و با علی بن ابی طالب دشمن بودند.^{۴۸۵}

ابو سعید خدری گوید: ما - گروه انصار - در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله منافقان را با بغض و کینه‌ای

۴۸۱. عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب پسر عموی پیامبر صلی الله علیه و آله، سه سال پیش از هجرت به دنیا آمد و در سال ۶۸ در طائف وفات کرد. صاحبان صحاح ۱۶۶۰ حدیث از او روایت کرده‌اند. شرح حالش در اسدالغابة، الاصابة و جوامع السيرة ص ۲۷۶ آمده است.

۴۸۲. ابوذر، جندب یا بردید بن جناده، اسلامش قدیم و هجرتش دیر بود. پس از جنگ بدر در سایر غزوات رسول خدا صلی الله علیه و آله شرکت کرد. در سال ۳۲ هجری در حال تبعید در ریزه وفات کرد. صاحبان صحاح ۲۸۱ حدیث از او روایت کرده‌اند. شرح حالش در تقریب ج ۲، ص ۴۲۰، جوامع السيرة (ص ۲۷۷) و ج ۲ عبدالله بن سبا آمده است.

۴۸۳. از انس بن مالک انصاری، روایت شده که ده سال خادم رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است. او دستانش را تا آرنج به خاطر سفیدی - شبه پیسی - با پماد ویژه‌ای پوشش می‌داد، و این ناشی از دعای امام علی علیه السلام بر علیه او بود که حدیث غدیر را کتمان کرد و امام علیه السلام از خدا خواست تا سفیدی خاصی را بر او بزند که با عمامه پوشانده نگردد. خلاصه داستان در الاطلاق النفیسه ص ۱۲۲ و مشروح آن در شرح نهج البلاغة (ج ۴، ص ۳۸۸) موجود است. او بعد از سال ۹۰ هجری در بصره وفات کرد. صاحبان صحاح ۲۲۸۶ حدیث از او روایت کرده‌اند. شرح حالش در اسد الغابة، تقریب التهذیب و جوامع السيرة (ص ۲۷۶) آمده است. روایت او در باره منافقان در کنزالعمال (ج ۷، ص ۱۴۰) چاپ اول موجود است.

۴۸۴. ابونجید، عمران بن حصین خزاعی کعبی، در سال فتح خیبر اسلام آورد و با پیامبر صلی الله علیه و آله همراه شد. در کوفه قضاوت و در بصره در سال ۵۲ هجری وفات کرد. صاحبان صحاح ۱۸۰ حدیث از او روایت کرده‌اند. روایتش درباره منافقان در کنزالعمال ج ۷، ص ۱۴۰ چاپ اول، و شرح حال او در تقریب التهذیب (ج ۲، ص ۷۲) و جوامع السيرة (ص ۲۷۷) آمده است.

۴۸۵. مستدرک صحیحین، ج ۳، ص ۱۲۹؛ کنزالعمال، ج ۱۵، ص ۹۱.

که نسبت به علی بن ابی طالب داشتند، می‌شناختیم.^{۴۸۶}

عبدالله بن عباس گوید: ما در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله منافقان را به دشمنی‌شان با علی بن ابی طالب می‌شناختیم.^{۴۸۷}

جابر بن عبدالله انصاری گوید: ما منافقان را جز به دشمنی با علی بن ابی طالب نمی‌شناختیم.^{۴۸۸} به خاطر این روایات و به خاطر سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله در حق امام علی علیه السلام که فرموده:

أَللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهِ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهِ؛

خداوندا دوستدار علی را دوست مدار و دشمن علی را دشمن شمار.^{۴۸۹}

به خاطر همه اینها، پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام در گرفتن معالم و معارف دین خود از صحابه‌ای که با علی علیه السلام دشمنی کرده و او را دوست نداشتند، احتیاط می‌کنند. زیرا، پروای آن دارند که آن صحابی از منافقینی باشد که جز خداوند کسی آنان را نمی‌شناسد.

^{۴۸۶} . ابوسعید بن مالک بن سنان خزرجی خدری، در جنگ خندق و پس از آن شرکت کرد. در سال ۶۳ یا ۶۴ یا ۶۵ در مدینه وفات کرد. برخی سال ۷۴ گفته‌اند. صاحبان صحاح ۱۱۷۰ حدیث از او روایت کرده‌اند. شرح حالش در اسدالغابة ج ۲، ص ۲۸۹، تقریب التهذیب (ج ۱، ص ۲۸۹) و جوامع السیره (ص ۲۷۶) آمده است. حدیث او درباره منافقان در صحیح ترمذی (ج ۱۳، ص ۱۶۷) و حلیة الاولیاء ابو نعیم (ج ۶، ص ۲۸۴) موجود است.

^{۴۸۷} . تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۱۵۳.

^{۴۸۸} . جابر بن عبدالله عمرو انصاری، صحابی فرزند صحابی، در بیعت عقبه با پدرش حضور داشت و در ۱۷ جنگ با پیامبر شرکت کرد. در جنگ صفین نیز با امام علی علیه السلام بود. پس از سال ۷۰ در مدینه وفات کرد. صاحبان صحاح ۱۵۴۰ حدیث از او روایت کرده‌اند. شرح حالش در اسدالغابة ج ۱، ص ۲۵۶-۲۵۷، تقریب التهذیب (ج ۱، ص ۱۲۲) و جوامع السیره (ص ۲۷۶) آمد است. روایتش درباره منافقان در الاستیعاب (ج ۲، ص ۴۶۲)، ریاض النضرة (ج ۲، ص ۲۸۴) تاریخ ذهبی (ج ۲، ص ۱۹۸) و مجمع الزوائد (ج ۹، ص ۱۳۳) موجود است.

^{۴۸۹} . صحیح ترمذی، ج ۱۳، ص ۱۶۵، باب مناقب علی علیه السلام، سنن ابن ماجه باب فضل علی، حدیث ۱۱۶؛ خصائص نسائی، ص ۴ - ۳۰، مسند احمد، ج ۱، ص ۸۴ - ۸۸ و ۱۱۸ - ۱۱۹ و ۱۵۲ - ۳۳۰ و ج ۴ ص ۲۸۱ - ۳۶۸ و ۳۷۰ - ۳۷۲، و ج ۵، ص ۳۰۷ - ۳۴۷ و ۳۵۰ - ۳۵۸ و ۳۶۱ - ۳۳۶ و ۴۱۹ - ۵۶۸، مستدرک صحیحین؛ ج ۲، ص ۱۲۹، و ج ۳، ص ۹؛ ریاض النضرة، ج ۲، ص ۲۲۲ - ۲۲۵؛ تاریخ بغداد، ج ۷، ص ۳۷۷ و ج ۸، ص ۲۹۰ و ج ۱۲، ص ۳۴۳ و مصادر بسیار دیگر.

